وقف مرحوم
استاد زین الدین جعفر زاهدی
به کتابخانه آستان قدس رضوی

میکرو وفیلم تهیه شد

۱۳۸۶/۱/۲۰

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: ابواب الجنان (ج ۲)
مؤلف متن: رفیع الدین محمد بن فتح الله واعظ قزوینی
محشی:
شارح: .... مترجم:
تاریخ تحریر: .... نوع خط: نستعلیق تحریری تعداد سطر: ۱۸
جزء کتب: اخلاق زبان: فارسی عدد اوراق: ۱۵۸
طول: ۲۸ عرض: ۱۹ شماره عمومی: ۲۵۶۰۵
وقفی / خریداری تاریخ وقف / خریداری
ملاحظات: کاغذ تحریری ... عناوین به شنگرف، ناقص الآخر، جلد تیماج ...

۱۶۴

اندازهٔ نوشته‌ها: ۲۱×۱۱/۵

ابواب الجنان جلد دوم — اخبار و مواعظ فارسی

مؤلف: مولی رفیع الدین محمد بن مولی فتح اله قزوینی

آغاز: زلال مقالی که از چشمه سار دل بجدول زبان جاری و بدبستان

انجام: او سبوی کسی تند نتواند دید و گردش فلک

اندازه: (۱۸) ۱۹×۲۹ برگ (۱۶۰)

خط نستعلیق کاغذ سفید آب جلد چرمی

برخی از آیات و روایات به شنگرف خط کشیده اند

شماره ۶

۱۶۰ ورق

هو المالك [illegible]
قد انتقل [illegible] بالبيع [illegible]

شماره ۶
۱۶۰ ورق

بسم الله الرحمن الرحيم
[illegible]

۱۲۴۹

جلد دوم

الولب بسم الله الرحمن الرحيم الجنان

زلال مقالی که از چشمه سار دل بجدول زبان جاری و بوستان جانفزای دین و ایمان
بآن آبیاری تواند شد چه میتواند بود غیر حمد و ثنای خداوندی جلت عظمته و عمت نعمته که سلطان
روح را در مملکت بدن متمکن ساخته بر چهار بالش اربعه تکیه داده است و وزیر عقل را بمهر ثبتی
دل بر گردن انداخته سررشته تدبیر معاش و معاد در کف اختیار نهاده اجزای نسخه وجود
انسان را برشته عمر و زنده کانی شیرازه کرده سواد السهالاعطا لوح آن برای خواندن کتاب
معرفت روشن میسازد و مرات قلوب عباد را بر تخته سینها بسته جهت ارتسام صور
حقایق بمصقل فکرت از زنگ غفلت مبرا از د چراغ دلفروز سخن را در مشکوة دهن فتیله
زبان در روغن قوت ناطقه و اشتعال بیان از کارخانه فضل و انعام اوست و نهال قلم خامه را
در گلشن نامه برگ خط و شکوفه لفظ و میوه معنی باهتمام باغبان الهام او گلاب تلخ بخشان
حق را باتش دلسوزی از گلبرگ زبان ناصحان کشیده بر چهره خاطر گران خوابان فراش غفلت
می افشاند و آب مضامین دلنشین را برسن نفس و دلو سخن از چاه سار فکرهای عمق اهل تحقیق
بر آورده گلشن حق اعتقاد عباد را بآن سیراب میگرداند نرگس شهلای دو چشم بینا را در کدوی سر ما
بر ورده عالم را بآن در دیده اهل نظر گلستان کرده است و تاک نفس را بدار بست قوایم بدن کشیده
جهت شیرینی مذاق طبع نخل فهمان الوان اعناب کلمه و کلام از آن بار آورده کاتب قدرتش کاغذ
روز را از آثار صبح و مهره آفتاب کشیده با قلم وست و بال کافه انام بارقام تلاش معاش مرقوم
میسازد و فراش حکمتش گرد کسرای عالم خاک را جهت آسایش قوی و حواس عامه ناس پرده گاه زنگاری

ظلمت کشیده

ظلمت کشیده از مخمل مشکین شب فراش خواب می انداز د لیل و نهار دو فرد از دفتر حکمت اوست و خطان ولیکا
دو فصل از کتاب قدرت اوست طره صفحه عروس جهان را بسر خضاب و سفیداب شفق و فلق آراسته
سرمه ظلمت لیل را در دیده کشیده است و زلف دراز روزگار را از تارها شهور و سنین چین چین ساخته جامه تار
لیل و نهارش پوشیده نرگس چشم شبرا سرمه سیاهی داده و طاق ابروی فلک را وسمه کبودی شهر نسترن صبح
و ریحان شام را در چهار باغ فصول اربعه شکفتگی از جویبار قدرت اوست و نرگس ماه و زنبق مهر را
در مرکدان غوری سپهر تازه که از آب حکمت او در ساحت مکان بنای عمارت و زراعت
مصالح تدابیر معمار ابداع او نموده و گلشن از منه و دهور را عرق بندی سنین و شهور باغبان مشیت
او فرموده دایه عطوفتش طفلان قوامان بروز شب را از دو پستان مهر و ماه شیر نور داده
و معلم شفقتش کودکان عقول و آرای نبه آدم را در دبستان عالم کتاب تجربه در پیش نهاده
کامپینان حکمتش را از گلهای گوناگون بدایع او هر برگ باغی است و سالکان راه معرفتش را
در ظلمت حیرت از نور ظهورش هر لاله چراغی بر زور معرفتش راه سنگی شیشه الیت و نخل ظهور
قدرتش را هر خاری ریشه زهی لطف و شفقت که مانند کان بی نام و نشان را بندای فیقول انا
بکنف حمایت خود خوانده و زهی کبریا و عظمت که اوهام و عقول خاک زادگان فضول را بدورباش
مالتراب ورب الارباب از سر حد معرفت کنه خویشتن رانده کعبه قربش از آن دورتر است
که گران باران علایق و عوایق بی رفیق شفیق توفیق او طی طریق عمیق آن توانند نمود
و ایوان آشنایش از آن رفیعتر که گران خیزان خاک دامن گیر عالم تعلق بی کمند وسیله
و نتیجه عنایت او بر آن صعود توانند فرمود در رفیق توفیق آن راه بپایان و کمند وسیله این
ایوان سعادت بمینا چه تواند بود جز اقتدا و اتباع سروری که نسبت هم جانشینش سرمایه افتخار

آدمیان است و سرخط بندگیش نامهٔ آزادی عالمیان تنگ و پوچی براقش گفت و گوی تخت جم را بباد فراموشی داده
وحدت مهر نبوتش سخن خاتم سلیمان را مهر خاموشی بر لب نهاده قلم انگشت قمر شکافش ید بیضا را چون قرص ماه
خط کشیده و ثعبان هیبت عصای کلیم از سطوت تیغ کج کیشش بغار نسیان در خزیده آوازهٔ حسن یوسف
اگر جهت ملاحت او شنیدی در طلبش باطراف عالم ندویدی و نسیم نفس عیسوی اگر بر گل و لالهٔ اوصاف
او نغلطیدی سبب حیات اموات نگردیدی مهر تابان از پیسایگی تن چون جانش سر قدر بر فلک افراخته
و ماه نو از نسبت خم ابروی مبارکش در عالم حق را الیه ساخته گران قدری که تا از جهان پاک با عالم
خاک نهاد نوبت دولت کسروی چون طاق کسری درهم شکست و والا شأنی که تا علم نورش سر حجم ظهور
گشوده برای خامت شعلهٔ دین مجوسیت از ضعف چراغ آتشکدهٔ فارس فرو نشست از گلبن صفات کمالش
حسن خلق یک گلست و از گلشن عز و جلالش شب معراج یک سنبل نظر همت بلندش برای گنج مال هرگز
بخرابهٔ دنیا نپرداخته و نخل جسم ارجمندش عالم خاک را از اصلاء سایه بر سر نینداخته اعنی چراغ دودمان ابو البشر
بیچیس خرام شفیعان محشر سرچشمهٔ زلال صدق و صفا حضرت اقدس ابو القاسم محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله المؤلفه ای ز آب روی تو شرمنده استغفارها ٥ پشت برکوه شفاعت خواهیت کردارها ٥
تا نسیم خلق جان بخشت بود در عالم وزید ٥ خواست از دلها غبار ظلمت انکارها ٥ از پی نظارهٔ آیین
شرع انورت ٥ بر هم افتادند از دل تا زبان اقرارها ٥ سایه تا از خاک کوی مقدمت محروم شد ٥
از خجالت گشت پنهان در پس دیوارها ٥ و بعد از سروری چنین وصی آن جناب و ماه آن آفتاب
که میتواند بود جز آنکسی که نور شایستگی این منصب والا از جبین احوالش ساطع است و تیغ زبان
بیان محکمات کتاب الهی رشتهٔ شبهات گسست و اهل معاندان او را قاطع میدان سخن از شمع
زبان مدیح سرایان او چراغ افسانست و بساط هستی از گلهای گوناگون ذکر فضایل از حد افزون

اوکلک زبان

۳

اوکلک زبان از کتاب مردانگیش در خیبر یک باب است و در اشارت جانفشانیش نکتهٔ لافتی
یک کتاب از شمع و چراغ سنان و سیفش سرای دین و ایمان روشن است و از آب و هوای خنجر
و گرز زنش فضای امن و امان گلشن ها از تهدد شهادتش تلخی مرگ در فراق جانها شیرین و از دعاهای
دیدار گرامیش زنده دلان مرده نفس باز پسین رهبری که از طلاق دنیا بتول عذرا از سر بها
داده و سروری که در راه خدا بر دوش مصطفی پا نهاده تهنیت ای که بر تخت علو همت بخشیدن
خاتم سلیمانی کرده و دین پناهی که جهت احیای اموات قلوب از نفس هدایت اثر معجز عیسوی
آورده عالی شأنی که پایهٔ اعتبار را از دوش مبارک مصطفی بمعراج رسانید والا مکانی که زور کمند
دعایش آفتاب عالمتاب را باز گردانید صف شکنی که از غیرت ضرب دستش بر تن دشمن زخمها
دهان باز مانده ی عدو فکنی که حملهٔ زهره گداز تیغ جان خصم بیباک را بمرگ تن ناپاکش
خرسندی گوهر تیغش از آن گران بهاتر است که جوهری قیاس بمیزان نظر قدرشناس
تواند سنجید و عرصهٔ مدارک و اذهان از هجوم دلایل و براهین امامتش از آن تنگ
فضاتر که شمهٔ در آن تواند گنجید سخن معنی طراز از ادای حق مداحیش عاجز و شرمنده است
و قلم مدعاپرداز در تقریر مناقبش از جواهر معانی عرق ریز و سر افکنده اعنی حلال مشکلها
و سرمایهٔ سرور دلها محیط علم و کمال و سمند را آتش قتال شاه کشور تسلیم و رضا حضرت امیر المؤمنین
علی مرتضی المؤلفه آن جهانبخشی که هرگز چون نفس گاه سخن ٥ در کفش پیوند داد نها نشد از هم جدا ٥
خطبه را از روی منت سربلندی در جهان ٥ سکه را بر خویشتن بالیدن از نام او بجا ٥ از نگاه آرزوها
خاطر او بسته چشم ٥ وز نگاه شاهد دنیا ز میرش یا رب ٥ عشوه دنیا ز دستش نقد دل بیرون نبرد ٥
بیوه زال جهان تا بد بنجهٔ شیر خدا ٥ و بعد از آن حضرت گلشن شرع را باغبانند و قلعهٔ دین را پاسبان

کشت طاعات را فلاحی و کشتی نجات را ملاحی طریق حق را دلیل و بتان شبهات را خلیل بوستان دانش را
سحاب و جهان آفرینش را آفتاب که میتواند کرد غیر اولاد اطهار و ذریت اخیار ایشان که کریمهٔ
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا بر عصمت ایشان شهادت
صریح ادا و حدیث شریف مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها هوی
بر وجوب اقتفا و اقتدای ایشان باواز بلند ندا میفرماید اللهم صل و سلم و بارک علی محمد
و آل محمد بافضل صلواتک و تسلیماتک و برکاتک و عجل فرجهم و اهلک اعداءهم و اجعلنا
تحت لوائهم و احشرنا فی زمرتهم و وفقنا لطاعتهم و اعف عنا بشفاعتهم و اغفر لنا بحرمتهم
انک انت السمیع البصیر نعم المولی و نعم النصیر المؤلف یارب بفضل خویش ببخش گناهان ما
ببخش ° از تست جمله بخشش و از ما خطا ببخش ° هر چند نیستیم سزاوار بخشش ° ما را بروی شاه رسل
مصطفی ببخش ° ما در طریق بندگیت گر پیاده ایم ° ما را بشهسوار عرب مرتضی ببخش ° جرم جنایتی
اگر چه نباشد سزای ما ° ما را بسوز سینه خیر النسا ببخش ° ما را که خسته است بالماس غم جگر ° از بهر خاطر
حسن مجتبی ببخش ° ما مجرمان که تشنه لب آب رحمتیم ° ما را بشاه تشنه لب کربلا ببخش ° یارب بآب
دیده سجاد در دعا ° گرد ره بیغمی همگی را رها ببخش ° در دوستی باقر و جعفر چه صادقیم ° ما را بآن
بیشتر و اولیا ببخش ° این نامه‌ها بگریه کاظم بشور جرم ° این جمله را بدانش علم رضا ببخش ° بر دامن
نقی تقی دست ما ببین ° ما را بر آن دو سرور اهل سخا ببخش ° از عسکریست عاقبت کار ما حسن °
زین حسن اعتقاد بدیهای ما ببخش ° شد ز انتظار صاحب ما چشم ما سفید ° ما را بدرد دوری آن
مقتدا ببخش ° زین چهارده بس است یکی بهر عالمی ° ما را برای خاطر هر یک جدا ببخش ° واعظ
شکسته سر و دل است آن چه استخوان ° او را بآن شکستگی ای پادشاه ببخش ° کارش تباه و درد ز حد بیش و

۴ صبر کم ° حالتش ببین و رحم نما و دوا ببخش باب نهم از ابواب ثمانیه ابواب الجنان که هر وقتی برای
خودسازی را یک تخت و هر بالش طالبان منزل نجات را یک در بهشت است در غنیمت شمردن عمر و زندگانی
و صرف کردن آن در تحصیل سعادات آنجهانی و سفارش حفظ آن از تضییع و تلف و تدارک مصارف
آن گنج بار آور بخلف و آنچه مناسب این کلام و مناسب این مقام باشد و در این باب پنج مطلب است
مطلب اول در بیان شرافت عمر و بی بهائی آن مطلب دوم در بی اعتباری و بی بقائی عمر و
غنیمت شمردن آن مطلب سیوم در غفلت آدمی از قدر قیمت عمر و تنبیه وی بذکر مرگ و بیان
مذکرات آن مطلب چهارم در بیان اینکه عمر را نیز چون سال چهار فصل است و در یافتن هر یک
از آن فصول مطلب پنجم در ذکر مصارف عمر بر سبیل تفصیل ° اما مطلب اول سرمستان باده
جوانی و باده پرستان مایه زندگانی شتوالان وضع دنیا سازی ° تماشائیان معرکه خیال بازی
سنگین خوابان دمادم وقت کوچ ° زور کران بار گران مطالب پوچ ° هوا رسیدگان دیو نفس دغل
بار کشان غول بیابان طول امل ° بیهوده گردان کوچهای عیش و طرب ° هرزه خرجان زر دول
روز و شب ° گسسته مهاران بستر دل ° سر بهوایان پا در گل ° باطل پرستان حق ناشناس ° قدر
ندانان جواهر انفاس ° خنک کردگان حاصل نجات ° سر بصحرا دادگان آب حیات ° چه میدانند که
هر دمی از زندگی دراز زندگی نه گوهری چنانست که بپادشاهی جهان توان فروخت چه جای
شغلهای سهل باطل و بازیچهای کودکانه بیحاصل دنیا که در نظر اهل دل و هوشمندان کامل بی اعتبارتر
از موج سراب و بی بقاتر از نقش بر آب است و تا پلنگ تیز چنگ اجل دست دگر بیان نکرده بازار
جان نشود قیمت این جنس خطیر و بهای این گوهر بی نظیر معلوم نمیگردد چون هر صرف نفسهای هرزه
در راه حرص زندگانی بر رابر باد داده و برق جانسوز اجل در مزرع عمر بی بدل افتاد طبیبان حاذق

دست از مداوا کشیدند و یاران موافق رشته امید تا بریدند کار تیبس بقبض روح کشید و
بجای پا شود دست از جان شسته گردید نور نظر چون شمع سحر مرد و رنگ چهره چون گل آفتاب دیده زرد
جوهر زبان در دو لخت دکان دهان را بقفل خموشی بست و دیگ دماغ با فسردن آتش زندگی از جوش
نشستن خیال خام فرو نشست تحویل راتبهٔ روزی در کارخانهٔ بدن با تمام رسید و مستوفی قضا
نسخهٔ بقا را از سفیدی کافور و کفن بیاض کشید انبان بدن بسوزن اجل از باد نفس خالی گشت
و پیمانه عمر را آب بقا از سر گذشت که خدای روح رخت تعلق از خانه جسم بیرون برد و زبان قال دم
بزبان حال سپرد هاتف غیبی آیه یاس کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ بگوش هوش خواند و مسافر روح
را الحکم فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ساعتی مجال درنگ نماند
سیلاب عرق مرگ را بکاشانهٔ بدن سر دادند و مار و مور گور بجای افعی طول امل بجانش افتادند
آنگاه آدمی جهول و ظلوم را مفهوم و معلوم میگردد که چگونه گنج شایگان داشته و چه مفت
و رایگان از دست گذاشته سعدی سکندر که بر عالمی حکم داشت ° در آندم که بگذشت عالم گذاشت
میسر نبودش کز و عالمی ° ستانند مهلت دهندش دمی ° نگهدار فرصت که عالم دمیست
دمی پیش دانا به از عالمیست ° و چون هر دمی به از عالمی نباشد که سلطنت تمام عالم بران منوط و
تحصیل سعادات دینیه و دنیوی بر آن مشروطست ° هر دمش سرمایه کامرانی دو جهانست و هر
نفسش شیرازه کتاب جسم و جان ° هر روزش گلچینان گلهای گوناگون طاعات را باغیست
و هر شبش جوینده گان راه باریک تاریک نجات را چراغی امواج دهورش جهت عبور از بحر پر شور
جهل و غرور هر یک سفینه ایست ° و سنین و شهورش برای صعود بر قصر جهان نمای دانش هر یکرا
نردبان زینه چه گلهای شاداب معارف که دران از شاخ ریاض بدست نگاه میتوان چید و چه درهای
خوشاب

خوشاب تسبیح و تهلیل که دران با سر انگشت زبان بر رشته نفس میتوان کشید ° در کتب معتبره چنانچه سابقا
نیز گذارش یافته مذکورست که جامع کرامت دینیه و دنیوی حضرت سلیمان نبی علی نبینا و علیه السلام بحراثی
یعنی برزگری گذشت حراثه چون کوکبه و حشمت دید گفت لَقَدْ أُوتِيَ ابْنُ دَاوُدَ مُلْكًا عَظِيمًا حاصل معنی
اینکه خدای تعالی پادشاهی عظیمی به پسر داود داده است باد این سخن را بگوش حضرت سلیمان رسانید از
بساطی که بران نشسته بود و باد آنرا برداشته میبرد فرود آمده نزد آن حراث آمد و فرمود انما
مشیت الیک لئلا تتمنی ما لا تقدر علیه یعنی برای همین بسوی تو آمدم که آرزو نکنی چیزی که بر آن قادر
نیستی بعد از ان فرمود لَتَسْبِيحَةٌ وَاحِدَةٌ يَقْبَلُهَا اللّٰهُ تَعَالَى خَيْرٌ مِمَّا أُوتِيَ ابْنُ دَاوُدَ یعنی هر آینه
تسبیح که خدای تعالی آنرا قبول کند بهترست از آنچه به پسر داود داده شده است و بطریق دیگر این عبارت
نیز ضمیمه آنست که لِأَنَّ التَّسْبِيحَةَ تَبْقَى و ملک سلیمان یفنی یعنی برای اینکه ثواب آن یک تسبیح میماند و پاد
شاهی سلیمان فانی میگردد و ممکنست که هر نفسی از انفاس گرامی که بر زبان خائف و باد پیمائی میگذرد و گو
هر با قیمت تسبیحی چنین که به از ملک سلیمانست آراسته باشد و هر ساعتی از ساعات عمر مشتمل بر چند نفسی
و هر شبانه روزی مشتمل بر چندین ساعت و هر سال مشتمل بر چندین شبانه روز و عمر آدمی مشتمل بر سالست
و بر این قیاس سایر اذکار و اوراد و ادعیه و عبادات از فرض و سنت متفصیله که در مطلب پنجم انشاء الله
تعالی مذکور خواهد شد پس عمری که بآن تحصیل این همه فضل و ثواب توان نمود چگونه هر نفسی از ان
گوی چندین سعادت چنین تواند ربود کدام پادشاهی با آن برابری میتواند کرد بیت هر یکنفس
که سر زند از من بیارهاست ° با آن کدام شاهی عالم برابرست ° و نیز هر یک از نعمتهای دنیا و ما یحتاج و
ضروریات آدمی بدلی و عوضی دارد که حاجت گذاری وی با آن میشود غیر عمر که آنرا بدل و قائم
مقامی نمیتواند بود چنانکه شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله بیان آن کرده و گفته است شعر نباشد جامه اطلس ترا گر

کهنه دلقی ستر تن بس ترا ٭ ور نخر جعفر نبودت با قند مشک ٭ خورش بود هیچ و پیاز و نان خشک ٭
ور نباشد شربه از زرناب ٭ با کف خود میتوانی خورد آب ٭ ور نباشد مرکب زرین لگام ٭
میتوان زد هم بپای خویش گام ٭ ور نباشد رباطی از پیش و پس ٭ در رباطش نفرت خلق از تو
بس ٭ ور نباشد خانهای زر نگار ٭ میتوان بردن بسر در کنج غار ٭ ور نباشد فرشی ابریشم
طراز ٭ با حصیر کهنه مجد بساز ٭ هر چه بینی در جهان دارد عوض ٭ زان عوض گردد ترا حاصل
غرض ٭ بی عوض دانی چه باشد در جهان ٭ عمر باشد عمر قدر آن بدان ٭ سبحان الله چه نادان
و کور است آدمی که عمری باین قدر و شرف و جنسی چنین بی عوض و بی خلق را که اگر یکدم
آنرا کسی بگنجهای عالم مشتری باشد نمیفروشد و تا نگاه کرده همه عمر آنرا بهیچ از دست داده
و داغ غبن آنرا نیز بکینه خاطر ننهاده چنانچه شاعر گفته است الدَّهْرُ ساوَمَنِي عُمْرِي فَقُلْتُ
لَهُ ما بِعْتُ عُمْرِي بِالدُّنْيا وَما فِيها ثُمَّ اشْتَراهُ بِتَدْرِيجٍ بِلا ثَمَنٍ تَبَّتْ يَدا صَفْقَةٍ قَدْ خابَ
شارِيها یعنی روزگار در مقام خریداری عمر من در آمده گفتم نمیفروشم اگر ابد نیا و
هر چه در آنست بعد از آن خرید آنرا بتدریج اندک اندک و رفته رفته و هیچ قیمت نداد
خاسر و هالک باد سودای چنین که فروشنده آن خایب و نا امید گردید صفقه دست بهم زدن
بایع و مشتری است در وقت سودا پس عبارت تبت یدا صفقه خالی از لطف نیست
مطلب چهارم در بیوفایی عمر و بیحقیقتی آن دل مرده کاذبه که بر زندگانی دنیا دل نهاده و در
این دیوار شکسته بخاطر جمع افتاده اند همانا نمیدانند که یار عزیز عمر بسی زود گسل و بی
وفا و با این گران قدری بغایت سبک خیز و بی بقا است شفق گون تاریکیها هستی گرفته
رفته است و برق صفت تا جلوه ظهور نمود فنا بر سر رفته قوت جوانیش از شعله خس بی اعتبار
ترتب

6
ترتب و امتداد زمانش از مدد شهاب ناپایدار تر امید صحبتش و در دل سپندان آتش نشسته جمعیت
در رشته الفتش با کس چون تار عنکبوت بسته گسسته است ایام جوانیش چون شبهای بهار
کم زندگانی است و موسم پیریش سردروی تر از آفتاب زمستانی گل صاحبتش از گل صبا
نیم رنگ تر و آب تراوتش از قطره شبنم بی درنگ تر زمان نو خطیش چون رنگ حنا
بی وفا و زود گسل و دوران سفید موئیش مانند صبح کاذب بی اصل و باطل مدت
مدت شبابش چون شدت مرض همه بیشعوری و نادانی و عهد پیریش چون ایام نقاهت
جمله ضعف و ناتوانی سمند تند رو لیست بتازیانه اجل همیشه در تک و تاز و طایر تیز پری
بدو بال روز و شب پیوسته در پرواز و لهذا جناب اقدس سبحانه و آفریننده مرگ و زندگانی
چند جا در آیات بابرکات قرآنی حیات ثبات دنیای فانی را بسبزه تمثیل و تشبیه فرموده
که چند روزی طراوت و خرمی دارد و بعد از آن رو بخشکی و زردی میگذارد از جمله در
سوره مبارکه کهف فرموده است وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيا كَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فا
خْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيماً تَذْرُوهُ الرِّياحُ خلاصه مضمون این
کلام هدایت نظام بنابر یک احتمال اینکه زندگانی دنیا مانند گیاهیست که با آب باران نشو و نما
یافته و از غایت بالیدگی وقت درهم بافته باشد و بعد از آن خشک و درهم شکسته گردد چنانچه
بادها آنرا متفرق و پراکنده سازند المؤلف چون دانه دل بمزرعه هستی که بسته است ٭ کاخر
سبز نگشته نه در هم شکسته است ٭ جز دل که بسته اند براو قوم مرده دل ٭ دیگر بزندگانی دنیا چه
بسته است ٭ و سید و سرور آدمیان و چشم و چراغ عالمیان ٭ اعنی حضرت اقدس نبوی صلی الله
علیه و آله در وصایای دل آرای هدایت انتمای که ابوذر غفاری را رحمة الله علیه در آنها مخاطب

کردانیده و چون طلت اوفراید فواید آنهارا بکوش هوش عامهٔ خلایق کشانیده است فرموده

که یا اباذر اذا اصبحت فلا تحدث نفسک بالمساء واذا امسیت فلا تحدث نفسک بالصباح

وخذ من صحتک قبل سقمک ومن حیاتک قبل موتک فانک لا تدری ما اسمک غدا

ملخص معنی آنکه چون صباح کردی با خود کفت کوی شب مکن و چون شب کردی با خود اندیشه صباح منما

نفی القدر اعتماد بر زندکی نداشته باش که تا شب خود را زنده انکاری یا فردا را نیز از عمر خود شماری

و فرا کیر بهرهٔ عبادت از تندرستی خود بیش از آنکه بکوفتی مبتلا کردی و میسر نشود و از ایام زندکی

خویش بیش از آنکه بمیری و فرصت از دست رود چه بدرستی که تو نمیدانی که فردا نام تو چه خواهد بود

از جملهٔ زندکان شمرده خواهی شد یا از جملهٔ مردکان و هم از آن سرور صلی الله علیه و آله مشهور است

که احوال آدمی در دنیا و بقای او را درین عاریت سرا تمثیل فرموده اند باحوال سواری که در روز کرمی

براهی میرفته باشد درختی ببیند و ساعتی در سایهٔ آن نشیند و بعد از آن رو براه آورد و آن درخت را

کذارد و در مجموعهٔ ورام مذکور است که اسامة بن زید کنیزی بصد دینار بوعده یکماه خریده بود این

خبر بخدمت حضرت خواجه عالم صلی الله علیه و آله معروض کشته فرمودند که الا تعجبون من اسامة

المشتری الی شهر ان اسامة لطویل الامل یعنی آیا تعجب نمیکنید از اسامه که چیزی بوعده

یکماه میخرد بدرستی که اسامه هر آینه دراز امل است که یکماه بر زنده کی خود اعتماد دارد والذی

نفسی بیده ما طرفت عینای الا ظننت ان شفرای لا یلتقیان حتی یقبض الله روحی

ولا رفعت طرفی وظننت انی واضعه حتی اقبض ولا لقمت لقمة الا ظننت انی لا اسیغها

حتی اغص بها من الموت حاصل معنی آنکه قسم بآنکسی که جان من بدست قدرت اوست

که چشم بر هم نزدم مکر اینکه ظن من این بود که پلکهای من بهم نرسیده خدای تعالی قبض روح من خواهد کرد

و چشم نه
بر هم نهادم

7

و چشم بگشودم که ظن من این باشد که مرک چندان امان خواهد داد که بار دیکر چشم بر هم نهم و لقمه بکیرم

مکر اینکه مظنون من این بود که مرک آنرا در کلوی من خواهد کرفت و حضرت شاه اولیا و زنده کنندهٔ

دلها اعنی جناب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام در بعضی از خطب بلاغت نظام خود فرموده اند

که المدة وان طالت قصیرة مفاد این کلام و مراد آن امام همانا اینست که مدت زندکانی

هر چند دراز باشد کوتاه است چه آدمی تا خبردار میشود آن مدت رفته و انتها پذیرفته است و لهذا آنحضرت

نوح علی نبینا و علیه السلام با آنکه بنا بر روایتی که شیخ صدوق رحمه الله در اکمال الدین ذکر نموده

هزار و پانصد سال زنده کانی کرد چون وقت رحلتش رسید و قابض ارواح جهة نقل روح مطهرش

بعالم بالا حاضر کردید آنجناب در آفتاب بود ملک الموت سلام کرد آنحضرت جواب سلام کفته

از سبب ورود استعلام نمود کفت آمده ام که قبض روح تو کنم فرمود میکذاری که از آفتاب

بسایه روم کفت آری پس آنحضرت بسایه نقل کرده فرمود که یا ملک الموت کانما مرّ بی

من الدنیا مثل تحویلی من الشمس الی الظل حاصل معنی آنکه کویا بر من کذشته است از دنیا

مثل همین قدر وقت که از آفتاب بسایه آمدم و مشهور است که حضرت جبرئیل از آن نبی کزین

علی نبینا و علیه السلام پرسید که یا اطول الانبیاء عمرا کیف وجدت الدنیا یعنی ای دراز

عمرترین پیغمبران چون یافتی دنیا را فرمود کدار لها بابان دخلت من احدهما وخرجت

من الآخر یعنی یافتم دنیا را همچو خانه که آنرا دو در باشد از یکی در در آمدم و از در دیکری

بیرون رفتم و نیز از فراید درری که غواص بحار بحر زخار خطب حکمت آثار جناب

مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام بر آورده این کلام است که وما بین احدکم وبین

الجنة او النار الا الموت ان ینزل به وان غایة تنقصها اللحظة وتهدمها

الساعة لجذيرة بقيصر المدة حاصل معنى آنكه نيست ميان هيچيك از شما وميان بهشت
يا دوزخ حاجزى و پرده و حالت منتظره غير مردن همين كه آدمى را حادثه ناگزير مرگ نازل
وارد دروازه فنا بشهرستان عالم بقا داخل گرديد يا بهشت است يا دوزخ و آنرا دور نبايد شمرد
چه لحظه بلحظه بعد آن كم ميشود و دم بدم نزديكتر ميگردد و چيزى كه بهر دينه و نفس كشيدنى
نزديكتر شود مدت آن عنقريب انجام ميگيرد و نهايت مى پذيرد [illegible] زين جهان
تا آنجهان بسيار نيست ° در ميانه جز نفس ديوار نيست ° و حكيم غزنوى فرمايد ° دل ازاين
عمر مختصر برگير ° كز چنين عمر كس نيايد دير ° بيخ عمرت زمانه بركنده ° چون همه ابلهان
تو خفته ° هر شبى كان زمانه بر تو شمرد ° روزى از زندگانى تو ببرد ° جمله را سوى مرگ هست آهنگ °
دم زدن گام روز و شب فرسنگ ° چون بمنزل رسيد مرد از راه ° آنكه از راه رفته شد آگاه °
چون ره زندگانيت طى گشت ° ديگر از پس نيايد آنچه گذشت ° عمر بگذشته كى دهد نيرو ° كه بقا
در قفا بود نيكو ° و ديگرى گفته ° انكه بستست بر عمر دل ز هوس نيست اين عمر غير مسند نفس °
بر نفس عمر را چه بنياد است ° زندگانى تمام بر باد است ° و شيخ على نقى كمره ام در اين معنى گويد
از خود به بر كه نفس تو ديو پرى وش است ° غافل مشو كه تير قضا بر تو تركش است ° هر صبح نمايد ست
فلك اندر شفق هلال ° يعنى سمند عمر تو نعلش در آتش است ° از بحر قطع نخل حيات
تو روز و شب ° چون اره دو سر نفس اندر كشش است ° و موقف گويد همچو مشت خاكيم و
نفس چون تند باد ميوزد اين باد تا يكذره نگذارد ز ما ايضًا طاير روحيست بود هر لحظه از رنگ
پر زدن ها نيست زير سودن منزلكان ما ° و در اشعار بلاغت اسلوبى كه بحضرت امير المؤمنين
عليه السلام منسوبست بيان اين معنى و توضيح اين مدعا چنين شده كه اذا عاش الفتى ستين
عاما

عاما فنصف العمر تمحقه الليالى ونصف النصف يذهب ليس يدرى لغفلته يمينا عن شماله
وثلث النصف آمال وحرص وشغل بالمكاسب والعيال وباقى العمر اسقام وشيب و
شغل بارتحال وانتقال محصل معنى و ملخص مدعا اينكه هرگاه عمر كسى فرضا شصت سال باشد
نصف آن خود شب است كه بخواب و آسايش بدن تلف ميشود و نصف نصف ديگر كه پانزده سال باشد
ايام طفلى و كودكى است و از بيشعورى و نادانى راست را از چپ نميشناسد و ثلث آن نصف كه ده
سال باشد ايام جوانى و وقت غلبه آمال و امانى است و بتحصيل مايحتاج و كسب مال و سامان
وجه معيشت اهل و عيال صرف ميگردد و باقى آن به پيرى و رنجورى و اشتغال بحركتهاى
و سفرهاى ضرورى و اين كلام مبنى بر فرضى اينست كه عمر انسان شصت سال باشد و كمتر و بيشتر
آن بر همين قياس است و از حضرت سيد كائنات و اميد وارى حيات و ممات صلى الله عليه و آله
مشهور است كه اكثر اعمار امتى ما بين الستين الى السبعين و در بعضى از نسخ اين عبارت نيز
ضميمه آنست كه قل من يجاوزها يعنى بيشتر عمرهاى امت ميانه شصت و هفتاد است و كمتر كسى از آن
درگذرد و بنا بر اين حديث اگر كه ده سال از شصت سال تا هفتاد را عشره متوسطه ميخوانند اى دل
نهاد تو وطن اين كهنه ويرانه اى گرانخواب چار پايه عناصر چهارگانه بر فرضى كه در اكثر امت
داخل بوده خود را باين مرحله هفتم رسانى و بار زندگانى را بصد جر ثقيل از خفيض جوانى بر قله هفتم
قاف پيرى كشانى انديشه نما كه هرگاه حضرت نوح پيغمبر عليه السلام چنانكه مذكور شده اند كه دو هزار و پانصد سال
را بانتقالى از آفتاب به پرتو تمثيل نموده باشند و ولادت و وفات خود را بدخول از درخانه و خروج
از در ديگر تشبيه نموده باشند هفتاد سال چه قدر وقت خواهد بود كه اينهمه خواطر باو مطمئن دارى
و نداى صدق انتما مى آرام زداى كل نفس ذائقة الموت را حرف و صوت شمارى خصوصا وقت

وقتی که بیست و سی ساله از آن که ایام کودکی و جوانی و خلاصهٔ اوقات زندگانیست رفته و وداع
نموده باشد و امید بازگشت دیگر در آن اصلا نبوده باشد و پر ظاهرست که اول بیست سالی آخر آن
نیز سراسر ضعف و ناتوانی و نزد ارباب تمیز نه در عداد زندگانیست چه آدمی را چون عمر به پنجاه رسید
روز بروز قوی و حواسش ضعیف و زبون و احوال مزاج درهم و دیگرگون میشود و زاهد قوت
گوشه گیر و عزلت گزین و شاهد نور باصره مستور و پرده نشین میگردد و قبض گرفتن عصا کاری
از دست بر نمی آید و خبر در طی طریق گوشه نشینی با یاری نخیمی به معده از ضعف هضم و قضای مستغاث
نمود و دندان از سستی گره لقمه نمیتواند گشود تن از ناتوانی جهة ضرورت حرکت بار خود بر دوش عصا می
افکند و سر از پیری نه برای گدایی دماغ بپیش تریاک و کوکنار هردم دهان وا میکند باآنکه خدا
همواره به رغبت مباشرت را طلقه میسازد و طبع کودک مزاج از ریختن آب پشت با گفتار ادرار
جول می پردازد شیخ نزاری ۞ پس از پنجه نباشد تندرستی ۞ بصر کندی پذیرد پای سستی ۞ چو شصت آمد
نشست آمد به پیدار ۞ چو هفتاد آمد افتاد آلت از کار ۞ و ده بیست سالی دیگر در میان میماند که تا نگاه کرده
گذشته و پایمال شغل بیحاصل دنیا گشته است المؤلفه تا چشم میزند بهم از هم گسسته است ۞ گوهر که تار عمر
نو تا نظاره است ۞ بر لوح با بقای خود گر نظر کنی ۞ برگشتن نگاه خط عمر دوباره است ۞ و این نقش مبنا
بر آنست که بنای حیات تا هفتاد سالی برپا باشد و بسیلاب حوادث متنوعه و امراض مهلکه
از هم نپاشد و الا هر روز و هر ساعت و هر نفس ممکن است که غارتگر مرضی با تیغ جان ستان
مرگ بر سرت تازد و سرای جمعیت را از متاع جان پردازد در ریسمان پوسیده عمر را آن استحکام
نیست که یک نفس دل بآن توان بست و دیوار پا گسسته حیات را آن اعتباری که یک لحظه
در سایهٔ آن آسوده توان نشست المؤلفه آن کیست که دل نهد و فارغ بنشست ۞ پیداست

که مهلتی

که مهلتی و تاخیری هست ۞ گو هیچ مرز که خیمه میبباید کند ۞ گو بار منه که بار میبباید بست ۞ زندگانی
این قدر عزیز و گرانبها و اینقدر سبک خیز و کم بقاست پس غایت نادانی و بلاهت و نهایت بی
پروایی و سفاهت است که چنین چیزی عزیز را که هر روزی از آن چوگان گوی چندین فوز
و فیروزی و هر ساعت سرمایهٔ تحصیل صد گونه سعادات است قدر ندانسته صرف لاطایل
چند نماید که نباید وقت بد و بیکار دنیا و عقبی هیچکدام نباید بلکه سرچشمهٔ توفیقات
دو جهانی از آن منطمس و به آب و خانهٔ دنیا و عقبی با آن منهدم و خراب گردد که
سیلاب شراب را بپای دیوار عمر بسته پاره از آنرا که روزی با تنها ست بد نیکوئی از پای در
اندازد و گاه بار انتظار آن که مرگ بصورت زندگی و در دو جهان مورث خزی و شرمندگی
است گرفتار بوده صبح و شام آن قدر و شرف را باین نکبت ضایع و تلف سازد گاه از
پرده قانون شریعت خارج آهنگ گشته رشتهٔ عمر را چون تار چنگ پایمال آمد و رفت نغمات
شهوت افروز غفلت اندوز کند و ساعتی از دایرهٔ شنونده گان فرمان بمقام مخالفت
و عصیان در آمده پرده گوش را مانند پوست دف بطپانچه ضرب و نطق مغنیان از
شایستگی حلقه بند جگر ا مکنند شعلهٔ آواز مطربان دود از خرمن زندگی برآرد و گر غلغلهٔ
نالهٔ خواننده گان دست از زلف پر شکن انفاس گرامی بردارد و خورشید طلعتان ایام
را به نظربازی ساده رویان نامرد فرو شد و بهمتای قفص لولیان گریه لقای چشم نم جبینان
شبهای بلند بالا پوشد از سیاه مستی خراب غفلت با خامه دو زبان دو گانه هیچ رقم
سعادتی بر صفحهٔ بیاض سفیده دم ثبت نکرده اند و بجهة دریافتن هوا و سیر تنق از گنج دهان
سبز ته گلگون تماشاگاه بوره فیض طلعتی فرستاده اند بسوی امتلای این امور سهل که بیشتر

ارباب جهالت یا محض کاهلی صلوات مفروضه را فوت یا از وقت تاخیر کنند و برای سفرهای
دنیا خسران مال یا پاس منصبهای شوم سراسر وبال و امثال آنها گذاردن حج واجبی را
از این سال بآن سال افکنند و برهمین دستور روز و شب خود را صرف امثال این امور گردانند و سال
و ماه عمر عزیز را بغفلت و بطالت گذرانند و اصلا دیده تأمل بمآل حال خود نگشایند و هیچ
وجه یاد مرگ و اندیشه تهیه آن سفر پرخطر نمی نمایند تا وقتی خبردار شوند که مرض مهلکی گلوگیر
گشت و کار از معالجه و مداوای حکیم بیگمان درگذشت یاران مهربان را تدبیری از دست نیاید
و کثرت صدقه و دعا دفع آن واقعه عظمی نمی نماید مقتضی اجل را بتأخیر ساعتی حیات
از دیگری دستگیر آن نتوان نمود و نفسی زند که بگنجهای عالم ابتیاع نتوان فرمود
یا لهنگ مرگ بکشنده زوری نتوان گسیخت و از آن واقعه ناگزیر بجائی نتوان گریخت
هر چند چشم امید گردانند حامی بنظر در نیاید و هر چند گوش هوش اندازند کسی شفاعتی و التماسی
ننماید ناچار بدادن جان تن در دهند و بطوق حکم قضا گردن بنهند آنوقت خواهند دانست
که عمر چه بوده و چه چیز را از دست داده اند و با این فرصت تنگ و عمر بی ثبات از چگونه کارهای
خیر و ثواب غافل گشته بچه وادیهای باطل افتاده اند دانستن آنوقت چه فایده بحال کسی خواهد
داشت و چه با حسرت از حسرت خاطر خواهد برداشت الغرض کنون باید از خفته بیدار بود و چو مرگ
اندر آرد ز خوابت چه سود؛ کنون وقت تخم است اگر پروری؛ گر امید داری که خرمن بری؛
کنون که چشمت است اشکی ببار؛ زبان تا بکام است عذری بیار؛ همیشه نباشد روان در بدن؛
همیشه نگردد زبان در دهن؛ حضرت باری تعالی شأنه و خالق موت و حیات جل شانه در سوره منافقون
فرموده که وَأَنفِقُوا مِن مَّا رَزَقْنَاكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ
أَجَلٍ قَرِيبٍ

أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ حاصل مضمون این کلام هدایت نظام آنکه نفقه کنید
از آنچه روزی کرده ایم شما را گفته مراد اخراج زکوة و سایر حقوق واجبه است پیش از آنکه
آید با حدی از شما مرگ پس گوید آنکس که خداوندا چرا تاخیر نکنی مرا ببینند مرا تا اندک مدتی
پس در آن اداء زکوة و امثال آن نمایم و از جمله صلحا باشم و ابن عباس گفته که مراد از صلاح حج است
وَلَن يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ و هرگز تاخیر نکند خدای تعالی
هیچ نفس را از مرگ چون آید وقت مردن آن و خدای تعالی خبردار و واقف است بآنچه میکنند
بندگان یا بآنچه میکنید ای بندگان بنا بر آنکه تعملون بخطاب باشد بقرائت حفص عملا
آنکس که در اداء زکوة و حقوق مفروضه التقصیر و در گذاردن حج و ادراک ...
آن تاخیر کرده باشند در وقت حلول اجل و رحیل از دنیا و نزول آن واهیه زهره گداز
عظمی سؤال مهلت و آرزوی رجعت بدنیا نمایند که بتلافی مافات پردازند و ذمه
خود را از آن فارغ سازند و هرگز این مأمول صورت حصول و این استدعا درجه
اجابت و قبول نخواهد یافت و همچنان آه حسرت کشان و انگشت ندامت بدندان
گزان بدار الجزا خواهند شتافت بعضی از مفسرین در طی تفسیر این آیه آورده اند که چون
پرده از پیش چشم محتضر برداشته شود و احوال آن نشأه معاینه و مشاهده گردد گوید بملک الموت
یکروز دیگر مهلت ده که در آن عذر کرده از خداوند خود خواهم و بسوی او توبه و بازگشت
نمایم و توشه عمل صالحی اندوزم ملک الموت گوید فنیت الایام گوید فنیت الساعة
یعنی ساعتها نیز باتمام رسیده پس در توبه بروی او بسته میشود و روحش بغرغره افتاده
بسوی جهنم روانه میگردد و غصه نا امیدی میخورد و حسرت ندامت میکشد بر ضایع ساختن

عمر پس عاقلان دوراندیش و عقلا خطاکننده کار روز پیش میباید کرد پیش از آنکه کار بآنجا
انجامد و شاهد پرفن پیمان شکن فرصت از آغوش تصرف بیرون رفته بسراپرده نیستی
خرامد صحبت او را غنیمت شمرده کام دل از دوست ستانند و بطناب امتداد بندند که نه جهت سفر عالم
جاودانه بار اعمال صالحه بسته در وقت کوچ به بنگاه حسرت و اشک گوشه چشمی رسم وداع
باز ماندگان بجای آورد و پای برکاب مرکب علفه و تابوت میگذارد بکار خود در مانند عزیزمن
راست کن کار خود امروز که فردا چون تیره گرم رفتن چه شدی روی برپس نتوان کرده حضرت
سید انبیا و آگاهی ده هر پیر و برنا صلی الله علیه و آله در وصایای ابوذر غفاری رحمه الله فرموده اند
که یا اباذر اغتنم خمساً قبل خمس شبابک قبل هرمک وصحتک قبل سقمک وغناک قبل
فقرک وفراغک قبل شغلک وحیاتک قبل موتک حاصل مضمون آنکه غنیمت دان پنج چیز را
پیش از پنج چیز جوانیت را پیش از آنکه به پیری دچار شوی و تندرستی ات را قبل از آنکه به بیماری
گرفتار گردی و مالدارت را قبل از آنکه تنگدستی پیش آید و بیکاریت را پیش از آنکه شغل دنیوی
روی نماید و زندگانیت را قبل از آنکه مرگ در رسد و نقش وجودت از لوح بقا سترده گردد مجملا
گذارش و طی طریق بندگی و طاعات و صعود بمعارج مراتب معرفت و کمالات بر وجه دلخواه
موقوفست بر قوت جوانی و صحت جسمانی و مکنت مالداری و فرصت بیکاری و بقای زندگانی
و چون این پنج نعمت بدل حاصل و موجود و اضداد آنها معدوم و مفقود باشد گاهی بی دردی و غفلت
و نهایت بی باکی بیجا خطا است که کسی قدر آنها چنانکه باید نداند و در ادای شکر چنین نعمتهای
عظمی تقصیر نموده آنها را چنانکه شاید بمصرف نرساند چه بارهای گران ریاضات که بدستیاری
روز جوانی بر دوش توسن سرکش نفس اماره میتوان نهاد و چه صفحه‌های آرزوها و هوسها که در معرکه

جهاد

جهاد نفس بپایمردی صحت و تندرستی شکست میتوان داد از فیض بهار مکنت و ثروت بدست
دولت چه گلهای دعای آمرزش که از جویبار دل و زبان به بر کان میتوان چید در صحرای فرصت
فراغ و بیکاری بکمان و کمند مساعی جمیله شکار افکن چگونه صیدهای عزیز سعادات دو جهانی
میتوان گرفت و در بندر زندگی خرید چه متاعهای نفیس شد که میتوان کرد و از آنجا بجهان
جهان سود و عالم عالم کفایت رو بوطن اصلی که عبارت از دار الامان عالم بقاست میتوان
آورد و نیز آن سرور صلی الله علیه و آله در وصایای مذکوره فرموده اند که ایاک والتسویف بأملک
فانک بیومک ولست بما بعده فان یکن غد لک فکن فی الغد کما کنت فی الیوم وان لم یکن
غد لک لم تندم علی ما فرطت فی الیوم خلاصه مدعا اینکه حذر کن از تأخیر و اهمال در گذارش
فرایض و سنن و اعمال باین امید و خیال که زنده خواهی بود و وقت دیگر بآن قیام خواهی نمود چه از ایام عمر
همین امروز در دست تست و ما بعد آن هنوز در غیب است و متحقق نیست که از عمر تو خواهد بود یا نه پس اگر
ترا فردائی باشد و بآن رسی در آن هم مثل امروز باش و اگر بفردا نرسی پشیمان بر تقصیر امروز نگشته کار امروز
میدار بفردا از نهار که بفردا چه رسد نوبت کار دگر است و هم آن اشرف برایا در آن وصایا فرموده اند
که یا اباذر کن علی عمرک اشح منک علی درهمک ودینارک حاصل معنی اینکه بر عمر خود حریصتر و
بخیلتر باش تا بر درهم و دینار خود طرفه اینکه آدمی نادان درم و دیناری را که اغلب نصیب دیگران
و خود بی بهره از فواید آنست بلکه او را عدو و دینی و دشمنی و جانی و کثرت و جمعیت آن وی را
مورث تفرقه و پریشانیست بنوعی تنگ در آغوش جان میدارد و با تمامی همت بر محافظت
آن میکوشد که اگر حبه از آن بی صرفه از کیسه رود عمرها داغ آنست و اگر درمی از آن کم آید یا گم گردد
سالها در سراغ آن از حرص بر آن روز و شب در طلبش خورد و خواب را بر خود حرام میسازد و از بخل

دران آتش نفرین اهل سؤال و اهل عیال را بر خرمن جان خود می اندازد و عمری باین عزیزی که سرمایهٔ
سعادات دین و دنیا و کلاه خواهش هستی او با آن بر باست ایام و لیالی آنرا بهرزه گوئی و بیهوده نامها ضایع و تلف
و بر سر دو سه گز زمین یا پنج شش دینار مال بی مال ناچیز و بر طرف میگرداند و طبع زشتش دران اصلا قلقی
نمیبیند و بر خاطر ظلمت سرشتش ازان رهگذر مطلق غباری نمی نشیند جناب مستطاب امیر المؤمنین
علیه السلام در بعضی از خطب بلاغت نظام خود که در نهج البلاغه مذکورست درین مطلب فرموده اند
که قد تکفّل لکم بالرزق وامرتم بالعمل فلا یکوننّ المضمون لکم طلبه اولی بکم من المفروض علیکم عمله مع انّه
والله لقد اعترض الشک ودخل الیقین حتی کان الذی ضمن لکم قد فرض علیکم وکان الذی فرض علیکم
قد وضع عنکم فبادروا العمل وخافوا بغتة الاجل فانه لا یرجی من رجعة العمر ما یرجی من رجعة
الرزق مافات الیوم من الرزق رجی غدا زیادته ومافات امس من العمر لم یرج الیوم رجعته
مجمل و ملخص این کلام صدق نظام که هر کلمه آن تجلی سرکش نفس اماره را عقیله و هر فقره اش چراغ
بینائی دلهای خلایق را فتیله است آنکه بتحقیق الله تعالی تکفل و تعهد روزی برای شما نموده بار تشویش
آنرا از دوش خاطر شما برداشته است و بعمل صالح و ادا و تکالیف امر فرموده امتثال آنرا بر گردن
اهتمام شما گذاشته پس البته باید که طلب و اهتمام شما در آنچه خدای تعالی ضامن آن شده است برای شما بیشتر
نباشد از طلب آنچه بر شما فرض گردانیده است گردن از اینکه چنین است و شما را چنین باید بود بخدا قسم
که هر آینه این امر یقینی بشک آمیخته شده و حقیقت آن بر شما مشتبه گشته است چنانکه گویا آنچه
ضمان و تعهد آن برای شما شده بتحقیق که بر شما مفروض گشته و گویا آنچه بر شما مفروض شده از شما
ساقط گردیده پس شتاب نمائید بعمل و بترسید از ناگهان آمدن اجل که امید به بازگشتن عمر نیست
چنانکه به بازگشتن رزق است آنچه امروز از رزق فوت گردید امید آن هست که فردا و زیاد گشته تدارک
آن شود

و آنچه دیروز از عمر فوت شد امید آن نیست که امروز برگردد کفتم که مگر تخم هوس کاشتنی است
معلومم شد که جمله بگذاشتنی است بگذاشتنی ملک عالم یکسر است تا فرصت که آن نکه داشتنی است ه و در امالی
صدوق رحمه الله از آن والاجناب علیه الصلوة والسلام مرویست که در کوفه چون ادای نماز عشا
آخر بنمودی مردمان را سه مرتبه ندا فرمودی چنانچه اهل مسجد میشنیدند که یا ایها الناس تجهزوا رحمکم
الله فقد نودی فیکم بالرحیل فما التعرج علی الدنیا بعد نداء فیها بالرحیل تجهزوا رحمکم الله بافضل
ما بحضرتکم من الزاد و هو التقوی واعلموا ان طریقکم الی المعاد وممرکم الی الصراط والهول الا
عظم امامکم وعلی طریقکم عقبة کؤود ومنازل مهولة مخوفة لا بد لکم من الممر علیها الی آخر
الحدیث حاصل معنی و خلاصه مدعا آنکه ای مردمان یراق گیری خود کنید و مهیای سفر عقبی گردید
خدای شما را رحمت کند که بتحقیق که ندا در داده شده است در میان شما برحیل و کوچ پس چه جای لنگ
کردن و مجال درنگ نمودن است بر دنیا بعد از آنکه دران ندای رحلت در داده باشند و مهیا گردیده
خدای شما را رحمت کند و بهترین آنچه پیش شماست از توشه و آن تقواست و بدانید که راه شما بسوی
معاد و گذار شما بر پل صراط است و هول اعظم شما را از آنها گذار باید نمود و وهب بن منبه گفته در دنیا زهد
ورزیدم و دامان رغبت از خار زار شهوات آن برچیدم بدو حرف که در توراة خواندم و آن اینست
که یا من لا یتم له سرور یوم یا من لا یامن علی روحه ساعة الجد الجد الحذر الحذر ملخص مضمون
اینکه ای آنکسی که با تمام نمیرسد برای تو شادمانی روزی و ای آنکه ایمن نیستی برجان خود از نزول
بلا و حلول اجل و فنا ساعتی جهد کن جهد کن یعنی در بندگی خدا و تهیه سفر عقبی و بپرهیز بپرهیز
یعنی از محرمات و مناهی و موجبات سخط الهی جهد کن جهد این چه وقت خفتن است بیت
وقت خفتن نیست وقت رفتن است ه در بدر میگرد و میرد گو بگو ه جهت جو کن جهت جو کن

حمت جوه گویند قومی از سلف روانه سفری گشتند و در ان راه بر صومعهٔ راهبی گذشتند عنان عزیمت
بدان صوب تافتند و فیض ملاقات آن سالک طریق بندگی دریافتند و گفتند ما را سؤالی است اگر
متوجه جواب آن خواهند شد بعرض رسانیم راهب گفت سَلُوا وَلَا تُكْثِرُوا فَإِنَّ النَّهَارَ لَا يَرْجِعُ
وَالْعُمْرَ لَا يَعُودُ وَالطَّالِبُ حَثِيثٌ یعنی بپرسید اما در آن اکثار مکنید و سخن را طول مدهید
که بدرستی که روز چون رفت باز نمی آید و زندگی که گذشت عود نمینماید و طالب سعادت
ببندگی که مراد نفس خود باشد یا طالب جان که اجل باشد حریص و شتابان است گفتند فردای
قیامت بنای کار خلایق بر چیست گفت بر نیتهای ایشان گفتند ما را وصیتی و نصیحتی
کن گفت تَزَوَّدُوا عَلَى قَدْرِ سَفَرِكُمْ یعنی از دنیا توشهٔ تقوی بردارید بقدر سفری که در پیش
دارید یعنی سفر عقبی این سخن گفت و سر بدرون صومعه کشید آنگاه مردان مرد بیدار
دلان صاحب درد دوارستگان بند الفت علایق گسستگان مکند صحبت خلایق
قدر داران نقد زندگی و لذت شناسان نعمت بندگی بدین گونه پاس عمر داشته ضبط اوقات
خود مینموده اند و بدین غایت از هرزه خراجی نقود انفاس گرامی احتراز کرده در صرف
آن رعایت صرفه و غبطه میفرموده اند و ما سفیهان ابتر و بادوستان خامی بی سر و تهی مغزی
و ماه ماه و سال سال عمر عزیز بتلف را در هرزه کاریها و تعلقهای باطل بی حاصل تضییع
و تلف کرده اصلا از ان باک نداریم و از خسران عظیمی چنین متاثر و غمگین نبوده از تاسف و ندا
مت آن اشک حسرت از دیده نمیباریم مؤلفه شدت عمر و نبرد سر از دلت افغان و آهی هم نکردی
از پیش با دیده حسرت نگاهی هم ○ و در امالی شیخ طوسی رحمه الله روایتی مذکور است که خلاصهٔ
آن اینست که شب نگاهی مال بخدمت امیر مؤمنان و چشم و چراغ متقیان علیه الصلوة
والسلام

آوردند آنجناب فرمودند که این مال را تقسیم کنید یعنی بر مسلمانان بعرض رسانیدند
که یا امیر المؤمنین الحال شبست این کار را بفردا اندازید فرمودند تقبلون لی ان اعیش الی
غَدٍ یعنی متعهد میشوند که من تا فردا زنده باشم گفتند این در دست ما نیست ما تعهد آن نتوانیم
کرد فرمود فلا تؤخروه حتی تقسموه یعنی هرگاه این تعهد نمیتوانید کرد پس انرا تاخیر
نکنید تقسیم نمایید پس شمعی آوردند در همان شب ان مال را قسمت نمودند ای دل بی باک
وای مدعی عقل و ادراک هرگاه وقت کار رسانیدن باینقدر تنگ و بهیک اجل در قطع
طریق زندگی بدین غایت بر شتاب و پا در رکاب باشد که هیچ وقت از بیم آن ایمن نتوان
بود و اندک کاری را از شبی تا صباح تاخیر نتوان نمود چه گونه میتوان در کارهای عمده ضروری
که سالکان مراحل عبودیت را بسیار در کار است پر خوفی و خطر مرگ سرانجام آنها را بهر
و ناچار است مسامحه و رزیده امیدی بمتقن سپارند و از هر روز بهروزی و از هر سالی
بسالی دیگر انداخته در گذارش آنها بقدر سهلترین کارها انتظار اندر کارهای دنیا سعی و اهتمام
لازم نمیشمری مؤلفه از برای مال گشتن کوه و صحرا تا بکی ○ در ره دین پا فکندن بر سر پا تا بکی
میگذارم حج واجب سال دیگر تا بچند ○ میدهم مال خدا امروز فردا تا بکی ○ خشک کردن کشت
طاعت را ز بس بی حاصلی ○ دادن آب زندگی را سر بصحرا تا بکی ○ گویا خبر نداری که فرو چیده‌اند
کم فرصت حوادث ایام جهت کوچ نیدن تو از این منزل و مقام دست بر تیغ جان ستان
مرگ یاران و از هر طرف جلو ریز بر قو تاران اند و امروز یا فردا است که بر سرت رسیده
وطن با املت را بتیغ اجل بریده بیخ تعلقت را خواهند کند و هر گاه جسمی که بستون
چندین گاه بر پای داشته بر سرت خواهند افکند و آنقدر امان نخواهند داد که نفسی توانی

کشید چه جای اینکه بکارهای خود توانا رسید ابلهی تن تو چیست یکی خیمه و ستونش جان
طناب رشتهٔ روزی و میخ آن دندان ۵ چو میخ کنده شد از تند باد رفتن عمر ۵ دگر چه چشم
عنایت ز خیمه ای نادان ۵ فکند باد اجل خیمه بر سرت چون گل ۵ بروی خار علایق تو فرش گشته همان ۵
ببر طناب تعلق دل از خیمهٔ تن ۵ که پس قلندریست خیمه در ره جانان ۵ دو موسفیدی و نشد حرص و آز
بکم ۵ دو تا شدت قد و یکتا نگشت دل ز جهان ۵ دگر مدار قوی دل چه چشم گشت ضعیف دگر
مباش سبک سر چو گوش گشت گران ۵ تمام کرده قضا نسخهٔ حیات ترا که از سفیدی مو میکند
بیاض بران ۵ قد خمت ز عصا گشته لام الف یعنی ۵ که نیست جای اقامت کهن سرای جهان ۵
... بود ز غفلت آدمی از قدر و قیمت عمر و تغییر وی بذکر مرگ و بیان مذکرات آن
پوشیده نماند که ما بیک مغزان گران جان و سر بهوایان کار خود مدان از بطالت و جهالت بیستگی
دل به بی پروایی و غفلت ایمنی که منشاء آن تحصیل آرزوهای نفس و اشتغال بباز یچهای این سرای
فانی است اکثر ... از آنچه مذکور شد یعنی از سبب تقلب عمر و خفیت کردن آن غافل و در تحصیل
و ... را در پیش است که ما میباشیم و ناصح حصه نامه طبع که گوش اتصال شوخ چشم که گاهی
گوش ... زبان تیر تیغ بیانند که دلهای مردهٔ خواب غفلت بر ده را ببذیر یاد
بلند موعظهٔ دلبندی بیدار تواند کردانید یاد مرگ کردن و آن واقعهٔ عظمی هوش ربا انجو طراوت
نت که ما بیکران با شعور را در ملاحظهٔ عواقب امور متبصر و از مزبلهٔ پر مردار عفونت آثار دنیا
متنفر میسازد و فوادی اندیشهٔ مال و تدارک احوال می اندازد چنانکه در ارشاد القلوب از حضرت سید کاینات
و هادی طریق نجات صلی الله علیه و آله منقولست که بعضی از صحابه در خدمت سامی خود خطاب فرمودند
اتدرون من اکیسکم یعنی آیا میدانید که عاقلترین شما کیست گفتند نه یا رسول الله فرمود اکثرکم

ذکراً للموت

ذکراً للموت و احسنکم له استعداداً حاصل معنی اینکه عاقلترین شما کسیست که یاد مرگ بیشتر کند
و برای آن بهتر مهیا گردد گفتند و ما علامة ذالک یا رسول الله یعنی نشان این یاد مرگ یا نشان
خوب مهیا شدن برای چیست فرمودند که التجافی عن دار الغرور و الانابة الی دار الخلود و التزود
لسکنی القبور و التاهب لیوم النشور یعنی نشان آن پهلو خالی کردن از سرای فریب دنیاست
و روی آوردن بسرای جاودانهٔ عقبی و جهت سکنی در قبرها تهیهٔ توشه کردن و برای روز رستخیز مستعد و آماده
گشتن و هم در آن کتاب از آن والاجناب صلی الله علیه و آله ماثور است که اکثروا من ذکر هادم اللذات
فانکم ان کنتم فی ضیق وسعه علیکم فرضیتم به فاصبتم و ان کنتم فی اغنیاء نغصه الیکم فجدتم
فاجرتم محصل معنی آنکه بسیار ذکر کنید و یاد نمائید ویران کننده و باطل سازندهٔ لذتها یعنی مرگ
را چه بدرستی که شما اگر در تنگی باشید یعنی معاش شما به تنگی گذرد آنرا بر شما فراخ میکند یعنی صعوبت عسرت
را بر طبع شما هموار و مرارت آنرا بمذاق جان شما گوارا و سازگار میگرداند پس باین راضی میشوند و چون رضا
بقضا داده ثواب می یابید و اگر غنی و مالدار باشید یاد مرگ آنرا در پیش شما زشت و زبون میسازد پس جود میکنید
و بدان جهت اجر می یابید و نیز در کتاب مذکور از سرور اولیاء حضرت علی مرتضی علیه الصلوة و السلام منقولست
که من علم ان الموت مصدره والقبر مورده و بین یدی الله موقفه و جوارحه شهیده طالت حسرته و
عبرته و دامت فکرته حاصل مضمون آنکه کسی که داند و تاویل نماید که مرگ بازگشت او خواهد بود و در گور ورود
خواهد نمود و پیش خدا ایستاد خواهد ایستاد یعنی در روز قیامت از برای حساب و اعضاء و جوارح بدن او بر کردها
گواهی خواهند داد دور و دراز شود حسرت او بسیار گردد عبرت گرفتن یا گریهٔ او و دائمی شود فکر و اندیشهٔ
او و در کتاب مصباح الشریعه که از خزاین جواهر کلمات حضرت امام همام جعفر صادق علیه السلام مشتمل است
و هر سطری از آن در مالیدن دیدهٔ دلهای خفته سرانگشتی مذکور است که ذکر الموت یمیت الشهوات

فی القلب والهوی ویقلع منابت الغفلة ویقوی القلب بمواعد الله ویرق الطبع ویکسر

اعلام الهواء ویطفی نار الحرص ویحقر الدنیا وهو معنی ما قال النبی صلی الله علیه وآله فکر ساعة

خیر من عبادة سنة الی آخر الحدیث خلاصه معنی اینکه یاد مرگ میمیراند خواهشها را در دل و میکند

گیاههای غفلت را و قوی میگرداند دل را بوعدهای الهی و نازک میسازد طبع را و میشکند علمهای

هوا و هوس را و فرو مینشاند آتش حرص را و حقیر میسازد دنیا را و این معنی سخنی است که حضرت پیغمبر صلی الله

علیه وآله فرموده که فکر یک ساعت بهتر است از عبادت یکساله یعنی مراد فکر مردن و اندیشه در آن کردن است

و در کتاب شریف کافی از حضرت سید عالم صلی الله علیه وآله منقول است که اذا استحقت ولایة الله والسعادة جاء الاجل

بین العینین وذهب الامل وراء الظهر واذا استحقت ولایة الشیطان والشقاوة جاء الامل بین

العینین وذهب الاجل وراء الظهر حاصل معنی و ملخص مدعا اینکه چون کسی شایسته عنایت و یاری حضرت

باری و سزاوار سعادت و نیکبختی شود اجل پیش چشم وی آید و امل بر پس و پشت وی رود یعنی فکر مرگ و اندیشه

روز پسین او را در پیش نظر حاضر و نصب العین خاطر شود و امید زندگانی و تحصیل اسباب کامرانی در نظرش باطل

و از خاطرش زایل گردد و چون کسی را استحقاق این بهم رسد که شیطان متولی هر کار و صاحب اختیار او باشد و بر
بدبختی
نکبتی و شقاوت قرین حال وی گردد امل پیش چشم وی آید و اجل بر پس پشت او رود و چنانچه توضیح آن شد پس

عاقلان دور اندیش را که در صدد اصلاح حال خویش و تنبیه نفس کافر کیش باشند ناچار است از انگیختن تقریبات

جهت دیدن یا شنیدن امری که مرگ را بیاد اندازد و روز و شب آن را منظور نظر یا ملتمس سازد و از آنجمله تشییع جنازات

و از اعظم فوایدی که حضرت شرع را در ترغیب و تحریض بر آن منظور است همانا این باشد که آدمی از دیدن

آن بفکر خود افتد و متذکر گردد که برای او نیز این آتش در کار و روز این روز در پیش است و شاید بدین وسیله از

مستی غفلت بهوش آید و تدارک احوال خود نماید چنانکه در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکور است که اذا دعی الرجل

الی الولیمة

واما جنازة اجاب الی الجنازة فانها تذکر الامر الآخرة ویدع الولیمة فانها تذکر الدنیا حاصل معنی اینکه

هرگاه خوانده شود مردی بطعام خوردن عروسی و در همان وقت بحضور و تشییع جنازه باید که حضور

بر آن جنازه را ترجیح داده بآنجا رود برای اینکه آن کار آخرت را بیاد می‌آورد و آن عروسی را واگذارد جهت

جهت اینکه آن دنیا را بخواطر میرساند و کوه برای تحقق جناب اقدس خاتم النبیین صلی الله علیه وآله فرموده اند

که اذا دعیتم الی الجنائز فاسرعوا واذا دعیتم فابطئوا ملخص معنی اینکه چون خوانده شوید بجنازه‌ها پس در رفتن

تعجیل کنید و چون خوانده شوید بعروسیها پس در رفتن کاهلی نمایید و در ارشاد القلوب از براء بن عازب

روایت شده که وقتی با حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله بودیم جنازه دیدیم که دفن میکردند پس مبادرت فرموده

بشتاب بر سر آن جنازه رفته ایستاد و بعد از آن گریست چندانکه جامه اش از اشک و چشم مبارکه تر شد

پس از آن بجانب ما التفات نموده فرمود یا اخوتی لمثل هذا فلیعمل العاملون احذروا و هذا واعملوا له

حاصل مضمون اینکه ای برادران از برای چنین روزی باید که عمل صالح کنند عمل کننده کان این روز

و حسرت و ندامت آن حذر کنید و برای آن اعمال صالحه مهیا شوید **الی الحاصل** مردم دیده ور و هو

شمندان با خبر میبایدکه حضور جنایز را فوزی عظیم شمرده در ادراک این سعادت کوتاهی ننمایند و طبع کاهل

روش و نزاکت منش را که شنیدن حرف و مردن و دیدن تابوت و کفن برو گران و ثقیل است باید که محض

خطور و همراهی جنازه نبوده از دیدن آن خود را خبردار و دل سیاه مست را از بیهوشی غفلت هشیار

سازند و از مشاهده آن تخیل و مذاکره آن واقعه جانکاه با صلاح حال خود بپردازند با میل نگاه

عبرت‌نگر آگاهی بدیده دل کشند و با آب حیات مرگ آن عزیز دلهای مرده بود را زندگی بخشند با اشک

چشم ما تمیان نقش آرزو باز از لوح خاطر شویند و از بیچاره که باز مانده کان او چاره کار خود جویند

از دیدن بریدن کفن جامه هوس خود آرایی را از بر کنند و از شنیدن بوی کافور دل رنجور را

گران وازامثال این ما ... فلاحدیث ستنفر وکبیران ... سته برآن زجر فرمایند

از تب سرگرمی محبت دنیا سرد کنند بشور و فغان اهل ماتم خود را از خواب شیرین غفلت بیدار سازند و به
برداشتن جنازه بارگران تعلقات را از دوش خاطر اندازند بشعلهٔ آه آن دل سوختگان خار و خس هوا و هوس
را در هم سوزند و از شمع نالهٔ آن مصیبت زدگان چراغ آگاهی در ظلمت سرای خاطر افروزند و از دیدن
غسال آن دل مردهٔ خود را آب نصیحت شست و شو دهند در وصایای حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه
و آله که ابوذر رحمه الله را در آنها مخاطب ساخته مذکور است که یا اباذر اذا تبعت جنازة فلیکن عملک
فیها التفکر و الخشوع و اعلم انک لاحق به حاصل معنی آنکه چون تشییع جنازه کنی باید کار تو در آن
فکر کردن و خضوع و خشوع باشد و بدانکه تو نیز از پی او خواهی پیوست و در کتاب شریف کافی از پسندیده
آن حضرت ابا عبد الله علیه السلام منقولست که اذا انت حملت جنازة فکن کانک انت المحمول و کانک
سألت ربک الرجوع الی الدنیا ففعل فانظر ماذا تستأنف محصل معنی آنکه چون جنازه برداری
چنان باش و با خود چنان فرض کن که آن مرده تویی و دیگران ترا برداشته بسوی قبرت میبرند و گویا تو از
خدای تعالی مسئلت کرده که بار دیگر ترا بدنیا بازگرداند و خدای تعالی مسئول ترا بحصول رسانیده و بار
دیگر ترا بدنیا بازگردانیده است پس نظر کن و ببین که بعد از این از نو عمر را صرف چه خواهی نمود طریق
بندگی را بقدم سعی چگونه خواهی نمود بیت یا صاحبی لا تغتر بتنعم ° فالعمر ینفد و النعیم یزول ° و اذا
حملت الی القبور جنازة ° فاعلم بانک بعدها محمول ° بشنو ز گورستان نکر دوشی است ° میگیر عزای
خود بسر گر هوش است ° امروز بدوش تست تابوت کسان ° فرداست که تابوت تو هم بر دوش است °
و نیز از جمله اخباری که عالمیان را بامثال این مجالس دعوت مینماید و گرسنگان نعمت مغفرت را بر خوان
ادراک فضل و ثواب بیش از پیش آن تکلیف میفرماید حدیثی است که از جناب اشرف نبوی صلی الله علیه
و آله ماثور و در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکور است که التعزیة تورث الجنة یعنی عزا دادن اهل

مصایب

مصایب باعث دخول بهشت میگردد و هم در آن کتاب از آن والا جناب صلی الله علیه و آله مرویست که من
عزای حزینا کسی فی الموقف حلة یحبر بها کسی که عزا و تسلی دهد محزونی را پوشانیده میشود در موقف
قیامت حله یعنی از حلههای بهشت که با آن خوشحال گردد و نیز در آن کتاب شریف از جناب مستطاب
امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که من تبع جنازة کتب الله له اربعة قراریط قیراط لاتباعه
ایاها و قیراط للصلوة علیها و قیراط للانتظار حتی یفرغ من دفنها و قیراط للتعزیة
ملخص معنی آنکه کسی که بتبعیت و همراهی جنازه کند مینویسد خدای تعالی برای او چهار قیراط از ثواب
یک قیراط بسبب طبعیت جنازه و یک قیراط برای نماز گذاردن بر آن و یک قیراط بجهة انتظاری
که کشند تا از دفنش فارغ شوند و قیراط دیگر برای عزا دادن و معنی قیراط در حدیث دیگر که هم
در آن کتاب از حضرت امام همام ابا جعفر علیه السلام منقولست مبین میگردد و آن اینست
که من مشی مع جنازة حتی یصلی علیها ثم رجع کان له قیراط فاذا مشی معها حتی یدفن
کان له قیراطان القیراط مثل احد یعنی کسی که با جنازه رود تا بر آن نماز گزارد و بعد از آن
برگردد او را یک قیراط از ثواب است و اگر با آن جنازه رود تا دفنش کنند دو قیراط و قیراط برابر کوه
احد است با خبر اند که روز و شب در فراش غفلت بخواب ناز خفته و گرانبار اند که در گل و لای
علایق دنیا تا گردن فرو رفته اند در تلاش تشییع و تربیع جنایز مومنان بسیار کاهل و در تحصیل
اینهمه فضل و ثواب که شمه از آن مذکور شد بغایت راجل میباشند و اگر گاهی بندرت جهت رعایت
رسم تعارف با منتهای این مجالس قدم ناز رنجه دارند و برای احتراز از طعن و ملامت مردمان
طریق دلجویی و تعزیه خواسته بیهوده برداشتن هر قدمی گویا منتی بر وگذارند آن ساعت را نیز
بعیش و عشرت و خنده و صحبت میگذرانند و از آن واقعه ناگزیر اصلا استنباط عاقبت کار خود نکرده

مضمون صدق مشحون کریمهٔ فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر را بر خود نمیخوانند
سبحان الله چه دل سخت و غافلست آدمی زاد که از ابنای جنس خود یکی را می بیند
که چون او صحیح و توانا و گویا و شنوا بود و مانند وی می آمد و میرفت و اکل و شرب مینمود
ناگاه به درد سری از پای در افتاد و باندک عارضه پهلو بر بستر بیماری نهاد بعد از دو سه روز
آوازه افتاد که بیچاره فلان نمرد و ودیعت حیات را بقابض جانش بار سپرد خلق فراوانی
جمعیت کردند و بازماندگانش دو سه ساعتی خروش و فریاد برآوردند آنگاه تن ناز
پرورش را از جامهٔ خواب مخمل بیرون کشیدند و از لباسهای الوان حریرش عریان کرده
بدو گز کرباسش پیچیدند از زن و فرزندش جدا ساختند و بر تخته پارهٔ خشکی انداختند
یاران و دوستان بدوشش کشیدند و بتعجیل تمام بوحشت ترین جاها دوانیدند که گور
تنگ و تاریک کنند و او را در آن موضع پر مور و مار افکندند پس آشنا و بیگانه
خاک بر او انباشتند و از آنجا مراجعت نموده او را غریب و تنها گذاشتند چند روزی
هم بتقریب ترکه و میراث ذکری نمودند و بعد از آن چنان از خاطر رفت که گویا خواجه
بیچاره را هرگز ندیده بودند آدمی جاهل این جمله را معاینه می بیند و از این رهگذر غبار
ملالی اصلا بر خاطرش نمی نشیند و همان وقت در همان مجلس بهرزه گویی و بهرزه خندی
اشتغال دارد و از چنین واقعهٔ ناگزیر غافل مطلق بفکر خود نیفتاده آنرا خواب و خیالی
می انگارد و حضرت اشرف نبوی صلی الله علیه و آله فرموده اند که لو تعلمون ما اعلم
لضحکتم و لبکیتم علی انفسکم کثیرا و لخرجتم علی الصعدات تبکون علی اعمالکم و لو تعلم
البهائم من الموت ما تعلمون ما اکلتم سمینا ملخص معنی اینکه اگر شما میدانستید

آنچه من

آنچه من میدانم هر آینه کم میخندید و بر خود بسیار میگریستید و هر آینه بیرون میرفتید یعنی از
منزلها و معمورهها به بیابانها رفته برای اعمال خود گریه میکردید و اگر میدانستند چارپایان از
مرگ آنچه شما میدانید گوشت فربه نمیخوردید یعنی از بیم مرگ و غم آن میکاهیدند و لاغر
میگشتند و بر طبق این حدیث شریف نبوی آنچه از حضرت روح الله علی نبینا و علیه
السلام حکایت کرده اند که بر شبانی گذشت که گوسفندان خود را میچرانید برهٔ فربهی دید
که بازی میکرد آنرا گرفته بگوشش گفت که الم تعلم انک میت یعنی آیا ندانستی که البته خواهی مرد بعد از
آن حضرت عیسی براه خود رفت و در وقت مراجعت دیگر باره همان بره را دید ضعیف و ملول گردیده
و از لاغری گوشتش بر پوستش چسبیده احوال آنرا از شبان پرسید و از سبب لاغری آن استفسار
نمود شبان گفت نمیدانم غیر اینکه روزی مردی برین گذشت و این را گرفته نمیدانم چه بگوشش
گفت و از آن وقت حالش چنین گشته است که می بینی و مشهورست که چون گرگ گوسفندی
از رمه ربوده برد تا آن در نظر است گوسفندان دیگر از دنبال آن مینگرند و از چرا باز میمانند
آدمی قسی القلب بر سر در این معنی از گوسفند و چارپایان نیز بسی پستتر است که چون
گرگ سترگ مرگ از رمهٔ بنی نوع وی یکی را ببرد و پلنگ تیز چنگ اجل گلوی حیات
دردمندی را بچنگال امراض مهلکه تنگ فشرده هنوز کالبدش در میانست که از وی غافل
و مشغول شهوات و لذات عاجله میگردد بیت مثل آدمی بس نادان ۰ مثل مورچه است
در میدان ۰ آن یکی کشته زیر پای دواب ۰ وآن دیگر دانه میبرد بشتاب ۰ مه ز تو که
ز تو به که به پیش تو مرده ۰ تو بزی خورش ترا که یار برده ۰ مردگانرا بگل سپردی تو ۰ تو
نمیری نه مرد خردی تو ۰ خود ترا مرگ بسته کی گیرد ۰ تو امیری امیر کی میرد ۰ و نیز از مدرکات

امر خطیر ناگزیر مرگ زیارت قبور رفتگان و با جهان جهان حسرت در فراش خاک خفتگان است
که آدمی بهوش الهی ۲ از آگاهی بر چهرهٔ دل ضعیف اند و سورت نایره حرص و شهوت را در کانون کلاب
طبیعت فی الجمله فرو مینشاند چنانکه شفاعت خواه امت مذنب و شرافت بخش خاک پاک
یثرب حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله فرموده اند که زوروا امواتکم وسلموا علیهم
فان لکم فیهم عبرة زیارت نمایید مردگان خود را و سلام کنید برایشان و رحمت کنید
و نماز گذارید برایشان که مراد نماز میت باشد چه بدرستی که شما را در ایشان عبرتی
است یعنی از عبور بر قبور و ملاحظه احوال آن اسیران زندان گور شما را عبرتی حاصل میشود و دلی
غفلت سمات به فکر تدارک مافات می افتد و منقولست که مردی در خدمت آن طبیب امراض
قلوب صلی الله علیه و آله از قساوت قلب خود شکایت نمود آنحضرت او را بمشاهدهٔ قبور و اقبار بیوم
النشور امر فرمود و هم از آن سرور صلی الله علیه و آله در خبر است حدیثی که حاصل آن اینست که زیارت
قبور کن که آن آخرت را بیاد تو آورد و غسل ده مردگان را که مباشرت آن شدن منفعتی و موعظتی
رسا است و نماز کن بر جنازه ها که شاید آن ترا غمگین سازد که بدرستی که حزین در سایه رحمت خداست و در
فصل دوم باب اول گذارش یافت که وقتی حضرت داود نبی بمقام حضرت خرقیل علی نبینا و علیهم السلام
رسید و بعد از ملاقات پرسید که هرگز قصد گناهی کردهٔ خرقیل فرمود نه دیگر سؤال کرد از عبادت هرگز
عجب و غروری ترا بهم رسیده گفت نه فرمود که هرگز مایل دنیا و خواهشمند لذات آن گشتهٔ فرمود
آری گاه واقع شده است حضرت داود فرمود فاذا تقنع اذا کان ذالک یعنی چون خواهش دنیا
ترا بهم رسد چه میکنی و آنرا چگونه از خود دفع مینمائی فرمود باین شعب یعنی باین دره میروم و از آنچه در آنجا
است عبرت میگیرم حضرت داود باین مکان رفته دید تختی از آهن نهاده و کاسه سری و استخوان پوسیدهٔ

بجنب آن

چند بر آن افتاده و لوحی از آهن است و بر آن نوشته که من فلانم هزار سال پادشاهی کردم و هزار شهر بنا کردم
و هزار دختر را بکارت بردم عاقبت خاک فراش من شد و سنگ بالینم گردید و مار کرمان و ماران همسایه گشتم پس
هر که مرا ببیند باید که مغرور به دنیا نگردد و شبیه این حکایت است آنچه نقل کرده اند که یکی از سلاطین روم وصف عمارت
قبة الرصاص را شنیده و آرزومند دیدن آن گردیده بود تا وقتی از دار الملک خود بقصد دیدن آن نهضت
کرده طی آن مسافت بعیده نمود گنبدی عالی دید صورت مجسمی بر آن تعبیه گشته و بر آن خطی نوشته که کل
ملک یزول ملکه الا الله العلی الکبیر یعنی هر پادشاهی ملک او زایل و سلطنت او فانی و باطل میگردد مگر الله
تعالی که از علو شان و بزرگواری دست زوال از دامن جلال و قاصر است کس داخل این قبه نتوانستند تا امر بکندن
پادشاه فرمود تا آن از آن مقام بزحمت تمام کندند دری پیدا شد پادشاه بدرون آن گنبد رفته قبری
دید عظیم و بر آن لوحی گذاشته و بر یک طرف آن خطی نگاشته با این مضمون که بترس از ممات و تعجیل کن بتوبه پیش
از فوت مرگ بر زبان آسان است چاره آن کن بطاعات و فرمان برداری حق که ملک الموت بر فرمان بردا
ران مهربانست و بر جانب دیگر آن لوح بندی چند نوشته که ذکر آن با این مقام مناسبتی چندان نداشت لهذا ترک
آن شد و بعد از آن مواعظ مرقوم گردیده که ای بنی آدم این قبر لام بن عامر است ملها پادشاهی کرد
و هزار شهر بحیطه تسخیر در آورد و هزار دختر نگاه نمود چاره مرگ نتوانست کرد هر که ببیند باید که عبرت گیرد
و نیز حکایت نموده اند که در حضرموت خانه یافتند از سنگ تراشیده و در آن تختی زرین نهاده و بر آن شخصی
عادی عظیم افتاده و بر لوحی این بیت نقش گردیده که اعتبری ایها المغرور بالعمر المدید انا شداد بن عاد
عاد صاحب القصر المشید یعنی بمن نظر کن و عبرت گیر ای آنکه به عمر دراز مغروری من شداد بن
عادم صاحب کوشک گچ کاری یا کوشک بلند مفسرین در تفسیر و بئر معطلة و قصر مشید که در سورهٔ
شریفهٔ حج است ذکر کرده اند که این چاه که الله تعالی آنرا معطله خوانده از آن جهت که اهل آن هلاک

گشته و آن معطل مانده در دامن کوه حضرموت است و قصر مشید بر قله آن کوه و بانیان آن عاد ثمود است
که او را منذر گویند الحاصل زیارت قبور مسلمین و مشاهدهٔ دخمها و گورخانهای چنین دلهای غفلت پیشه را
پندی متین و موعظتی دلنشین است و چنانکه حضرت خیر قبیل فرموده دامان دل را از گرد هوسهای بیحاصل
میفشاند و نیران شهوات دنیا را در کانون طبیعت فرو مینشاند و از مرغبات زیارت قبور حدیثی
است که از حضرت سرور اخیار صلی الله علیه و آله ماثور و در جامع الاخبار مذکور است که من مرّ علی
المقابر وقرأ قل هو الله احد عشر مرة ثم وهب اجره للاموات اعطی من الاجر بعدد الاموات
حاصل معنی آنکه کسی که بر گورستان گذرد و یازده بار قل هو الله احد خوانده و ثواب آنرا بمردگان
هبه نماید خدای تعالی بعدد آن مردگان اجر و ثواب بوی عطا فرماید و نیز در آن کتاب از محمد بن
محمد روایت نموده که گفت من و ابراهیم بن هاشم در قبرستانی بودیم ناگاه ابراهیم بر سر قبری آمده رو
بقبله نشست و دست بر آن نهاده هفت بار انا انزلناه خواند بعد از آن گفت که حدیث کرد مرا صاحب
این قبر که محمد بن جعفر بن محمد بود که من زار قبر مؤمن فقرأ عنده سبع مرات انا انزلناه فی لیلة القدر
غفر الله له و لصاحب القبر یعنی هر که زیارت کند قبر مؤمنی را پس بخواند نزد آن مؤمن یا نزد آن قبر
هفت بار انا انزلناه فی لیلة القدر آمرزد خدای تعالی او را و صاحب آن قبر را و این حدیث شریف در
کتاب من لا یحضره الفقیه از مهر سپهر ارتفاع حضرت علی بن موسی الرضا علیهم السلام منقولست و در
کیفیت زیارت قبور و دعا و سلام بر ساکنان آن و تحیت آیین بر یار و مور در ارشاد القلوب مرویست
که حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله چون داخل قبرستان گردیدی باران این سخنان درد آمیز تحیت
انگیز از ابر زبان حکمت بیان نثار بر تربت آن متوطنین دیار غربت باریدی که السلام علیکم
ایتها الابدان البالیة والعظام النخرة التی خرجت من الدنیا بحسراتها و خلفت منها براحتها اللهم

ادخل

ادخل علیهم روحاً منک و سلاماً منا و منک یا ارحم الراحمین حاصل معنی آنکه سلام بر شما ای بدنهای
کهنه گردیده و ای استخوانهای پوسیده که از دنیا با حسرت رفته و از آن بالکلیه جدا گشته اید خداوندا داخل ساز
برایشان راحتی از جانب خود و سلامی از قبل ما و خود ای رحم کننده ترین رحم کنندگان و در کتاب من لا یحضره
الفقیه هم از آن سرور صلی الله علیه و آله در خبر است که چون بر قبور عبور نمودی فرمودی که السلام علیکم من دیار
قوم مؤمنین و انا ان شاء الله بکم لاحقون یعنی رحمت خدای بر شما باد ای از دیار قوم مؤمنان و بدرستی که ما ان شاء
الله از دنبال شما خواهیم پیوست و از جناب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام هم در آن کتاب روایت
نموده که چون داخل گورستان گشتی این کلمات هوش ربای غفلت زدا بر زبان مبارکش گذشتی که یا
اهل التربة و یا اهل الغربة اما الدور فقد سکنت و اما الازواج فقد نکحت و اما الاموال فقد قسمت
فهذا خبر ما عندنا فلیت شعری ما عندکم ملخص معنی و حاصل مدعا آنکه ای ساکنان خاک و ای غریبان
این مغاک اما خانهای شما پس بتحقیق مسکن دیگران شد و اما زنان شما پس بتحقیق که منکوحه دیگران
گشته و اما مالهای شما پس بتحقیق که ~~[illegible]~~ که در میان دیگران منقسم گردید این خبریست که پیش
ماست ای کاش که میدانستم که پیش شما چه خبر است بعد از آن ملتفت اصحاب گشته فرمود که اگر اذن داده شد
ایشان را در جواب گفتن هر آینه گفتندی که ان خیر الزاد التقوی یعنی بدرستی که بهترین توشه ها تقوی است
و در کافی از عمرو بن ابی المقدام روایت کرده که گفت در خدمت ابا جعفر یعنی امام باطن و ظاهر حضرت
امام محمد باقر علیه السلام در گورستان بقیع بر قبر یکی از شیعیان از اهل کوفه گذشتیم آنحضرت بر سر قبر وی توقف نموده
فرمودند که اللهم ارحم غربته و صل وحدته و آنس وحشته و اسکن الیه من رحمتک ما یستغنی
بها عن رحمة من سواک و الحقه بمن کان یتولاه حاصل مضمون آنکه خداوندا رحم کن بر غریبی او
و پیوند ده بهمدمی ارواح مؤمنین یا ملائکه یا اعمال صالحه تنهایی او را حاصل آنکه الم تنهایی را از او زایل

گردان وانس هو وحشت او را و متوجه کن بسوی او از رحمت آنچه مستغنی گردد بآن از رحمت غیر تو و ملحق ساز او را
بکسی که دوست میداشت و پیرو او را امام و مقتدای خود میدانست و نیز در کتاب شریف کافی از عبد الله بن سنان مرویست
که گفتم بحضرت ابی عبد الله علیه السلام که بر اهل قبور چگونه سلام باید کرد فرمود آری تقول السلام علی اهل الدیار
من المؤمنین والمسلمین انتم لنا فرط و نحن ان شاء الله بکم لاحقون یعنی میگوئی سلام و رحمت بر اهل
این گورستان از مؤمنان و مسلمانان شما پیشتر از ما بیاید و ما نیز ان شاء الله از دنبال شما خواهیم رسید و در
همان کتاب و کتاب من لا یحضره الفقیه نیز مذکور است که وقتی که ذر پسر ابوذر رحمة الله علیه وفات یافت
ابوذر دست بر قبر وی سوده گفت رحمک الله یا ذر والله ان کنت لی بارا و لقد قبضت و انی عنک لراض اما و الله
ما بی فقدک و ما علی من غضاضة و ما لی الی احد سوی الله من حاجة و لولا هول المطلع لسرنی ان اکون
مکانک و لقد شغلنی الحزن لک عن الحزن علیک والله ما بکیت علیک فلیت شعری ماذا قلت
و ماذا قیل لک حاصلش اینکه رحمت کناد ترا خدای تعالی ای ذر بخدا قسم که بدرستی که تو با من نیکوکار
بودی و هر آینه بتحقیق که تو وفات نمودی بر حالی که اکنون من از تو راضیم
و نیست مرا بهیچ کس غیر خدای تعالی احتیاجی و اگر نه هول مطلع و خوف و وحشت مرگ میبود
هر آینه مسرور و شادمان میگشتم از اینکه من بجای تو باشم و هر آینه بتحقیق که مشغول ساخته است مرا
اندوه برای تو از اندوه بر تو یعنی غم این که آیا احوال تو در آن عالم چگونه باشد غم مفارقت ترا از خاطرم
برده است بخدا قسم که من نگریستم برای تو و لیکن گریستم بر حال تو ای کاش که میدانستم که در آن عالم
تو چه گفتی و بتو چه گفتند بعد از آن گفت اللهم انی قد وهبت له ما افترضت علیه من حقی
فهب له ما افترضت علیه من حقک فانت احق بالجود منی یعنی خداوندا بدرستی که من بتحقیق
بخشیدم باو آنچه را که فرض و واجب ساخته بودی بر او از حق من پس تو نیز ببخش باو آنچه را که واجب
گردانیده

گردانیده بودی بر او از حق تو که تو سزاوارتری بجود و بخشش از من و در مجموعه ورام مذکور است که حضرت
امام همام جعفر بن محمد صادق علیهما السلام را عادت بود که شب بگورستان رفته خطاب میفرمود که یا اهل
القبور ما لی اذا دعوتکم لا تجیبونی یعنی ای ساکنان این قبرها چیست مرا که چون شما را میخوانیم جواب
من نمیدهید بعد از آن میگفت که حیل والله بینهم و بین الجواب و کانی اکون مثلهم حاصلش
اینکه بخدا قسم که میان ایشان و جواب حائل و حاجزی بهم رسیده یعنی قدرت بر سخن کردن ندارند که تا
جواب من گویند و گویا می بینم که من مثل ایشان خواهم شد و بعضی از هوشمندان چون بر قبرستان مشرف
گردیدی و آن مقام پر حسرت را بدیده عبرت دیدی گفتی که ما احسن ظواهرک انما الدواهی فی
بطنک یعنی چه نیکوست ظاهر تو و وقایع عظیمه و مصیبتها همه در باطن تو است و دیگری شبها بگورستان رفتی
و خطاب بمردگان کردی و گفتی ای اهل قبور متم فوا موتاه و عاینتم اعمالکم فوا عملاه یعنی مردید
و ودیعت حیات را سپردید ای مرگ های و کرده های خود را معاینه دیدید از کردار ها وای و نیز
یکی از آگاه دلان باشعور در وقت یاد مرگ یاد بدن قبور میگفته که یا اماه لیتک کنت عقیما
ان لابنک فی القبر حبسا طویلا و من بعد ذلک منه رحیلا یعنی ای مادر کاش تو عقیم و نازا
بودی و مرا نمیزائیدی بدرستی که پسر تو در گور مدتی دور و دراز محبوس خواهد بود و بعد از آن از آنجا
بعرصه جزا رحلت خواهد نمود و عمر بن عبد العزیز که از خلفای بنی امیه بود بعلت هوشمندی انصاف
و بر قبیح فعال آن دشمنان خاندان رسول و آل اعتراف داشت چون بگورستان نهری و نظرش
بر قبور آباء و اسلاف خود افتادی این خطاب ادا کردی که این قوم پدران من بنی امیه اند که در این قبور غنوده
دیگر به هر گز با اهل دنیا در لذتها و عیش شریک نبوده اند نمی بینی که بر خاک افتاده اند و مور و مار رو
بایشان نهاده عقوبتهای اعمال بایشان فرود آمده و جای گرفته و بلا و محنت آنچه نهانی از ایشان

استلهام پذیرفته است این نخستان مسکنت و منزل پدید و از رنگ حسرت از دیده کان میبارید و فغان این منظر
که از اعاظم سلاطین عرب بود روزی سواره بر مقبرهٔ عبور نمود یکی از اهل هوش از زبان حال آن گوینده گان
خموش این بیت برو خواند ألا یا ایها الراکب علی الارض تدعون ٭ کما کنتم کنا و کما نحن تصیرون یعنی ای
جماعت سواران که بر روی زمین میروید ما نیز چنان بودیم که الحال شما هستید و تمام هم چنین خواهید شد که اکنون
ماییم و بعضی از عارفان هوشمند شبها بخلوت با دو گورستان رفته با آواز بلند گفتی یا اهل القبور من انتم
یعنی ای اهل گورستان شما کیانید و همان خود در جواب گفتی که نحن الآباء و الامهات و الاخوة و الا
خوات نحن الاحباب فی الجیران نحن الاصدقاء و الاخوان طحنتنا البلاء و اکلنا الجنادل و البری یعنی
ما پدران و مادران و برادران و خواهران یا دوستان و همسایگان ایم ما مخلصان و یاران ایم نرم کرده ما
آسیای بلا و خورده بدنهای ما را سنگ و خاک این محنت سرا و از قبیل این کلمات جانسوز دردانگیز
از انبیا و اولیا و از صلحای امت و از مردم نیکو سیرت روشن بصیرت در مخاطبه اهل قبور در کتب سلف
و خلف بسیار مذکور است و پر ظاهر است که امثال این مکالمات در حقیقت با اموات نیست چه ایشان
قابل خطاب و قادر بر جواب نیستند بلکه در حقیقت این گفتگو با خویش و مراد از آن تنبیه خود و آگاه
ساختن نفس کافر کیش است و از معظم فواید زیارت قبور چنانکه سابقا نیز مذکور شده همانا این فایده است
پس سزاوار آنست که مرد کامل نفس شوخ چشم جاهل را گاهی بریدن این و چیدن گلهای اعتبار بر دوستی
چند بتماشای گلهای گوناگون احوال کسانی که از آن مشغول ساخته از فکرهای جانکاه دنیای شورش
باز آورد بدیدن هر لاله از دل سیاهی خود ناله و بسر انگشت هر سبزه دیده بصیرت را از خواب غفلت بمالد از عبور
بر سنگهای مزار نفس اماره را سنگ ملامت سازد و از مرور بر درختهای و مقبرها خود را بفکر تعمیر خانه
دینی و آخرت اندازد و از سرمه دان هر خطی که رسد دیدهٔ دل را سعادتمند نماید و از آیینه بدن نمای هر لوحی صورت

احوال

احوال خود را مشاهده فرماید از صورت هر قبری معنی دقیقی پی برد و از مصرع برجستهٔ هر لوحی طبع سخن فهم را
بشور آورد المؤلفه سوی گورستان گذاری کن که خوش بوم و بر است ٭ بهر سو خط یاری کز رخ سیمین بر است ٭
بسکه پر باره از گل صد رنگ حسرت گشته است ٭ سر نهم بر زمین در هر قدم شاخ زر است ٭ هر طرف از نگاه
شاه داماد است شوخ ٭ هر قدم گرد کرد سرای نوعروس دلبر است ٭ هر قدم دردانها از بس بخاک افتاده اند ٭
چشم دل گر واکنی هر جاده عقد گوهر است ٭ گوش هوش مردمان از پنبهٔ غفلت پر است ٭ ورنه هر تخته
بدوشی واعظی بر منبر است ٭ بر جنون دل نهادان چند با بقا ٭ هر مزار نوخطی از سبزهٔ تر عنبر است ٭
اینکه دایم میکنی جان از پی زر یافتن ٭ عبرتی باشد که خاک ویرانت بهار گنج زر است ٭ گرد واعظ ذکر مرگ
و فکر مرگ اما نکرد ٭ عمر که پندار دامنی حق از برای دیگر است ٭ و لیکن در زیارت قبور میباید که صاحب
فرهنگان کامل مانند شوخ چشمان جاهل نباشند که حسرتگاه مقابر را عشرتگاه نفس کافر قرار
داده چنانکه در اکثر بلاد متعارف است هر هفته روزی معینی بسیر آنجا میروند و بتماشای بازیگران و حقه
بازان که در آن معرکه ها و هنگامه ها ساخته اند محو گشته سراپا چشم و گوش میگردند صاحب مذاقان با آبرو
بجد گونه طلب و جهت جو فرزندان مسلمانان را از هر سو بنظر در آورده سر در دنبال شان میگذارند
و شاهد بازان شوخ و شنگ با جامهای سرخ و زرد و نیم رنگ در هر گوشه با شاهدان بعیدی حیله بازیهای
گو نیاز در میان میدارند جمعی بی باک بر قبور آن غریبان خاک نشسته بجای تلاوت قرآن بلغو و هذیان
لب بر دارند و گروهی مکروه در آن مقام پر اندوه حلقه بسته در عوض های های گریه که باید بروز خود کنند
بقهقهه خنده آواز بلند میسازند و اصلا از آن عزیزان خاک شرم و حیا و از آخر کار خود اندیشه و پروا
نمیدارند و نمیگویند که در زیر پای ما یکدو ذرع فاصله چه خبر و چه صحبت و در این شکنجهای زهره گداز
چه ولوله و چه وحشت است ابنای جنس ما نیز با خاک تیره یکسان گشته اقران و امثال ما لاله حسرت شان

بزبان حال از فلک گذشته سر زده است اند سر بکر بیان منزلت کشیده تخت مردانند سنگ صعوبت اجل نرم گردیده
سرو قدانند همه نرم صفت در آتش نشسته قد قد بر سر هم افتاده نازک تنانند مانند اوراق گل در خاک خفته
روبروی هم نهاده آزادانند هیچ و پیچ گشته دلشادانند در آتش حسرت برشته جهان گشتانند در بروی
خود بسته فرمان روایانند بیا تبق نافرمانان نشسته شیر تنگ رانند در زنجیر امواج بلا کشیده میدان دارانند
سوراخ تنگ فنا خزیده صاحب نظرانند سرو صفت در چشم خاک خفته سخنورانند مانند زبان در کام
زمین نهفته عالمانند اجزای کتاب وجودشان از تو هم پاشیده کاتبانند کز کلک مرگ رقم ذکرشان را
از صفحه روزگار تراشیده چرب زبانانند شمع صفت مغز جانشان بتیغ مرگ گداخته شیرین کلامانند
موران گور جسم زارشان خانه زنبور ساخته کله پر بادانند دست اجل خاک در کاسه سرشان کرده
خنک مغزانند آتش فنا در نهادشان بر آورده خود فروشانند شکست متاع خودی را بجان خریده
الوان پوشانند جامه کفن بجوشان کلمبندی گردیده از هادی طریق زند که دیگی مراسم بندگی
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که ما من احد مر بمقبرة الا و اهل القبور یقولون یا غافل
لو علمت ما نعلم الذاب لحمک علی جسدک تا حاصل معنی اینکه هیچ کس بر قبرستان گذر نکند مگر اینکه
مردگان آن قبور خفتگان آن رخنه‌های پر مار و مور گویند ای بیخبر اگر دانی آنچه ما میدانیم هر آینه
بگدازد گوشت بر اندامت و نیز از آن سرور در خبرست که من ضحک علی الجنازة اهانه الله
تعالی یوم القیمة علی رؤس الخلایق و لا یستجاب دعاؤه و من ضحک فی المقبرة رجع و علیه
من الوزر مثل جبل احد و من ترحم علیهم نجا من النار تحصل معنی مضمون اینکه هر که خندد
بر جنازه خوار گرداند او را خدای تعالی روز قیامت در حضور خلایق دعای او مستجاب نشود
و هر که خنده کند در قبرستان باز گردد از آنجا بر او گناه مثل کوه احد باشد و هر که بر آن مردگان

ترحم

ترحم و برای ایشان طلب رحمت نماید از آتش دوزخ نجات یابد و در کتاب شریف فقیه از حضرت اقدس
نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که ان الله تبارک و تعالی کره لی ست خصال و کرههن للا
وصیاء من ولدی و اتباعهم من بعدی ملخص معنی اینکه بدرستی که خدای تعالی برای من مکروه
داشته و ناخوش شمرده شش خصلت را و من نیز برای اوصیای خود از فرزندان من و پیروان ایشان
بعد از من مکروه و ناخوش داشته‌ام و از جملهٔ آن خصال خندیدن در میان قبور را شمرده ه بید مستی
سر ترا میخورد این روزگار آخر ه تو دایم از سبکمغزی همان چون پسته خندانی ه و عارفی هوشمند در نظم
چه درست و دلپسند گفته که اتضحک و لعل کفنک قد خرجت من عند القصار یعنی تو میخندی
و شگفتگی میکنی و ممکن است که کفن تو از پیش گازر بیرون آمده باشد المؤلفه درین ماتم سرا از غفلت
ای جاهل چه میخندی ه ترا چون دل عزیزی مرده ای غافل چه میخندی ه چو بلبل بذله گویانند زیر پا ه میگو
گل آسا خنده رویانند زیر گل چه میخندی ه اجل گلچین زمین دامان گلچین و تو گوئی چون گل ه بر روز
خود چو گل خون گریه کن ای دل چه میخندی ه بحالت گریه آید هر زمان ابر بهاران را ه تو با این گشت
خنده حاصل چه میخندی ه نهنگ مرگ پیش پیش و موج غم در پی ه شکسته کشتی و در ما بت بار حل
چه میخندی ه شب بازی گذشت و روز مرگ آمد چه میخوابی ه رهت بسیار صعب و کار بس مشکل چه میخندی ه
بهم باید لب از شادی ترا چون گل شکفته زره اگر از حق نمیرنجی ازین باطل چه میخندی ه گل غفلت
بود در پیش عاقل خنده بیجا ه تو واعظ میشماری خویش عاقل چه میخندی ه الحاصل کمال بیدردی
و بی پروائی و نهایت بیشعوری و سر بهوائیست که در چنین جائی که خلق کثیر از صغیر و کبیر پادشاه و گدا
بیگانه و آشنا شریف و دنی محتاج و غنی عالم و جاهل ناقص و کامل زشت و زیبا پیر و برنا با جهان جهان
آرزو و حسرت و عالم عالم ناتنی و ندامت در زیر پا خفته و هریک بزبان فصیح حال ما بی فکران با مآل

را بندی دم عظمی میگفته باشند آن یکبار ز شدت عذاب دنگال شمه مذکور رساز د و این یک از حسرت
ملک و مال فضلی بر دارد و آن از گرانباری وزر و وبال شکوه نماید و این از تهی دستی عمل دست
تاسف بهم ساید آن یک از بیوفای دنیای بی بقا گوید و این یک مواخذت آنچه نه کرد کاهی چو بید
آن یک دست نا امیدی رحمت بر جگر حسرت گذارد و این یک ناله واحسرتا علی ما فرطت فی جنب الله
از دل پرافغان و آه برارد و انیکس اصلا ملتفت اینها نشود و انیهم فریاد خروش گویندگان
خموشی را بگوش هوش نشنود و همچنان زبان هرزه نالش در ذکر خانه و مان و دل خاراندیش
در فکر باغ و دکان بوده خود را دمی از آن فارغ نسازد و زمانه بسر انجام ضروریات خانه دیر از لحد
کرس لها و فرشهای بی عصر و عدد در آن بسر باید برد و خاکمال مرور اعصار و دهور باید خورد نپردازد
از راهنمای کعبه حسن مآب و بیداری بخش دلهای گرانخواب اعنی جناب اشرف نبوی صلی الله
علیه و آله مرویست که القبر ینادی کل یوم بخمس کلمات انا بیت الوحدة فاحملوا الی انیساً
انا بیت الظلمة فاحملوا الی سراجاً انا بیت التراب فاحملوا الی فراشاً انا بیت
الحیة فاحملوا الی تریاقاً انا بیت الفقر فاحملوا الی کنزاً حاصل معنی اینکه قبر هر روز بآدمیان
ندا و پنج سخن ادا میکند اول اینکه من خانه تنهاییم با خود انیسی بیاورید دوم اینکه من خانه تاریکیم
با خود چراغی بیاورید سیوم اینکه من خانه خاکم با خود فرشی بیاورید چهارم اینکه من خانه
مارم با خود تریاقی که چاره زهر آن نماید بیاورید پنجم من خانه بی برگی و بی نواییم با خود گنجی
که شما را از رنج آن رهاند بیاورید گفتند یا رسول الله مونس قبر چیست آنحضرت فرمودند که تلاوت
قرآن مونس قبرست و نماز شب چراغ آنست و عمل صالح فرش آنست و صدقه یعنی مالیکه در راه
خدا برویت ن دهید تریاق آنست و کلمه توحید یعنی گفتار کلمه طیبه لا اله الا الله گنج آنست

ودر بعضی

و در بعضی از روایات اینمضمون مذکورست که چون جنازه آدمی را بر لب گور نهند بگوش هوش وی
سه ندا در دهند که یا بن آدم ما تزودت من العمران لهذا الخراب وما حملت من الغنا لهذا الفقر
وما حملت من النور لهذه الظلمة محصل اینکه ای فرزند آدم از آبادانی برای این ویرانه
چه توشه مهیا کرده و از توانگری جهت این مفلسی چه با خود آورده و از روشنی دنیا برای این تاریکی
ظلمت سرا کدام چراغ با خود برداشته ای آدمی تیره روان کار خود مدان ای کاش صد یک این تلاش
که در باب رونق امور معاش مینماید جهت معاد خود نیز نمودی و چنانچه صبح و شام برای سرانجام اسباب
خانه که ده روز دیگر نشیمن بیگانه نیست بی خورد خواب و در آتش اضطراب میباشی گاهی هم
در فکر ما یحتاج سرای آخرت گور که بعضی از آن درین حدیث شریف مذکور شد و لیکن ما جهل
پیشگان غافل را درین خاکدان بیحاصل نه چنان پای دل بگل فرو رفته که بی دستگیری عنایت
پا بر راه آگاهی توانیم گذاشت و در طریق بندگی قدم از قدم توانیم برداشت نسال الله العنایة و
التوفیق لقطع مراحل هذا الطریق العمیق مجملا زیارت قبور غافلانرا امری ضرور و از ادویه
مجربه دلهای رنجور است و اهتمام بعضی از سالکان راه و زنده دلان آگاه درین باب بیکدی بوده
که گاه و بیگاه ملازم و مجاوران عبرتگاه میبوده و وقت و بیوقت راه هولناک مرگ را بسر
انگشت نگاه عبرت بنفس اماره زشت سیرت مینموده اند در حکایتی که از مجموعه و رام تمام آن منقول
در مجلس هوم باب اول گذارش یافته مذکورست که وقتیکه ذوالقرنین سر بلند عزیمت جهان گشت
سوار و امتحان کردار با لشکر حشر انجم شمار بر گرد عالم دوار بود بر قومی گذر نمود که عارض احوال
ایشان بزیور بس اطوار غریب پسندیده آراستگی داشت و از آنجمله این بود که قبرها کنده بودند در صحن
بر سر آن عبور رفته و آنمقام را از خس و خار و گرد و غبار رفته بگذاردن نماز اشتغال می نمودند و ذوالقرنین

بعد از دریافت ملاقات پادشاه ایشان از سر آن امور عجیبه و اطوار غریبه یک یک استفسار میفرمود
و او در جواب سخنان سنجیده و برای هر کدام وجهی پسندیده میگفت تا در سبب کندن آن قبور این مضمون
ادا نمود که غرض ما از آن اینست که چون در دنیا آرزوئی و املی ما را در دل بهم رسد دیدن این قبور آنرا
از ما دور سازد و خاطر ما را از آن آرزوها بپردازد و بعد از اتمام آن سخنان کاسه سر انسانی بر آورده با سکندر
نمود و گفت میدانی که این کیست پادشاهی است که خدای تعالی او را سلطنت و فرمان روایی
بر اهل زمین داده بود و او بر خلاف طریق ظلم و ستم نمود و بدان سبب خدای تعالی او را میرانید و شمار
اعمال او را در دو در آخرت جزای آنها را در گذارش میگذارد و بعد از آن کاسه سر دیگر بر گرفته
گفت ای ذوالقرنین میدانی این کیست پادشاهی است که بعد از او پادشاهی یافت و از ظلم و تجبر
پادشاه سابق تنبیه گشته روی از آن طریقه بر تافت و با جناب الهی تذلل و فروتنی ورزید
و مسلک طریق عدل و داد گردید او نیز چنین شد که می بینی و خدای تعالی عمل او را ابراز شمرده تا در آخرت
پاداش آنرا با او رساند بعد از آن اشاره بکاسه سر ذوالقرنین کرده گفت ای ذوالقرنین این کاسه
سر نیز چنین خواهد شد و در کتاب شریف اکمال الدین حکایتی شبیه باین حکایت ذکر کرده و در
طی عداد اطوار غریبه آن قوم چنین آورده است که قبرهای مردگان ایشان در سر حدها و در پای
خانهای ایشان بود اسکندر از اطوار ایشان متعجب گشته از سبب هر یک سؤال نمود و از آنجمله
گفت سبب چیست که گورهای مردگان شما بر سر حدها و بر درهای خانهای شما است گفتند فعلنا
ذلک عمداً لئلا ننسی الموت و لا تخرج ذکره من قلوبنا یعنی اینرا دانسته کرده ایم تا مرگ را
فراموش نکنیم و یاد آن از دل ما بیرون نرود و هم در اکمال الدین حکایتی مذکور است که محصل
آن اینست که اسکندر بر پیری گذشت که کلههای مردگان را نبشت و رو میگردانید و بنظر تفحص
در آنها میکرد

در آنجا شکریست اسکندر با شکری توقف نموده از سبب آن استفسار فرمود پیر گفت لا اعرف الشریف من
الوضیع فما عرفت فانما اقلبها منذ عشرین سنة یعنی مدتی است که سر بزرگان را از خردان
بشناسم و بلند پایگان را از فرومایگان فرق کنم و نمیتوانم و حال آنکه بیست سال است درین کارم
اسکندر را از آن روانه گشته گفت ما اراک عنیت بهذا احداً غیری یعنی این سخن را بهیچکس با من
داری و باین گفتار جز طریق تنبیه و تذکیر من نمیسازی مرمعقولم این خرد بزرگ که بنام ایشان بنده
در دست زمانه همه انگشت نما بنده امروز اگر بلند پستی دارنده فردا چو بجا بنید همه یک بنده
دیگو نیدیکی از جایکه روان طریق فنا است و با در آن معرکه جهاد نفس و هوا الحکم موتوا قبل
ان تموتوا در خانه خود قبری کنده بود و هر گاه دلمردگی و قساوت قلبی در خود میدید و نفس
غافل در گذارش وظایف بندگی کاهلی میکرد در بدرون آن قبر رفته چون مردگان میخفت و بسوز
و گداز با زبان عجز و نیاز میگفت که رب ارجعون لعلی اعمل صالحاً فیما ترکت این سخنی است که حضرت
عزت در سوره مؤمنون از کفار حکایت فرموده که در وقت مرگ خواهند گفت و التماس عاجزانه کنند
بدنیا خواهند نمود تا بتدارک ما فات و تلافی تقصیرات پردازند این سخن را تکرار مینمود و بعد از آن با خود
خطاب میفرمود که ای نفس اینک مسئول تو مبذول گشته دست رد بر سینه مدعای تو ننهادند و بار دیگر
ترا رخصت انصراف بدنیا دادند بر خیز دامن سعی بر میان جان استوار ساز و در کار خود مردانه بوده
بتلافی ما فات پرداز مرد با شعور بیاید که بر همین دستور هر شب که خواب بروی زور آورد و پا بر فراش
خواب میگذارد آن خواب را خواب مرگ و آن بستر را بستر لحد تعقل نموده با خود گوید ای نفس تو هم
انگار که مردهٔ و نقد دم را بر دامن عدم شمردهٔ و نیز خواب برادر مرگ است و ممکن است ازین خواب برنخیزی
چه شدی اگر یک امشب هم مراجعت تو بودی و خدای تعالی فردا نیز بر حیات من افزودی تا آنچه نکرده ام

دران کرده‌ی شغل خود را از تقصیر برآوردی و چون صبح چشم گشاید و خود را زنده مشاهده نماید گوید ای نفس
الحمد لله که آنچه مخدوش‌تستی صورت بست و مأمول بر وجه دلخواه بحصول پیوست اکنون یکی که فقد زندگی امروز
را چنانکه شاید دانند و آنرا نیز چون ایام گذشته بمبطلات و نافرمانی نگذرانند دم غنیمت دار و غنیمت شمار
عمرگانان که رفته‌اند خراب چنین دم‌اند دیگر از جمله منکرات مرگ که آدمی با آن از مرض دینی کاه غفلت
بهبودی میتواند یافت بیماریها و رنجوریهاست از اینجهت که کاخ تنت اساس حیات در وقت جریان
سیلاب امراض و علل ناپایدارتر و انهدام آن نزدیکتر است و معالجات اطبا هر چند حاذق باشند
هیچ موثر و نافع و سیل دمان اجل بی امان را مانع و دافع نمی‌باشد بلکه تدابیرشان اکثر خطا می‌افتد
و مزید علت میگردد و اگر در چارهٔ مرگ بیچاره نبودندی دفع آن از خود نمودندی و اگر میتوانستند
دفع آن نمود پس لقمان کو و افلاطون کجاست و بقراط چه شد و جالینوس کجا رفت و بوعلی چه شد نیست
الا تعطه طبیبان را مگر این نکته حل نیست ٥ که در یکتبه داروی اجل نیست ٥ اگر خود علم جالینوس داند ٥ چو مرگ
آید جالینوس ماند ٥ چه عاجز دار باید عاقبت مرد ٥ چه افلاطون یونان و چه کرد ٥ بر قبر طبیبی لقمان نام این
چند بیت نقش کرده بودند ٥ که قد قلت لما قال لی قائل ٥ قد صار لقمان الی رمسه ٥ فاین ما یوصف من طبه
وحذقه فی الماء و جسه ٥ هیهات لا یدفع عن غیره ٥ من کان لا یدفع عن نفسه دیگر خلاصه معنی اینکه چون گفت
مرا گوینده‌ای که لقمان مرد و بجای که رفت گفتم پس کو و چه شد آنچه از طبابت و حذاقت و حدت او وصف میکردند
هیهات محالست که مرگ را از دیگری دفع تواند کرد کسی که از خود دفع نمیتواند نمود پس هرگاه مرض پیش آید
و مداوای طبیبان اعتماد را نشاید احتمال مردن و از آن مهلکه جان نبردن قریب الوقوع خواهد
بود و صاحبان عقل صحیح و خداوندان رای سلیم حاشا که در چنین وقتی از اندیشهٔ مرگ غافل و همچنان
دل بستهٔ توطن این کهنه سرای عاجل باشند و هر لحظه گونهٔ خطا از خود مأیوس را نیافتن دریغ و افسوس
طرازند

نگذرانند و اگر از آن بیماری عافیت نیز یابند مدتهای مدید از آن متأثر و واقعه ناگزیر مرگ را سبب عروض
مرض دیگر متذکر نبوده بتدارک احوال خود نتوانند پرداخت هر یک از امراض و علل باخبران ورود اجل را خبریست
و جهة دفع خوف قافله جهل و غرور بر برگ دلهای رنجور نشتری جیب حضرت آله و طبیب علت گناه
جناب اشرف نبوی صلی الله علیه و آله فرموده اند که الحمی رائد الموت یعنی تب پیشتر و مرگ است و نیز از آنحضرت
صلی الله علیه و آله مرویست که الامراض و الاوجاع کلها برید الموت و رسل الموت فاذا جاء الاجل فانی
ملک الموت بنفسه فقال ایها العبد کم خبر بعد خبر و کم رسول بعد رسول و کم برید بعد برید انا الخبر لیس بعدی
خبر و انا الرسول لیس بعدی رسول اجب ربک طائعا او مکرها فاذا قبض روحه و تصارخوا قال
علی من تصرخون و علی من تبکون فوالله ما ظلمت اجلا و لا اکلت له رزقا بل دعاه ربه فلیبک
الباکی علی نفسه فان لی فیکم عودات بعد عودات حتی لا ابقی منکم احدا حاصل معنی اینکه خبر اتمام سوز و وحشت
اند و از اینکه مرضها و دردها پیکی فرستادگان و پیغام گذاران مرگند پس چون اجل رسد ملک الموت خود آید
و گوید ای بنده ای ب اخبار و فرستادگان و قاصدان که از مرگ پی در پی بتو آمد و من آخرین آن خبرها و فرستا
دهگانم اجابت کن خداوند خود را خواهی نخواهی پس چون قبض روحش نماید و اهل وی خروش و فریاد بر آورند
ملک موت گوید بر که فریاد و گریه میکنید بخدا سوگند که من بر او ستمی نکرده و روزی او را نخورده‌ام بلکه او را خدا
وندش خوانده پس آنکه بر او میگرید باید بر خود گرید چه بدرستی که من بمیان شما باز خواهم آمد و باز خواهم آمد
تا اینکه هیچ یکی را از شما نگذارم پس سزاوار آنست که آدمی امراض و علل را از الطاف خدای عز و جل
شمرده و بورود هر یکی از آن قاصدان صادق القول خود را خبردار و آماده نزول آن واقعه ناچار سازد
و هر دردی را از ترس شکوانه اتفاق حضرت طلا الاطلاق و دوا سودمند و هر علتی را اثر تبع مفید بینند
دانسته حکیم نه علاج مرضهای گشته باطنی پردازد بطهارت تنها دل دردمند را از ذکری خواهشهای دنیا خنک

نخته و بکلیشه شبهای خوابزشت و بند را از خود جدا اندیشهای فاسد سبک کند الم صداع را صندل در دسر
شغلهای بیهوده و از او از معده و اکلعند سده و لکریهای دنیا خواند علت ذات الجنب از هوسهای
نفس تا پهلو خالی کند و بمرض ذات القدر پیاده ذات القدر و سوسهای شیطان را از سینه بر کند بکوفت
یرقان خود را از زرد روئی انفعال روز جزا رهاند و بتقریب خفقان تنگی مجال نفسهای باز پسین
را بخاطر رساند بسبب ماشرا بزرگیهای پوچ این عبرت سر را از سر نهد و از مرض خناق واقعهٔ ناگزیر کلوگیر
فلولا اذا بلغت الحلقوم را بیاد آورد الحاصل با سقام و آلام جسمانی خود را اول نهاد مرگ و برای
سفر عقبی افکر سر زود برگ باید کرد و بار گران علایق دنیویه را روز بروز سبک ساخته هنگام کوفتن طبل
رحیل بیکبار روبراه آورد چه نیکو گفته بودند که من لم یستعد لموته فموته فجأة وان کان صاحب فراش
سنة یعنی کسی که مهیای مرگ نشود و همچنان کار خود ناساخته بمیرد چنانست که فجاه یعنی بمرگ ناگهانی
مرده باشد و اگرچه یکسال در بستر بیماری خفته باشد شیخ طوسی رحمة الله در آمالی از فور دیده اهل خرد حضرت
جعفر بن محمد علیه السلام روایت نموده که اذا اشتکی العبد ثم عوفی فلم یحدث خیراً ولم یکف عن سوء
لقیت الملائکة بعضهم بعضا یعنی حفظة فقالت ان فلانا داویناه فلم ینفعه الدواء
خلاصه مضمون اینکه چون بنده کوفته شود بعد از آن صحت یابد و احداث عمل نیکی نکند و از کار زشت
دست برندارد فرشتگان یعنی فرشتگانی که حافظان وی اند با هم ملاقات نموده گویند فلانکس را مداوا
کردیم دوا او را فائده نکرد یعنی این کوفت برای او بمنزله دوایی بود که شاید بآن از رو [illegible]
و بیماری عافیت یابد و احوالش باصلاح آید اثر نکرد و او را از این غفلت و جهالت باز نیاورد
المؤلفه هر درد ترا ای دل بیمار دوائیست ٥ اما چکنم درد اجل نیست دوا را ٥ از جمله مذکرات مرگ
که با وجود آنها از مرگ فراموشی نشان کمال غفلت و بیهوشیست پیری و آثار آنست چون سفیدی مو

دل کنی
یاد او

و شکنج رو و نقص باصره و گنگی حواس سامعه و تغییر بشره و ریختن دندان و خمیدگی قامت و امثال آنها چه
هر یک از اینها نیز از جانب مرگ خبری صحیح و بنزدیکی وقت رحیل دلیلی صریحست ٥ گر صاحب تاج
و کمری و رباچی ٥ با پیر قضا چه چاره جز اماچی ٥ شد موی تو پنبه قد کمان این رمزیست ٥ یعنی که اجل
میکندت حلاجی ٥ تا کار بکن راست که قامت شد خم ٥ بگذار ز سر غرور و بردار قدم ٥ سر پیش و خمیده
قد بهم رفته دو چشم ٥ بگرفته ترا مگر که خواب عدم ٥ و بر همین قیاس است علل و اسقامی که در کبر سن بر بدن
غالب و بسیار از امصاحب شب نزولی جان در یکی لب میباشد چون تنگی نفس و درد کمر و سستی زانو
و خارش بدن و امثال اینها و بسیار از گمان اینکه این امراض نیز از قبیل سایر امراض که در جوانی عارض
میگشت علاج پذیرد قابل مداوا و تدبیرات دارا ازینجهت هر روز مرده را بنفس حکیمی و طبیبی و در خیال
خام پختن و ساختن معجونی و ترکیبی می باشند و نمیدانند که هر یک ازین علل پیکیست اجل را بمنزله چنگالیست
که بیرون آدمی فرو برده و دیگر آنرا از بدن جدا و گریبان حیات را از آن رها ممکن نیست و اگر فرضاً
بعضی از آن با استعمال دوائی دو روزی تخفیف یابد باز عود مینماید اذا کانت تستون عمرکم لم یکن
لذا تنکال ان یموت طبیب ٥ دلا رسید چو عمرت بشصت درد تراه بغیر اینکه بمیری دیگر طبیبی نیست ٥ در زبور
حضرت داود علی نبینا و علیه السلام مزبور است که من بلغ السبعین اشتکی من غیر علة حاصل معنی
اینکه کسی که بهفتاد سال رسید بیمار گردید بی مرضی و علتی و نیز گفته اند که پیری بیماری است که عیادت
آن نکنند و مصیبتی که تعزیت آن ندهند المؤلفه کرد پیری عمر او هشتاد سال ٥ از حکیمی ضعف حال خود سؤال
گفت دندانم ز پیری گشته سست ٥ مانده از وی کار خاییدن درست ٥ چون نگردد لقمه نرم در دهان ٥
هضم آن بر معده می آید گران ٥ هضم در معده چه باشد ناتمام ٥ قوت اعضا چه سان بخشد طعام ٥ منتشر تا
رفتو بر جانم سن ٥ گر پیری این سستی از دندان من ٥ گفت با آن پیر دانشور حکیم ٥ کای دلت از محنت گیتی دو نیم ٥

چاره ضعفت پس از هشتاد سال ٭ جز جوانی نیست وان باشد محال ٭ رشته دندان تو گردد قوی ٭
گر از این هشتاد چهل واپس روی ٭ لیک چون واپس شدن مقدور نیست ٭ گر باین سستی بسازی دور نیست ٭
فرد عاقل و خردمند کامل صاحب توفیقی است که چون آثار مذکوره را در خود مشاهده نماید طبع کودک
خصلت را از بازیچه‌های طفلانه دنیا باز آورده دو سه روزی دیگر که از عمر باقی باشد طلقای از کار سازی
و یراق سفر عقبی نماید پیدا از سفیدی مو فکر کافور و کفن کند و از ریختن دندان طمع از زندگی کند
از ضعف چشم مرگ را بچشم خود ببیند و از گرانی گوش گوش بر زنگ ندای الرحیل شنید بلافتی قد خمیده ٭
گره دلبستگی دنیا را از رشته جان گشاید و با سرانگشت عصا خوابگاه خاک را بهر قدم متفحص سر بهوا
نماید از در دگر بیوسته کمر بندد که بر میان جان بسته دارد و از سستی زانو همواره تخت نفس سرکش را عقال
بر زانو گذارد و جمله هر یک از علل و آلام مذکوره که لازم سن پیریست کهنه سرای تن را شکستگی نمایان
و بر انهدام آن دلیل واضح و برهان ثابت است و با وجود این دلایل از خود غافل بودن و سامان سرای دیگر
که بعد از خرابی این بنا بکار آید ننمودن کمال بی‌نوری و نهایت بی‌شعوریست دیگری از قدما درین مقام
تمثیلی بس تمام کرده و گفته است المؤلفه از غافله نمیشود بیدار ٭ که رخت عمر زنگ باز میبرد طرار ٭ یکی
هم‌نشینی همیگفت راز با خواره ٭ شو خراب بنا که مرا بکن اخباره ٭ شبی بنا که خانه بر او فرود آمده ٭ چه گفت
گفت کای بند وصیت بسیار ٭ نگفتمت خبرم کن تو پیش از افتادن ٭ که چاره ساز من با عیال خود بنگارد ٭
خبر نکردی ای خانه حق صحبت کو ٭ فرو فتادی و کشتی مرا براری زار ٭ جواب داد مر او را فصیح آن خانه ٭
که چند بار خبر کردمت بلیل و نهار ٭ بهر طرف که دهان را گشادمی بستی ٭ نهفتیم بسخن پس چگویم ای معمار ٭
بدانکه خانه تن تست و رنجها چو شکاف ٭ شکاف رنج مدار و گرفتی ای بیچاره ٭ مثال کاه گلست این مرهم
و معجون ٭ هلا تو کاه گل اندر شکاف می‌افتاره ٭ دهان گشایدت تن تا بگویدت رفتم ٭ طبیب آید بندد برو ره گفتار ٭

دیگر از جمله

دیگر از جمله تقریبات یاد مرگ عیادت بیمارانست چه عاقل متأمل از ملاحظه احوال ایشان متذکر انیمعنی
میگردد که دنیا چنانکه جناب مستطاب امیرالمؤمنین علیه السلام در صفت آن فرموده اند که دار بالبلاء محفوفة
خانه درد و محنت و مکان رنج و زحمت است و آدمی بیچاره را از آن مفری نیست و چون تواند بود که گفته اند که آن
چون کمانیست و بلاها چون تیرها و زمین امام جاه و آدمی نشان و حق تعالی تیرانداز هرگاه چنین باشد بکجا میتوان
گریخت و در دفع آن از خود چه حیله میتوان انگیخت پس آدمی را در چنین سرای که از در و دیوار آن بلا میبارد
و اصلا پناهی و گریزگاهی ندارد دل بر صحت مزاج و قوت بنیه بستن و از انواع علل و اسقام مطمئن
نشستن کمال بیخبری و نادانیست و نیز قوام بدن انسان نیز چون آن بسیار بکوتست و یبوست و خون و باخلاطی
که بسبب عروض امراض میگردد و مشخص نیست و ممکن است که بسبب یکی از آن اسباب باطنی یا خارجی انسان
نیز از آن نزدیک بمرض و رنج گرفتار گردد و ممکن است که آن مرض مرض الموت باشد و خلاصی از آن امکان نداشته
باشد و آنگاه وقت تدارک مافات بیگاه و دست از سرانجام سفر دور و در آنه عقبی خواهد بود پس ای دل امید را
سزاوار آنست که پیش از ابتلای بدرد و بیدرمانی چنین چاره خود سازی روز پس دست بپیش اندازی
المؤلفه تا دست رس است دامن فرصت بگیر ترکم دگرت دست بجایی نرسد و دیگر از جملهٔ منبّهات خواب غفلت
و مذکرات مرگ کم فرصت مشاهده ویرانیهای عمارتهای قدیم است که هر یک بارگاه ملوک و سلاطین ذی
شان یا کلبه گدایان و درویشان بوده و در هر کدام فرقه از نیکی نوع انسان مدتهای مدید زندگی
نموده آن یک نقد جان را بر سر تعمیر قصر و ایوان گذاشته و این یک دار دنیا را در بست از خود می‌پنداشته بر در
آنسرای سرها از روی تذلل بر خاک مالیده و در درون این منزل بسیار فقیر تنگدل از بینوایی نالیده
آن کل زمین چه کلهای سرها و چراغها مشاهده کرده و این کنج خاک چه شبهای تار بی چراغ بروز آورده
از آن حصار چه صداهای گیرودار بر فلک دوار بلند گشته و درین خانمان چه نالهای الامان از سپهر گردان

در گذشته از تنگی فضا (این) چه جان و دلها از غصه کاسته و برای افزودن آن عرصه چه فیل رفتنها در میان دوستان
برخواسته و اکنون راعی اجل همه را گله زان به بیغوله عدم رانده و این باغ و بستانها و قصر و ایوانها
بر سر گور ایشان باقی مانده کم ترکوا من جنات و عیون و زروع و مقام کریم المؤلف آن قصر که بر چرخ همی زد پهلو ○
بر درگه او شهان نهادندی رو ○ دیدیم که بر کنگره اش فاخته ○ بنشسته همی گفت که کوکو کو ○ و البته کسان
دار غرور و خوش نشستگان این ویرانه پر مار و مور را نهایت لازم و ضروریست که بحکم حدیث شریف تفکر
ساعة خیر من قیام لیلة که بزرگ رشته گاهی بر خرابها و آثار گذشتگان گذرند و بدیدهٔ تامل سعی بران در و دیوار
رهای شکسته درست نگرند نفس سرسهوار ابیش خوانند و این نوای راست را بگوش هوش وی رسانند که کجا رفتند
آنان که درین مکانها ساکن بودند و این در و دیوارها بصد شوق و ذوق بنا نمودند سنگ اساس عمر را بهیچ
نشمردند و در استحکام این بناها قدم سعی و اهتمام فشردند در ساختن این سراها پیش خانها چون خانه دین خود
خراب ساختند و در تحصیل این سنگ و آجرها چوبها برتیت و بهلوی بیچاره کان نواختند برای این نشیمنها
استیاده که ما نمودند و در اجرای این قناتها دامن حیات را بگل و لای کدورات آلودند تا ساختن این حصارها
چون حصار ربکردیسی مناهی کردیدند و از افراختن این برجها برج غفلت کردن مباهات برکشیدند برای
این درگاهها عمری در آشنای حق را بستند و جبهه این دهلیز صبح و شام در دهلیز سرای میر و وزیر منتظر نشستند
چه شدند این قوم و کجا رفتند این جماعت همانا مردند و از این خانها تمتعی چنان نبردند ای غافل تو نیز از ایشان
و در خلقت با ایشان یکی فردا است که سیل دمان مرگ بی امان خشت وجود ترا نیز از خان و مان خود خواهد
بر کند و به پیش دشت عالم فنا خواهد افکند چنانکه نه نامت ماند و نه نشان و نه منفعت پیدا باشد نه استخوان
المؤلف جمشید کو سکندر گیتی ستان کجاست ○ آن حشمت و جلال ملوک کیان کجاست ○ تاج قباد و تخت
فریدون نگین جم ○ طبل سکندر و علم کاویان کجاست ○ این بانگ از منار سکندر رسد بگوش ○ دارا چه شد
سکندر

۲۸
سکندر کرد آن مکان کجاست ○ واکرده است طاق مداین دهن مدام ○ فریاد میکند که انوشیروان کجاست ○
گرد از گنبد حرمان این صدا بلند ○ اکو بنا نهاد مرا در جهان کجاست ○ هر میل بر منار زبانیست در خروش
گوید بصد زبان که جم نشان کجاست ○ بر فرد فرد تخت خورنق نوشته است ○ نعمان آن دو روی صفی
چاکران کجاست ○ ایول رهت مملکت توران گرفته ○ آنجا سوال کن که الب ارسلان کجاست ○ گر بگذری
بدخمه سلجوقیان بگو ○ سنجر چگونه گشت ملکشاهیان کجاست ○ فرداست بلبلان هم با صد فغان شوند
خواهند گفت واعظ شیرین زبان کجاست **مطلب چهارم** در ذکر هر یک از فصول و اوقات عمر و آنچه
مناسب هر مقام باشد بدان ای رفیق طریق دین که چنانکه سال را چهار فصل میباشد مدت زندگانی را
نیز چهار فصل است **فصل اول از آغاز تولد تا بیست سالگی و این بمنزلهٔ فصل بهار است**
که رطوبت بر مزاج غالب می باشد و نونهالان ابدان را در بوستان وجود اغصان جوارح و اعضا
و اوراق حواس و قوی روز بروز میبالد و قوت میگیرد و شکوفه قابلیت و استعداد دم بدم شگفته و طراوت
می پذیرد **فصل دوم** از بیست سالگی تا چهل سالگی که ایام جوانیست بمنزلهٔ فصل تابستانست
که حرارت مزاج در مرتبه کمال و سموم آرام سوز هوا و هوسها بیرون از حد اعتدالست و اثمار سعادات
جهانی هنرها و کمالات نفسانی که حاصل وجود انسانی هانست که می باید که از قوه بفعل آمده و رسیده
و حلاوتی که ذایقه قبول پسندد روز بروز از ان بحصول پیوندد **فصل سیوم** از چهل سالگیست
تا شصت سالگی که سن کهولتست و این بمنزلهٔ فصل خریفست که میوه کلوسوز خاطرخواهی پس بعد
از آن بوستان نخیزد و اوراق حواس و قوی بتخار جوارح و اعضا روز بروز خشک و پژمرده
گشته بصرصر مرور سنین و شهور فرو میریزد فصل چهارم از شصت سالگیست تا آخر عمر و آن بجای زمستانست
که مزاج در نهایت برودتست و حرکت اعضا و کارکنان سرای بدن در کمال صعوبت از سردی

ایام دیدهٔ طبیعت را اشک ریزان و بند است و از خشکیهای دوران جویبار مدّ نظر از تیرهٔ عینک
یخ بندان اما از تولد تا بیست سالگی که اکثر آن ایام طفلی و کودکیست اگرچه آدمی در آن ایام برای اینکه
بسعادت هنوز آتش‌نما و نشو نمای آفریده کار خود بنحوی که شاید نرسیده و بجهت ناتمامی تجبت و عدم استعداد اسباب
و مقدمات تکلیف که عبارت از فهم و خرد و تشخیص نیک و بدست قابل بندگی چنانکه باید نگردیده حضرت
خداوندی عالم او را معاف داشته و بار تکلیفی بر دوش وی ننهاده است ولیکن از غایت شفقت
و مهربانی جمعی را اولی و مربّاوی ساخته و باغبانهٔ گلشن احوال او را بکردن اهتمام ایشان انداخته
تا در گذارش بندگی جاهل ناقابل و نهال طبعش ناهموار و بیحاصل بر نیاید و با آداب عبودیت روز بروز
عارف و بینا و دست دانش رفته رفته بخدمت آن درگاه آشنا گردد و لهذا زمرهٔ مکلّفین از
جانب شرع دینی مأمورند باینکه کودکان خود را از باب تمرین کلمتین شهادتین تلقین و آداب
نماز و روزه تعلیم کنند و ایشان را بگذاردن آن امر و زجر نمایند بنحوی که از امام همام حضرت
جعفر صادق علیه السلام مأثور و در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکور است و حاصل معنی آن اینست
که بدرستی که ما یعنی اهل بیت امر میکنیم کودکان خود را بنماز در پنج سالگی پس شما امر کنید کودکان
خود را در هفت سالگی و ما امر میکنیم کودکان خود را بروزه چون هفت ساله میشوند بقدر آنچه طاقت
آن داشته باشند از روزه روز نصف روز یا بیشتر یا کمتر پس چون تشنگی و گرسنگی بر ایشان غالب شد
افطار مینمایند تا بروزه گرفتن عادت کنند و طاقت آن بهم رسانند پس شما امر کنید کودکان
خود را بروزه چون نه ساله شوند بقدر آنچه توانند روزه داشت از روز پس چون تشنگی بر ایشان
غلبه کند افطار نماید و در همان کتاب شریف از حسن بن قارن مرویست که گفت از حضرت ابا الحسن
رضا علیه السلام پرسیدم یا از آنجناب پرسیدند و من میشنیدم از مردی که جبر و زجر میکند فرزندش را بر

برگذاردن

برگذاردن نماز و او یک روز دو روز نماز نمیگذارد مراد اینکه جبر در شرع چگونه است آنحضرت فرمودند
که چوکم انی علی الغلام یعنی چند سال از عمر آن پسر گذشته است گفتم هشت سال فرمودند که سبحان الله
یترک الصلوة یعنی پسر هشت ساله نماز را ترک میکند گفتم یصیبه الوجع مراد اینکه از نماز گذاردن الم
و آزار باو میرسد فرمود یصلّی علی ما نحو ما یقدر یعنی باید نماز کند بر نحوی که تواند یعنی تخفیف که از او بکند
و نیز در آن کتاب از علی بن فضاله منقولست حدیثی که حاصل معنی آن اینست که از حضرت ابا عبد الله
یا ابی جعفر باقر علیه السلام شنیدم که میفرمود که چون پسر بسه سال رسید گفته میشود باو یعنی باید گفت
که بگو لا اله الا الله هفت بار بعد از آن باید گذاشت تا سه سال و هفت ماه و بیست روزش تمام شود
پس باید گفت او را که بگو محمد رسول الله هفت بار و باید واگذاشت تا چهار سالش تمام شود بعد از آن
بایدش گفت که بگوید ~~آله~~ اللهم هفت بار صلّ علی محمد و آله بعد از آن بایدش گذاشت تا پنج سالش
تمام شود بعد از آن بایدش گفت که دست راستت کدام و دست چپت کدام است چون از آن دانست
رویش را بقبله گردانیده باید گفت که سجده کن بعد از آن باید واگذاشت تا هفت سالش تمام
شود پس چون هفت سالش تمام بایدش گفت که رو و کفهای خود را بشو چون شست باید گفت نماز کن
بعد از آن گذاشت تا نه سالش تمام شود بعد از تمام شدن نه سال تعلیم وضو بایدش کرد و بر سر آن
باید زد یعنی اگر احتیاط نکند و امر نماز نیز باید نمود و بر سر آن بایدش زد پس چون وضو و نماز
آموخت می آمرزد خدای تعالی پدر و مادر او را انتهی و مجملا جناب سبحانه اگرچه اطفال و صبیان را
از کوتاهی قامت عمر تشریف تکلیف نپوشانیده لیکن از سعادت بندگی خود بالکلیه نیز محروم نگردانیده است
و اما عهد جوانی که خلاصهٔ اوقات زندگانیست حواس و قوی در کمال صحّت اند و جوارح و اعضا در
نهایت قوت شکوفه قابلیت ثمر کمال بسته و بوستان حیات چنانکه باید بحاصل نشسته ابواب سعادت

کشت ده والبلاب عبادت آماده تخم سعی حاصل و زمین فرصت قابل کاویدن کاری و آب روان
جاری سمند همت سریع و میدان فرصت وسیع شکار مطلب خویش خود نکند قوت در بازو خنک آن جوان
بختی که پیکران کوشش را بر بودن گوی فلاح درین میدان گرم عنان سازد و چند اوست و پا داری
که بمدد نگ نظر تامل درین شب ف را از رنگین تذروان اعتبار هر لحظه شکاری اندازد خوشا آن سماک
قرینه که در سرای خوان رنگین هر دم نعمت خوشگوار فیضی بکام جان رساند و خرم آن پاکیزه رو
زکاری که در لب جوی زنگ از دل شوی این ایام جام طبیعت را از کثافت اخلاق ذمیمه
پاکیزه گرداند مقبل آن زنده دلی که بنقد هر وقتی از این اوقات از غصه میرد و نیک بخت آن مرد
سختی که بر سپردن هر دمی از آن گردی از عمر گرد پهلوان آن راهروی که بزور جوانی دامان همت
را از خار خواهشهای نفس شریر ها ند و سرفرازان بلند پروازی که بهد و بال شب و روز این اوقات
سعادت اندوز خود را باوج مرتبه مقربین رساند خوشوقت آن هوشمندی که درین بزم دلپسند
ساغر هوش آور لذت بندگی الهی را بشراب خمار انگیز مناهی که نزد جهال با آب گشته از دست
ندهد و فیروز آن نیک روزی که باغوای غولان هوا و هوسها که لازم این سن میباشد قدم از منهج
قویم دینداری بیرون ننهد زهی جنگ آن صاحب فرهنگ که نقود انفاس گر در این نبرد بگزید
نفایس اجناس سعادات دو جهان رساند و بهره وران پرهیزی که در کنار النهار این لیل
و نهار هر ساعت نهال خویش ثمر طاعتی نشاند شیخ صدوق طاب ثراه در کتاب خصال
از سرمایه جوان بختی و فریاد رس روز سخت جناب اشرف محمدی صلی الله علیه و آله روایت
نموده که فرمودند سَبعَةٌ فی ظلّ عرش الله عزّ و جلّ یوم لا ظلّ الّا ظلّه یعنی
هفت کس در سایه عرش الهی خواهند بود در روزی که جز آن سایه نباشد یعنی روز قیامت

واز انجمله

واز انجمله جوانی را شمرده اند که از کودکی در بندگی خدای تعالی عز و جل گذرانیده باشد و در مجموعه ورام مرویست
که ما من شاب یدع لذة الدنیا ولهوها ویستقبل شبابه طاعة الله عز و جل الا اعطاه الله اجر
سبعین صدیقا یقول الله تعالی ایها الشاب المبتذل شبابه لی التارک شهواته انت عندی کبعض
ملائکتی خلاصه مضمون اینکه هیچ جوانی نیست که لذت دنیا و لهو و لعب آن را واگذاشته با وجود
سن جوانی و هوسهای نفسانی روی بطاعت خدای عز و جل آورده باشد مگر اینکه عطا کند او را
خدای تعالی اجر هفتاد صدیق الله تعالی بوی گوید که ای جوانی که جوانی خود را برای من کار فرمودی
و ترک شهوتهای خود یا خواهشهای جوانی نمودی تو نزد من مانند بعض فرشتگان منی سعدیا جوانا ره
طاعت امروز گیر ه که فردا نیاید جوانی ز پیر ه فراغ دلت هست و نیروی تن ه چو میدان فراخست گوئی بزن ه
من آنروز را قدر نشناختم ه بدانستم اکنون که در باختم ه سر مستان باده غرور جوانی و تهی دستان
مایه شعور و کاردانی که اوقات شریف ایام شباب را بلهو و لعب و خورد و خواب در میبازند و کار جوانی را
بر پیری می اندازند پندارند همیشه جوان و صاحب تاب و توان خواهند بود و هر چه امروز از ایشان
فوت گردد فردا تدارک آن میتوانند نمود و نمیدانند که دور روز دیگر گوش نمیشنود و چشم نمی بیند رفتن در پا
نمیپاید و گرفتن از دست نمی آید تن از جان سیر میشود و جان از تن دلگیر میگردد طایر هوش از آشیان
سر میپرد و غنچه دل حسرت شکفتن را بگور میبرد با این احوال برای روز پس چه کار از پیش میتوان برد
و با این دست و پا طریق بندگی خدا چگونه میتوان سپرد الا یا جوانا زور بر رو کش که در روز دگر ه
از عصا این قوت پا دستگردان میکنی ه ولیکن اکثر جوانان زمانه را این سخن بنظم بیگانه و بگوش
افسانه می آمد و تا نور نگاه ایشان را از عینک پا بر سنگ نساید و نخل سرکش قامتشان در پیش عصا
گردن کج ننماید اذعان انتقال نخواهند کرد نظم جوانا بر سر کوچست درباب این جوان را که کس

می بیند هر باره نیز که ◦ خمیده پشت ازان گشتند پیران ◦ جهاندیده که اندر خاک ◦ بجویند ایام جوانی را ◦
المؤلف بکام خویش نچیدم گلی زباغ جوانی ◦ نکرده است مرا پیر غیر داغ جوانی ◦ درین دو روزه به بیهوده فکر خود گذشت ◦
میسره ◦ تتمه سفر کرد که بی دماغ جوانی ◦ صد حیف که بدبیر جهاندیده نبودیم ◦ روزی که رسیدیم بایام جوانی ◦
جوانان صاحب شعور را لازم و ضرورست که از فواید پیران شکسته را آئینه صورت احوال خود ساخته
پیش آیند کار خود را از آن مشاهده و استنباط نمایند و بحکم حدیث شریف نبوی اغتنم خمساً
قبل خمسٍ شبابک قبل هرمک الی آخره که گذارش یافت درین دو روزه که بکند قوت در زیر
ران و رفیق توفیق همعنان آفتاب اقبال طالع و طریق بندگی بی مانع توانه قوت روح دلخواه
و خادمان قوی و حواس همراه کاروان سالکان پیش از پیش دلیلان آثار اهل بیت بپیشت بپیش
خود را بسر منزل نجات رسانیده در وقت پیری و شکستگی که دست طلب بجایی در دو حرمان بدو لیه
نمیرسد لیست دست بدندان نخایند و آنچه نکته تکریر یافت مبنا بر آنست که اجل کم فرصت امان دهد
وا آدمی به پیری رسد والا کدام روز است که این سیلاب کلبن حیات نوجوانی را از زمین هستی بر نمیکند
و کدام ساعت است که اره و سرای لیل و نهار سرو قامت خوش رفتاری را از پا در نمی اندازد کدام
پیر است که داغ صد جوان در دل ندارد و کدام پدر است که از فراق چندین فرزند خوناب حسرت
از دیده نمیبارد و نعش پاک را برست که بخواب قره شو که تا رسیدن میوه‌ها بی میوه که خام از درخت
میریزد کس چه داند که جوانان بیشتر از پیران رو بفنا نهند که بیک کمان بر خاک چندین تیر راه آ
نادان چه میداند که از جمله آن بخواهد بود و او را که زمان کهولت و پیری خواهد نمود مروتست
که حضرت روح الله علی نبینا و علیه السلام چون بر جوانان گذشتی گفتی کم من زرع لم یدرک
الحصاد یعنی بسا کشته که بدرو نرسید و چون بر پیران مرور نمودی فرمودی ما ینتظر بالزرع
اذا ادرک

اذا ادرک الا ان یحصد یعنی چون کشت رسید حالت منتظره نیست جز اینکه درویده شود پس جوانان را دل
نهاد حیات سست نهاد بودن و برای سرانجام مهام سفر عقبی با ایام پیری که با آن رسند یا نرسند نیست نگر
م نمودن غلط و خطا و نادانی از فریب نفس دغا است المؤلف ◦ به پیری از چه روزی اکنی کار جوانی را ◦
چه میدانی که سالی هست باقی زندگانی را ◦ تازه گل گلشن عصمت و سبزه آتش تقوی و خشیت حضرت یحیی بن زکریا
علی نبینا و علیه السلام که در آغاز جوانی روی رغبت از لذات دنیوی فانی بر تافته و در سن خردی
بحکم و آتیناه الحکم صبیاً مرتبه بلند بزرگی دریافته بود وقتی به بیت المقدس که علما و عباد آن زمان در آن
اجتماع داشتند رفته طریقه آن قوم را در عبادت و مبالغه ایشان را در ریاضت مشاهده فرمود که پیراهنها
از موی و کلاها از پشم که بافته بودند در بر و بر سر داشتند و زنجیرها بر گردن نهاده طرف دیگر
آنها را بدیوارها بسته بودند نسیم عنایت خاص بر صاحت خاطر سرا با اخلاصش وزیده و آتش طاقت
سوز خوف الهی در کانون درون پاکش شعله‌ور گردیده نزد مادر رفت و گفت ای مادر برای
من پیراهنی از موی و کلاهی از پشم بباف که به بیت المقدس رفته با احبار و رهبان بعبادت
اشتغال نمایم گفت چندان صبر کن که حضرت زکریا آید و با او درین باب مشورت کنم پس
چون زکریا آمد او را از سخن یحیی و اراده او اخبار نمود آنحضرت از غایت شفقت و مهربانی
متوجه آن ربوده جذبات ربانی گشته فرمود که یا بنی ما یدعوک الی هذا و انی ا
نت صبی صغیر یعنی ای پسرک من چه چیز ترا بدین امر داعی است و حال آنکه تو کودک
خردسالی پیش نیستی حضرت یحیی فرمود که یا ابا اما رایت من هو اصغر سنا منی و قد ذاق
الموت حاصل آنکه ای پدر ندیدی که از من کوچکتران نیز شربت مرگ چشیدند یعنی چون
مرگ برای خرد و بزرگ هست و پیر و برنا از این منزل بی بقا بار رحیل میباید بست طی

طریق بندگی را معوق داشتن و کار خود را از امروز بفردا گذاشتن وجهی نداشته باشد پس حضرت
زکریا تصدیق قول وی نمود و والده ماجده یحیی را ببافتن جامه و کلاه پشمین که در آن امت
لباس اهل عبادت و مرتاضین بود امر فرمود پس مادر سرانجام آنها نموده آن دلبر د ملابس
پر زینت دنیا و آن سرگرم افسر آتش خشیت و تقوی ملبس با آنها گردیده مانند آفتاب
با دل جان پر تب و تاب به بیت الشرف بیت المقدس شتافت و گوهر پاکش در سلک
زهاد و عباد المقام فیض ناک انتظام یافت تا آنکه اثر درشتی آن لباس پلاس و ثقل
بتن نازک گلبرگ مثالش رسید و جسم شریف لطیفش از آن ریاضت و از از نزار و نحیف
گردید روزی بر جود نگریسته از ملاحظهٔ آن حال و مشاهده آن لاغری و هزال گریان
گشت خدای عزوجل بوی وحی فرستاد که یا یحیی اتبکی مما قد نحل من جسمک وعزتی
وجلالی لو اطلعت علی النار اطلاعة لتدرعت مدرعة الحدید فضلا عن المنسوج
خلاصه معنی اینکه ای یحیی آیا میگریی از لاغری جسم خود سوگند بعزت و بزرگواری من که اگر
یکبار بر آتش جهنم مطلع گردی هر آئینه پیراهن آهن در بر خواهی کرد یعنی برای ریاضت
بند که چه جای پیراهن بافته یا پیراهن پلاس علی اختلاف النسخ پس حضرت یحیی اجیدان
گریست که اینکه گوشت دو گونه روی انور وی را خورده و سوراخ شد و دندانها ظاهر گردید
این خبر بوالدهٔ ماجدهٔ وی رسیده نزد آمد و احبار و رهبان اجتماع نمودن و حضرت
یحیی را از آن حالت اخبار فرمودند گفت ادراک آن ننمودم جوانان ظریف خوش لباس
و نقاشان در و دیوار جسم خاک اساس که پیوسته آئینه خودبینی در پیش دارند و قطع نظر
از آرایش معنی و حسن سیاست نموده همگی بر اصلاح ظاهر و ساختن صورت همت میگمارند

چگونه

چه شود اگر اندکی تامل در این حکایت مهوش ربای چشم دل گشا نمایند و اطوار ناشایسته خود را
با احوال آن بندهٔ از خود گسسته فی الجمله موازنه فرمایند دل خود را خراب گر الخواب را چشمی مالند و بر غفلت
و بیحاصلی خود بسوز و زاری گریند و نالند و با خود گویند که ای نفس رونده کاش این راه و بندگان
این درگاه در بندگی خدا از خود بدینگونه بیخبر بوده اند که ادراک المی چنین ننموده اند حالت بهر
که تو در پرستش خود از خدا نیز هم بیخبر باشی و بیقراران پر پیچ و تاب و پرهیزگاران با آتش خوف کباب
را از دل رقیق اشک چون عقیق اندر بر چهره دویده که گوهر دندان از صدق دهان نمایان
گردیده روئیت سیاه که از تو غایت بدبختی و نهایت دل سختی هرگز نیاختی حسرت کوته هم
نخراشی ریاضت کشان حق شناس بلباس پلاس و کرباس میساخته اند و تو گرم طلب کرم میبرد
تن ناز پرورد بجامه طلا و حریر آموخته و دیده وران باریک بین از پیچ و تاب درد دین
رشته صفت تن خود را لاغر کرده اند و تو آهن دل سوزن صفت برای تن آرائی پیوسته چشم
بر جامهای فاخر دوخته مردان مرد برای درد دین همه تن دل بوده اند و تو نامرد در الوان سرا
پا زبان و صاحبان درد در راه دین از جان میگذشته اند و تو خودبین جهت رعایت تن از ایمان
للاتونا دل بد دین ترا چون میباشد ه نارخ زینبار بر زمین میباشد ه فی حیرة الحجر کاه و نادر دیگه
از حق میگذر بنده گر این میباشد القصه حضرت زکریا گفت یا بنی ما یدعوک الی هذا انما سألت
ربی ان یهبک لی لتقر بک عینی یعنی ای پسرک من چه چیز تو را با این همه رنج و ریاضت داعی
و باعث میگردد من برای همین از خداوند خود درخواست نمودم که ترا بمن عطا کند که چشم من بتو
روشن گردد حضرت یحیی گفت که تو مرا باین امر کرده ای زکریا فرمود که گفت نه تو میگفتی که ان بین
الجنة والنار لعقبة لا یجوزها الا البکاؤن من خشیة الله یعنی بدرستی که میانه بهشت

ودوزخ هرآئینه گریوه ایست که از آن نمیگذرند مگر بسیار گریه کنندگان از ترس خدا زکریا گفت
ای یحیی چنین است پس جد وجهد کن وکار تو فکر کار رس است یعنی حال تو قسمی دیگر است پس حضرت
یحیی برخواسته مدرعهٔ خود را افکند که روانه شود مادر وی را گرفته گفت اذن میدهی که دو پاره نمد
برای تو مرتب سازم که دندانهای ترا بپوشاند ورطوبت اشک ترا بچیند یحیی راضی گشته مادر دو پاره
نمد ترتیب داد وبر روی آن جراحت بست دیگر باره چندان گریست که آنها تر شد پس یحیی آستین
بر زده آنها را فشرد چنانکه اشک از میان انگشتان مبارکش فرو ریخت حضرت زکریا از دیدن
آن احوال جگر گداز طاقت پرداز متوجه درگاه خداوند بی نیاز گشته گفت اللهم ان هذا ابنی
وهذه دموع عینیه وانت ارحم الراحمین یعنی خداوندا این پسر منست واین اشک چشمهای اوست
وتو رحم کننده ترین رحم کنندگانی وحضرت زکریا هرگاه میخواست که برای بنی اسرائیل وعظ گوید
وبزلال نصایح دلپذیر غبار غفلت از چهره ضمیرشان بشوید براست وچپ میگریست اگر یحیی حاضر بود
زبان بحرف جنت ونار نمیگشود روزی بدستور بنی اسرائیل را موعظه میکرد که حضرت یحیی آمد وسر خود را
بعبائی پیچیده در میان مردم نشست حضرت زکریا ملتفت راست وچپ گشته یحیی را ندید پس آغاز
سخن کرده فرمود که حدثنی حبیبی جبرئیل علیه عن الله تبارک وتعالی ان فی جهنم جبلا یقال
له السکران فی اصل ذالک الجبل واد یقال له الغضبان یغضب بغضب الرحمن تبارک
وتعالی فی ذالک الوادی جب قامته مائة عام فی ذالک الجب توابیت من نار فی
تلک التوابیت صنادیق من نار وثیاب من نار وسلاسل من نار واغلال من نار حاصل
معنی اینکه حدیث کرد مرا دوست من جبرئیل علیه السلام از الله تعالی که بدرستیکه کوهی
در جهنم است که آنرا سکران میگویند در بیخ آن کوه وادیست که آنرا غضبان میگویند یعنی
خشمناک

خشمناک بر کسی که خدای تعالی بر ایشان خشمناک باشد در ان وادی چاهیست که عمق آن صد سال
راه است ودر ان چاه تابوتها است از آتش در ان تابوتها صندوقهاست از آتش وجامههاست
از آتش وزنجیرهاست از آتش وغلهاست از آتش چون حضرت یحیی وصف سکران بدین دستور
شنید طوفان بیتابی وشور از تنور درون بر نورش جوشیدن گرفته سر بر داشت واغفلتاه
من السکران گفته بیقرار وشوریده وار رو بصحرا گذاشت پس حضرت زکریا از مجلس برخواسته نزد مادر یحیی آمد
وفرمود برخیز ویحیی را جست وجو کن که بدرستی که من بتحقیق بیم آن دارم که او را نبینی مگر مرده یعنی میترسم
که از بیتابی هلاک شود پس مادر بیرون رفته در طلب یحیی امیگشت تا بر جمعی از جوانان بنی اسرائیل گذشت گفتند
ای مادر یحیی اراده کجا داری گفت میخواهم فرزندم یحیی را جست وجو کنم ذکر آتش نزد او شده واز آن جهت شوریده
وار بیرون رفته پس ایشان نیز در طلب یحیی با او متفق گشته روانه گردیدند تا بجائی رسیدند آن ضعیفه گفت
ای راعی چنین جوانی بچنین وچنین دیدی راعی گفت اما یحیی بن زکریا را میجوئی گفت آری او پسر منست
سخن آتش نزد او مذکور گشته ولهذا شوریده وار بیرون رفته نشان گفت همین ساعت من او را در
فلان جا واگذاشتم پایهای خود را در آب گذاشته وسر وچشم بسوی آسمان برداشته میگفت وعزتک
مولای لا ذقت بارد الشراب حتی انظر الی منزلتی منک حاصل معنی اینکه سوگند بعزت
تو ای مولای من که آب خنک نچشم تا منزلت ومقام خود را که نزد تو دارم ببینم القصه آن ناتوان گرشنه
آن یگانه گوهر گم گشته را یافته نزدیک وی رفت وسرش را گرفته بمیان دو پستان نهاد ووی را
بخدا قسم داد که با او بخانه رود حضرت یحیی ناچار فرمان برد با وی بمنزل آمد مادر کندن مدرعه
موی وپوشیدن مدرعه پشم که نرم تر از آنست بروی عرض کرده قبول نموده وطعام عدسی برای او
طبخ کرده تناول فرمود پس خوابید وچنان خوابش برد که برای نماز بیدار نشد میتواند بود که مراد

بعضی از نمازهای مندوبه باشند که از او فوت شده باشند پس در خواب ندا بوی رسید که یا یحیی بن زکریا از رخت
دار تختی‌گستر داری و جار تخت‌گستر جواری یعنی اراده نمودی سرای به از سرای من و جواری نیکوتر از جوار من
پس آن مردم دیده بیداری رسید آتش بیقراری از جای جسته گفت یا رب اقلنی عثرتی فو عزتک
لا استظل بظل بیوت بیت المقدس یعنی خداوندا درگذران از من لغزش مرا بمعبود من
قسم بعزت تو که در هیچ سرایه و زیر سقفی مقام نکنم غیر بیت المقدس پس دیگر باره آن مدرعه مویین
که عبارت از پلاس باشد گرفته بپوشید مادر بوی درآویخته اما ما یحواست کما و را از پوشیدن منع
سازد زکریا فرمود که دعیه فان ولدی قد کشف له عن قناع قلبه و لن ینتفع بالعیش
ملخص معنی آنکه واگذار او را که پرده از پیش دل او کشوده گشته البته ینتفع بعیش نمیشود یعنی
از زندگانی و تن آسانی بهره نمیبرد پس حضرت یحیی همان مدرعه درشت در بر و جامه کلاه
صوفی بسر بر بیت المقدس رفته با جمع احبار مشغول بندگی حضرت در دو دگار گردید مخفی این حکایت
از حدیثی استخراج شده که از جناب اشرف نبوی صلی الله علیه و آله ماثور و در کتب معتبره چون
چون امالی شیخ صدوق و مجموعه شیخ رحمة الله علیهما مذکور است و نیز آورده اند که حضرت یحیی
علی نبینا و علیه السلام از ایام صبا تا وقت رحیل از دار فنا هرگز یکبار نخندید و پیوسته دو جوی
سرشک از چشمه سار دیدگان اشک ریزش درگلزار عذار مبارک جریان مینمود و در اوان کودکی
چون بکودکان میرسید که در کوچه ها مشغول بازی بودند و او را نیز ببازی ترغیب مینمودند میفرمود
که ما از برای بازی و لهو و لعب مخلوق نشده ایم بلکه ما را برای کار دیگر آفریده اند و چون بحد بلوغ
رسید و نهال وجود گرامیش در ریاض جوانی قد کشید همچنان زار و گریان و شب و روز در آتش
جانسوز خوف کباب و بریان میبود و بادی گفتند که ای یحیی تو هرگز دامن زندگانی بلوث

نافرمانانه

نافرمانانه نیالوده بلکه اندیشه آن نیز ننموده و همیشه در گذارش طاعت و عبادت کوشش نموده
سبب گریه چیست فرمود هر چند طاعت من بسیار باشد بعبادت ابلیس نرسد و چون او در سبق
علم الهی شقی بود آن طاعت و عبادت او را فایده ننمود و من از عاقبت کار میترسم که مبادا
از جمله اشقیا باشم المحاصل جوانان کامل خرد و دانایان فتکان سود در زیان و نیک برایام جوانی
بر امال و آمانی را چنین گذرانیده و نهال سعی خویشتن را درین گلشن بخون جگر داب
دیده تر بحاصل فوز و فلاح بدینگونه رسانیده اند بر اقداح راح ریحانی ارباب راحتهای نفی
بدین دستور آستین استغنا افشانده و خار خار نرمی لباس را بدرشتی جامهای پلاس
بدین نهج فروخته اند از گلهای گوناگون هوسهای دنیای دون بدین طریقه چشم غیرت
پوشیده اند و در ربا نیدن دامان جان از خارستان خواهشهای این جهان بدین غایت
کوشیده المؤلفه آنان که از میان یکباره رخ بریده اند ه از گفتگوی هر چه جز او لب گزیده اند ه
از دامگه بال رها کرده اند رم ه در خرقه چون کبوتر چاهی خزیده اند ه دامن بدست خار علایق نداده اند
چون باد اگر چه بر گل و ریحان وزیده اند ه در پای دلان عشق ز بحرین هر دو کون ه یکدانه گوهر غم او
برگزیده اند ه و نیز از جمله حکایاتی که جوانان کودک خصلت خودرو شوخ طبیعت را سرکشی خط
بندگی و خضر سرچشمه ذرانند که میتواند گشت حکایتی است که از بهلول منقولست که گفت روزی
در بعضی از شوارع بصره جمعی از کودکان دیدم که گردکان بازی میکردند و کودکی از کنار
ایشان نمینگریست و میگریست با خود گفتم همانا این کودک گردکان ندارد که با ایشان
بازی کند و از حسرت آن چنان میگرید باوی گفتم چرا میگریی اگر میخواهی برای تو گردکان
خرم تو نیز با کودکان بازی کنی نظر بسوی من کرده گفت یا قلیل العقل ما للعب خلقنا

یعنی ای کم خرد ما برای بازی آفریده نشده ایم گفتم پس برای چه کار آفریده شده ایم گفت برای
علم و عبادت گفتم این سخن از کجا فرا گرفته ای بارک الله فیک گفت از قول خدای عز و جل
که فرموده است ام حسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون گفتم ترا حکیم و دانا می
بینم مرا موعظه کن موجز و مختصر پس این ابیات خواند ارى الدنیا تجهز بانطلاق ٭ مشمرة علی
قدم و ساق ٭ فلا الدنیا بباقیة لحی ٭ ولا حی علی الدنیا بباق ٭ کان الموت والحدثان فیها ٭ الی نفس الفتی
فرسا سباق ٭ خلاصه مضمون اینکه دنیا را می بینم که ساق خود را بر مالیده مهیای رفتن گردیده است
پس نه دنیا برای هیچ زنده پایدار است و نه هیچ زنده در دنیا باقی و برقرار گویا مرگ و حوادث
در ان بسوی جان آدمی دو اسبند در دویدن برهم پیشی میگیرند بعد از ان نظر بجانب آسمان
افکنده بدستان اشارت مینمود و اشک از دیدگان بر صفحه رخسار میپالود و میگفت یا من الیه
المبتهل ٭ یا من علیه المتکل ٭ یا من اذا ما امل ٭ یرجوه لم یخط الامل ٭ حاصل اینکه ای آنکس که بسوی
اوست تضرع وزاری بندگان و ای آنکه بر اوست توکل و اعتماد ایشان ای آنکسی که چون امیدواری
امید از او داشته باشد آن امید خطا نمیکند والبته بحصول می پیوندد و چون کلام با تمام رسید بیهوش
افتاد سرش را بکنار گرفتم و خاک از رویش با آستین ستردم چون بهوش آمد گفتم ای پسر ترا چه شد
تو کودک خرد سالی و بر تو گناهی نوشته نشده گفت الیک عنی یا بهلول انی رأیت
والدتی توقد النار بالحطب الکبار فلا تتقد الا بالصغار وانا اخشی ان اکون من صغار حطب
جهنم دور شو از من ای بهلول بدرستی که من مادر خود را دیدم که آتش می افروخت با هیزم درشت
و آن درنمیگرفت مگر بهیزم ریزه و من میترسم از هیزمهای کوچک ریزه جهنم باشم بهلول گوید چون
ازین سخن فارغ شد من بیهوش درافتادم چون بهوش آمدم نظر بکودکان کردم آن کودک را

از ایشان پرسیدم که این پسر کیست گفتند نشناختی او را گفتم نه گفتند از اولاد حسین بن علی بن ابی طالب
علیهم السلام میتواند بود که آن گوهر والا و آن گوهر بزرگ کودک نما یکی از اهل بیت عصمت و کرامت
و از جمله نجوم ظاهره فلک امامت باشد و بنا بر این عبارت انی رأیت والدتی توقد النار بالحطب الکبار
تا آخر خالی از اشکال نیست چه نابالغ از بیم مؤاخذه و عذاب فارغست و دفع آن بدو طریق امکان دارد یکی
اینکه ببلوغ رسیده و مکلف گردیده باشد و بهلول ورا کودک خرد سال از باب مبالغه خوانده باشد چنانکه متعارفست
که جوانان کم سن را میگویند که تو هنوز کودکی و غرض بهلول این باشد که بر تو هنوز آنقدر زمان نگذشته که ارتکاب
گناهی نموده و دامن حیات را بلوث گناهی آلوده باشی اینهمه خوف و گریه برای چیست و مراد وی از جواب
مذکور این باشد که میترسم نافرمانی کرده باشم و مرا برای کم سنی و جاهل معاف نداشته بدان معذب
سازند و در آتش جهنم که بکلام وقودها الناس والحجارة آدمیان هیزم آنند نسبت من با پیر
اهل معاصی نسبت بهیمه هیزم خورد باشد بهیزم درشت دوم اینکه خوف وی از عذاب باعتبار تکلیف
باشد که کودکان غیر بالغ را در عقبی خواهد شد چنانکه بسیاری از اخبار برآن ناطق است والله اعلم و
بهر حال تامل در حکایت مذکوره و تفکر در ان معانی بجهت امت موکم جوانیرا خوب عقلا و جوانان کم
بهوا را و کودکان بازیگاه دنیا را نیکو تماشائیست و در کتاب شریف کافی حدیثی که در دیده دل
جوانان اثر فیست مذکور و خلاصه مضمون آن اینست که حضرت خاتم انبیا و پیشوای هر پیر و برنا
با مردمان نماز صبح گزارده بود که نظرش در مسجد بجوانی افتاد که سر خود را حرکت میداد و بجانب
اسفل مایل میساخت یعنی از ضعف یا از بیخوابی شب و غلبه نعاس که بفارسی پینکی گویند رنگش زرد
گشته و بدنش لاغر گردیده و چشمها فرو رفته آن برگزیده سبحانی زبان بتفقد و مهربانی گشوده
فرموده که کیف اصبحت یا فلان چگونه صباح کردی گفت صباح کردم یا رسول الله بر حال یقین

که صاحب یقینم سید مختار را از آن گفتار عجب آمده از حقیقت آن یقین استفسار فرمودند جوان
این مضمون ادا نمود که یقین من یا رسول الله حالتی است که مرا حزین و غمگین کرده و شبها خواب
از من برده و در شدت گرما تشنگی فرموده یعنی بسبب روزه پس بی رغبت گردیده نفس من از دنیا
و ما فیها چنانکه گویا میبینیم عرش خداوند خود را که برای حساب واداشته شده و خلایق برای حساب
محشور گردیده و من در میان ایشانم و گویا من میبینم اهل بهشت را که در بهشت تنعم میکنند و هم را
نشسته و بر تختها تکیه زده اند و گویا اهل آتش را میبینیم که در آن معذب اند و فریاد میکنند و گویا
الحال میشنوم فریاد و خروش آتش را که در گوشهای من میگیرد پس آنحضرت بخطاب اصحاب [illegible]
که این بنده ایست که خدای تعالی دل او را بایمان روشن ساخته بعد از آن متوجه آن جوان گشته
فرمودند که الزم ما انت علیه یعنی برین حالت که هستی میباش و دست از آن بر مدار جوان گفت
جوان گفت دعا کن برای من یا رسول الله که شهادت روزی من شود با تو یعنی در رکاب تو باشم و با
دشمنان دین جهاد نموده باین سعادت فایز گردم پس آن حضرت این دعا در حق او نموده زمانی
چندان نگذشت که در بعضی از غزوات پیغمبر بیرون رفته یعنی از شهر با آن سفر سعادت اثر یاران
صف قتال بمعرکه جهاد مبارزت نمود و بعد از نه نفر که شهید شدند با آرزوی خود رسیده او را
درجه بلند شهادت فرمود و او دهم ایشان بود و نیز یکی از روات حکایت نموده که در کوهساری
جوانی دیدم که رنگ رخسارش شکسته و زرد گشته و چشمها بخشم خوانه فرو رفته اعضایش مرتعش
و لرزان و اشکش بر صفحه رخسار ریزان گفتم چه کسی گفت بنده از آقای خود گریخته گفتم چرا بمولای
خود باز گشت نمینمایی و طریق معذرت نمی پیمایی گفت عذر محتاج بحجتیست و چه عذر گوید کسی
که سراپا تقصیر و زلت است گفتم متوسل بکسی شو که نزد وی شفاعت تو نماید گفت همه شفیعان

از او میترسند

از او میترسند و جرات دم زدن نزد وی ندارند گفتم مولای تو کیست گفت مولای آنکسیست که از خردی
بپرورده نعم او بوده ام و چون بزرگ شدم نافرمانی مخالفت او نمودم هرچه بمن وعده کرده وفا کرد و هرچه
برای من ضامن شده بعمل آورد با اینهمه لطف و احسان که از او دیدم در پیش نظر وی عصیان او ورزیدم
وا حسرتاه از حسن فعال او و قبح اعمال من گفتم با جان خود مدارا کن که باشد که آتش خوف ترا گدازد
و هلاک سازد گفت در آتش خوف سوختن مرا بهتر است که شاید وی با آن از من راضی و خشنود گردد
غرض از عرض و امثال این حکایات و مراد از ایراد اینگونه روایات آنست که جوانان شوخ و شنگ
و مغروران با در و دیوار در جنگ هرزه خرجان نقد زندگی و قدر ندانان فرصت بندگی که ایام جوانی را
بهوسهای نفسانی میبازند و عمر گران بها را بر رنگ آمیزی مندیل و قبا صرف میسازند دل و دین را
بتقطیع اسب و زین داده اند و در جهاد مرد آزمای دشمن دین ربای نفس و هوا پیاده اند نگاه [illegible]
همه صرف نظربازی میشود و فرصت کارساز ایشان تمام خرج تن آرایی و خودسازی میگردد حساب زرین
همینی در پوشش است و مرد آنکه شان منحصر در کنش بدانند که جوانان عاقل روزگار چرا نقد عمر را
صرف چه نموده اند و طریق بندگی را بقدم اهتمام چگونه پیموده حبایل علایق دنیا را بقوت
دین و تقوی چون گسسته اند و راه یاجوج آرزوها را بسد محکم اساس التجا که در پاس دین
برخود بسته دل ببر در دشان از زرد و سرخ جهان بوقلمون خبر چهره کاهی و اشک گلگون
نشنیده در بزم رندی که جز شراب کیفیت بندگی ننوشیده اند و چشم شرار و غیر جام زر تابد
گوهر نگار رانگ نپوشیده توسن نفس سرکش را لگام منع از حرام چنین رام گردانیده و کمند
همت بلند را بمهمیز پندهای عبرت انگیز از خندق جهان فتنه جز بدینگونه جهانیده اند تا مگر از
گروه ایشان گردد و سر بر دارند و دل بی غیرت را بر سر غیرت آرند و نگویند ما را هنوز عهد جوانی

ومرغ طبیعت را وقت بال افشانیست چرا جوانیرا بپیرانه در بازیم ودر غوره گی خود را مویز کنیم
چند روزی بعیش وعشرت گذرانیم ولب برلب دختر رز نهاده کام دل از روزگار ستانیم وچون
پیر گردیم در توبه باز وروزگار دراز انگاه تلافی گذشتها آسانست وبا توبه وانابت عصیان
وطاعت یکسان اکثر جوانان ضایع روزگار جاهل بهمین تصور فاسد وخیال باطل خود را فریب
داده وپای جرات از حریم ادب عبودیت بیرون نهاده اند وبطلان این تصور بر صاحبان
تامل وتفکر از چند وجه ظاهر است اول اینکه از اخبار وآثار صادقین علیهم السلام بوضوح رسیده
چنانکه در اوایل باب اول این کتاب مفصلاً مذکور گردیده که در دل هر بندهٔ نکته سفیدی هست
واز ارتکاب گناه در آن سفیدی نکته سیاه بهم میرسد اگر توبه کرد آن سیاهی زایل میشود واگر در گناهان
اصرار ورزید آن سیاهی میفزاید تا آن سفیدی را میپوشد وچون آن سفیدی پوشیده شد صاحب
آن هرگز بخیر بازگشت نمیکند یعنی توفیق توبه دیگر نمی یابد پس جوانان لاهی را در ارتکاب مناهی
چندین مصر بودن وبگفتار بی کذب وخلاف اظهار التفات نکرده در توبه وطاعت بوعدهٔ نفس
دروغگوی لا ابالی اعتماد نمودن از عقل وشعور بغایت دور است دیگر آنکه بعمر وزندگانی که نسخه
از بیوفائی وبی اعتباری آن در مطلب ثانی گذارش یافت چه اعتماد است که عاقل هوشیار نیک
نگاه واز چشم داشت ثبات وقرار از آن داشته باشد چه جای مدت جوانی را بکام دل گذرانیدن وجان
خود را از آفات وعاهات وامراض وحوادث گوناگون از حد فزون که از در ودیوار روزگار میبارد
رهانیدن وبهزار زحمت وخون دل خود را بسر منزل پیری رسانیدن وبعد از آن خود را بوادی
توبه وانابت افکندن وخار خار شهوات که سالها در زمین طبیعت ریشه محکم ساخته
یکیک برکندن رفته رفته خود را بجذب وطریقهٔ بندگی آشنا ساختن ومرده مرده بقضای مافات

واداء حقوق

واداء حقوق خالق وخلایق پرداختن اینها همه آرزوهای حسرت است که از هزاران یکی را روزی
نمیگردد للمؤلفه ای آنکه تمام آرزو وهوسی ٭ طفلی سستی نه مطلبی خود چه کسی ٭ گوئی که به پیری چو رسم توبه کنم
ترسم که جوان روی به پیری نرسی ٭ چگونه نبینند یکی از سیاه مستان بادهٔ غفلت پیوسته بلهو ولعب مشغول
بودی وباامید اینکه چون نزدیک رفتن شود وعلامات مرگ ظاهر گردد وتوبه خواهد کرد زندگانی را
بمعصیت ونافرمانی صرف نمودی تا روزی در بازار بصره میرفت درختی از سقفی بروی افتاده
میخی آهنین بقدر وجب که در آن نصب بود برسروی آمد چنانکه از زیر زنخش سر برآورد همان لحظه بعالم
عقبی شتافت وفرصت توبه وانابت که آنهمه عصیان باامید آن میکرد در نیافت پس بلاهای زمینی
وآسمانی ومرگهای بیخبر ناگهانی ازین قبیل بسیار است که آدمی نادان اصلا احتمال آن را بخود راه نمیدهد
چون سوختن وغرق گشتن واز بام افتادن ودر زیر سقف ودیوار ماندن وامثال اینها آورده اند
که یکی از اعاظم ملوک هند در کتابی دیده یا از حکمای آن روزگار شنیده بود که اسبی که بعلامات صفت
وفلان شان موصوف باشد بغایت مبارک ومیمون وصاحب آن بسیار طویل العمر واز هر گونه
بلا وآسیبی مصون میباشد باز روی وصول بسر منزل الی مامول پیوسته سمند طلب بهر جانب
میتاخت وحکام وعمال ممالک را بتحصیل وطلب مرکبی چنین مامور میساخت وچون
اجتماع آن شان نهاد در مرکبی بسیار نادر واتفاق روزگار را اسبی با آن صفات کم در خاطر
بود مدت مدید حصول آن در عقدهٔ تاخیر مانده چنان مرکبی از طویله نشینی بعرصهٔ وجود
جلوه گر نمیگردید تا وقتی در بعضی از بلاد وحشی کمند آن مراد بکمند حصول در افتاده فرده
آن را بپادشاه رسانیدند پادشاه خوشحالیها نموده آن را از اقبال خود شمرد القصه بعد از آنکه
آن مرکب بی نظیر بپایهٔ سر بسر رسید وازو شاهده آن علامات ونشانها دیده امیدش [illegible]

کردید روزی محمود و سعی مسعود جهت سواری آن برگزیدند و در آن ساعت فرس آن یگانه کمند دلکش را
بصد آرایش پیش کشیدند پادشاه بشوق تمام بر خواسته پیش رفته و خواست پای در رکاب نهاده از سر آسمان
آن سر اقبال خورشید مثال بر سپهر کمال رسید و از چشمه سار آن حلقه رکاب خضر آسا آب طول عمر نوش
نماید که در آنوقت آن توسن شوم بد خوی نموده لگدی بجانب پادشاه انداخت و بکاره اثر آن
بمغز آمده مغز شریف پادشاه ساخت حکم قضا خیال خامی که صبح و شام در دیگ دماغ می پخت
چنین از بیخ آن خودبین برآورد و آن باد پای آتش خو بجای آب حیات که سالها تشنه
و طالب آن میبود بدینگونه خاک ممات در کاسه آتش کرد مجملا دیده روزگار حادثه بزرگ
ازین قبیل سوانح تعجب آور بسیار دیده و بس کاسه کله پر باد آن مغرور بهمین دستور
لگد کوب حوادث روزگار زیر پا شور گردیده و وقوع امثال این وقایع در هر عصر و زمانی
مستمر و شایع است چنانکه کم هفته و ماهی است که چندی ازینگونه سوانح و حوادث دیده
یا شنیده نشود و از سوانح غریبه که درین نزدیکی غداره دنیای دون را از مشیمه مکمون زاده
و موثق زار شخصی که این واقعه غریب بدست او وقوع یافته استماع افتاده است الغرض شخص
مذکور حکایت کرد که با یکی از شوریدگان جنون شباب که شور غرور منصبی نیز در دماغ داشت
آشنا بودم و وی اما سرگرم محبت زنی بوده و چون آن زن شوهر داشته برای گرفتن کام دل
همیشه انتظار غیبت او میکشیده و طلب فرصت مینموده تا اینکه شیطان ابله فریب لعین
که عاقله این قوم سفیه شقاوت قرین است این راه پیش وی نهاده بود که در باغی تمهید ضیافتی
و جشنی باید نمود و شوهر آن زن را نیز با آن مجمع تکلیف باید فرمود آنگاه او را مشغول صحبت
یاران باید ساخت و ببهانه کاری خود را از آنجا بگوشه ای رسانیده بتحصیل مراد باید پرداخت
القصه

القصه باین قصد روزی در باغی بزمی آراسته و مرا نیز با آن مجمع خواسته بود پیش از آنکه صحبت
در گیرد و آن خیال به صورت صورت وقوع پذیرد باقتضای آن باده پر شر و شور
که با شراب مستی شباب هم زور و انباز شده پهلوان پای تخت ابلیس بدبخت از رحمت
از رحمت خدا رست چوب بلندی گرفته بطریق خشت که باصطلاح این زمان جرید
گویند بجانب من انداخت و گفت تو نیز بگیر و بطرف من بینداز من هم برداشته باو
انداختم مجملا بهمین طریق آن چوب را بهم می انداختیم و چند مرتبه وی چابکی کرده آنرا در هوا
گرفت درین اثنا بخاطرش رسید که تیر را نیز بهمین طریق در هوا میتوان گرفت پس فرمود
تیر و کمان آوردند و بدست من دادند و فرمود که تیری بمن بینداز که من بگیرم هر چند
ازان حرکت اباء و از آن خدمت استعفا نمودم قبول نکرد چون مرد بزرگی بود و در آن
بسیار ابرام مینمود جز فرمان برداری چاره نیافتم و تیری چند با احتیاط بسیار که
از پهلوی وی و گاه از پس را انداختم در عالم آب آن حرکت در نظر وی ناصواب نمود و
آغاز بدمستی و پرخاش کرد و فرمود مرا زدند من نیز کمان و تیرها را ریختم و از آن
کنج نهر چون تیر از کمان گریختم ملازمان او گرفتن من فرمان داده در در باغ بمن رسیدند
و مرا گرفته نزد وی کشیدند الحاصل هر چند عجز کردم مفید نیفتاد و دیگر باره تیر و کمان
را بدست من داد و خود در مقابل ایستاد و گفت اندیشه مکن و بینداز و سینه مرا نشانه
ساز و ببین چگونه آنرا میگیرم با اینهمه مبالغه باز من احتیاط نموده بالای سر او را
بنظر گرفتم و شصت کشادم دید که تیر بلند میگذرد و جستن نمود که بگیرد دست قضا این شست
درستی کرده آنرا بر حلقوم وی زد چنانکه تراز و گذشت و فغانی در آمده بعد از چند روز

درگذشت القصه شامت آن اراده نامردانه و بیرانشیر بلایه تا گهانه چنین گرفتار شخت

و محنه غیرت الهی آن مغرور بیباک را بسعی و تلاش خود بدینگونه بر خاک هلاک انداخت

خدنگ تدبیر سکه از آن ستند نیست غیر از خود نباشی دوست با خود گر بدشمن مبرود داری محصل

اینکه روزگار رفته بار ازینگونه تیرهای بلاهای ناگهان بقصد جان آدمی بیچاره بیبکی ن

در ترکش بسیار دارد بر فرضی که کسی از همه آنها مسلم جهد ممکن است که غافل بمرضی شدید

عقل زدای و تب سوزان هوش ربایه چار گشته روز او را چنان بمشغول خواهد که دیگر

فرصت توبه و وصیت نیابد چنانکه بارها مشاهده شده است پس جوانان جاهل چرا این

فکر نکنند که این قسم مردن خود از آدمی دور نیست اگر چنین میرم و با این آلودگی راه شهر پاکان

بپیش گیرم نه توبه و انابتی که با آن امیدوار غفران بود نه آه سرد ندامتی که پشت با آن گرم

توان نمود نه زبان استغفاری که با آن معذرت گویم و نه دیده اشکباری که دامن آلوده

با آن شویم نه رنگ خجلتی که پرده بر روی زشتی اعمال تواند کشید و نه عرق انفعالی که جاری

مجرای آب روی رفته تواند گردید نه مداد آه سحرگاهی که خط بطلان ارقام گناه تواند بود

و نه سوز ناله نیم شبی که در روز سیاه مرگ چراغی تواند نمود نه نماز و روزه که تحفه درگاه

صمدی را شاید و نه ورد دعایی هر روزه که از آن خجلت بر خجلت نیفزاید اگر با این سامان

و با این حال میرم چه سازم و چه خاک بر سر کنم المولفه ای آنکه همیشه در پی خواب و خورده

یاد روز خردی از برای زرد و برده ننگت بادا اگر چنین خواهی زیست ه خاکت بر سر اگر

چنین خواهی مرده دیگر اینکه بر فرضی که از تیرباران حوادث مذکوره مستخلص گشته و از

عقبات آفات روزگار بسلامت گذشته بسر منزل پیری رسد و توبه و انابتی که ممکون

ضمیرش

ضمیرش صورت پذیر گردد هیهات هیهات که ادراک مرتبه بلند آن نیک بخت سعادتمندی تواند نمود

که از آغاز جوانی پیوسته پاس دم داشته و در وادی زندگی از شارع بندگی قدم بیرون نگذاشته

باشد سبحه ذکرش بکف کش فکر زلف و کاکل هر گز نکشیده و دیده شرمش بسوی شاهدان دامن کشان

گرم نگشته باشد و دست پارسایش دامان نامحرم نسوده و دامن پاک نهادیش به ننگ و باده

نیالوده باشد و چون ادراک مرتبه جوانی که باین صفات متحقق باشد تواند نمود که آورده اند در بهشت

هیچ کس بدرجه جوان عابد نرسد و چنانکه سبق گذارش یافت اخبر منتهای صدیق بوی کرامت میشود

و نزد خدای عزوجل منزلت او مانند منزلت بعضی از فرشتگان است ثمره این کلمات و نتیجه این مقدمات

اینکه عهد جوانی بسیار عزیز و شریف و آنرا بدیوانگی و مستی و بلهو و لعب و نفس پرستی گذرانیدن

غبن بس فاحش و خسرانی بغایت عظیم است حضرت کریم متعال و حکیم لم یزل و لا یزال کافه جوانان را

از مستی هوسهای جوانی که بحکم حدیث نبوی که الشباب شعبة من الجنون قسمی از دیوانگی است

عاقل و هشیار و از نخل برومند عمر و زندگانی با ثمار سعادات دو جهانی جملگی را بهره مند و برخوردار

گرداناد و با لنبی و آله الامجاد و اما سن کهولت که در عمر شریف بجای فصل خریف است سنی است

که به شهرستان عالم باقی بمراحل بیشتر و قباحت ارتکاب قبایح و فسوق در آن بمراتب بیشتر است

چه در انوقت فرا رسش تا تواند باطل چیده هوسهای جوانی را از عشرتگاه خاطر روز بروز بیرون چیند

و آتش جانسوز شهوتهای نفسانی که بیاد قوت جوانی شعله ور گشته دم بدم از تندی فرو نشیند

نظامی نشاط عمر باشد تا چهل سال ه چهل چون شد فرو ریزد پر و باله پس از پنجه نباشد تن درستی ه

بصر کندی پذیرد پای سستی ه پس ترک مناهی و ملاهی در انوقت آسانتر خواهد بود و مرتکب

آنرا مواخذه بیشتر خواهند فرمود چنانکه در امالی شیخ صدوق رحمه الله از حضرت مقدس جعفری

علیه السلام مرویست که ان العبد لفی فسحة من امره ما بینه وبین اربعین سنة فاذا بلغ اربعین سنة اوحی الله عزّ وجلّ الی ملائکته انی قد عمّرت عبدی عمراً فغلّظا و شدّدا و تحفّظا واکتبا علیه قلیل عمله وکثیره وصغیره وکبیره خلاصه مضمون اینکه بنده تا بچهل سالگی در وسعتی است وکار بر او چندان تنگ نمیگیرند پس چون بچهل سالگی رسید خدای عزّ وجلّ وحی میفرماید بفرشتگان یعنی دو فرشته که حافظان وضابطان اعمال او اند که بدرستی که من بتحقیق که عمر دادم بنده خود را عمری یعنی قدری معتد به از زندگانی باو عطا کردم پس من بعد سخت گیری کنید و کردار او را نیکو حفظ وضبط نمایید بنویسید برای کم وبیش وکوچک وبزرگ عملش را و در مجموعهٔ ورام از ابن عباس روایت نموده که من بلغ الاربعین ولم یغلب خیره شرّه فلیتجهّز الی النار یعنی کسیکه بچهل سالگی رسید وخیر او بر شرّ غالب نگردید یعنی نیکیش بر بدی زیاده نگردد پس باید که مهیای جهنم رفتن گردد واز بحر زاخر جهان مفاخر حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که اذا بلغ الرجل اربعین سنة نادی منادٍ من السماء دنا الرحیل فاعدّ زاداً محصل معنی اینکه چون عمر کسی بچهل سال رسید منادی از آسمان ندا میکند که کوچ نزدیک شد پس توشه مهیا کن لیکن آدمی غافل جاهل نه چندان بقیل وقال شغلهای باطل بیحاصل گرفتار است که گوش هوشش باین ندای الهی تواند داد و بمقتضای آن عمل نموده بفکر تدارک احوال واندیشهٔ مآل وخود تواند افتاد المؤلفه گوش هوشت زبنبه غفلت ۰ گشته پر از نه چاره بر چارهست ۰ کاینک ای رهروان راه عدم ۰ صبح شد وقت بستن بارست پس آدمی چون باین سن رسید وباد خریفی ایام کهولت بر گلشن حیات وزید باید که هوای جوانی را

از سر بیرون

٤٠

از سر بیرون کرده نخل وجود را رفته رفته از بار علایق دنیوی سبکبار سازد وسرو برگ هوسهای رنگارنگ نقش نخوت و ننگ را مانند برگ خزان روز بروز از خود افشانده بیاز و برگ نوا گریز مرگ را پرواز و گلهای پر آب و تاب آرزوهای شباب را چون گل جعفری پس در روی واسوختگی درهم سوزد و چهرهٔ بی آب رو را مانند لالهٔ خجلت از انفعال بیحاصل برنگ خجالت برافروزد و چون خروس از زوال آفتاب عمر آتش بیتابی بر کشد ومانند زلف عروسان از خجلت طول آمال بارشک خونین سر انفعال بپیش افکنده طبع سرکش گردن فرازش چون گلهای خریفی روز بروز طریق شکستگی و افتادگی پیش گیرد و شعلهٔ آتش حرص و آزش چون حرارت تموز از سردی فصل خزان کهولت رفته رفته انطفا پذیرد وارستمی دندانها کار آخرت خود محکم سازد واز اثر سفیدی موی به تحصیل سفید رویی عقبی پردازد امارات ظلوم جهول از آن کم بخت تر و دل سخت ترست که از رهگذار رفتن جوانی که گل سربسبد باغ زندگانیست غباری بخاطرش نشیند ودر وقت دوی که گرگ و میش صبحگاه پیری در رو در رکت بساط عشرت بزم شبانه را بر چیند بلکه اگر مرگ را اگر معاینه دیده باشد که چشم از آن میپوشد و خود را هنوز در آغاز جوانی انگاشته چنان در تهیه اسباب عیش و کامرانی بجان میکوشد المؤلفه تن زهم پاشید و فکر تو تنش آن میکنی ۰ ریش چون گندم شد و اندیشهٔ نان میکنی ۰ اما پیر که سال عمر را بمنزله فصل شتا و هنگام سردی کشتن دل از زندگانی و نبات آدمی را در آن بالکلیه در بروی هوای نفس میباید بست در گوشهٔ شکستگی وا فکند که با برزاغ سعل بند که بپیچیده لرزان لرزان منتظر مرگ میباید نشست واین وقت را اگر با بیاری و فات نمودن وانرا بغفلت و تن آسانی بسر برده هردم از ندامت کرده ها پشت دست بدندان نگزیدن

فی لحظه برای فوت آه حسرت از دل نکشیدن هر روز کمر سعی وکد بتلافی تقصیرات بیرون از حد
نبستن و هر شب از اندیشه خوابگاه لحد براسیم از جامه خواب بر نجستن که بر بلجستن گریبان ردی که
تذلل نسودن و بر زبان لرزان عفو زلات خود را از درگاه کریم آمرزگار مسئلت ننمودن غایت بلاهت
و سفاهت و نهایت بدبختی و شقاوت است چه آدمی را درین سن وقت از آن تنگ‌تر دو سه روزنه
بلکه مانده در رفتن از آن بدرنگ‌تر است که دیگر غافل توان بود و طرفة العین در تدارک احوال تأخیر
و اهمال توان نمود از سرمایه فرصت اندک نمانده که از یراق گیری سفر آخرت زیاد آید و کسی اثر اصرف
استراحت و تن پروری نماید از سوزی که آدمی از پس کوچه کودکی در هیچ منزل بعرصه خودشناسی رسید
با نهمه و سلطان فرمان شرع تزیین زیر اشرع و باج تکلیف سربلندی داده با تفنن و جهالت دنیا
و اشتغال بلهو ولعب و شهوات نفس ناصیه کار آخرت خود را معوق داشته و از امروز بفردا و از جوانی
به پیری گذاشته که چون بایام پیری رسم تایب گشته چنین و چنان خواهم کرد و خود را از زیر بار تکالیف
شرعیه خواهم برآورد ندانم که در پیری که صرصر ممات را وقت هبوب و آفتاب حیات از نزدیک
نزدیک غروب است خود را بچه چیز بازی میدهد و راضی میسازد و کارهای دیگر بکدام وقت می‌اندازد
نمی‌قدمات که طفلی پستی جوانی مستی پیری سستی پس خدا را کی پرستی مثنوی هان هان ای راهرو
بیگاه شود آفتاب عمر بسوی چاه شد ○ جهد کن ای تیره جان تیره بخت ○ زانکه در پیش است راهی سخت
سخت ○ این دو روزک را که فرصت هست زود ○ پر افشان بکن از راه خود ○ سال بیگه گشت
و وقت گشت تنگ ○ عمر بسیار رفت و فعل زشت تنگ ○ هان مگو فردا که فرداها گذشت ○ تا بکلی نگذرد
ایام کشت ○ هان چراغ خویش را روشن بساز زود ○ بنشین ازان کز تو برارد مرگ دود ○ در امالی
شیخ صدوق رحمه الله از سید انس و جان و سرافیه بخش زمین و زمان حضرت اقدس نبوی صلی الله

علیه وآله

علیه وآله مرویست که من احسن فیما بقی من عمره لم یواخذ بما مضی من ذنبه و من اساء فیما بقی من عمره
اخذ بالاول والآخر حاصل معنی اینکه هر کس که در باقی عمر خود نیکی و اعمال صالحه کند او را بآنچه گذشته است
از گناهان مواخذه نمی‌نمایند و کسی که در ما بقی عمر بدی و عملهای زشت کند او را بهم گناهان خواه اول
و خواه آخر مواخذه میفرمایند و در مجموعه ورام از کلمات اولیا و اوصیا حضرت امام رضا علیه الصلاة
والسلام منقول است که بقیة عمر المرء ثمن لها یدرک بها ما فات و یحیی بها ما امات ملخص
مضمون اینکه بقیه عمر و تتمه عمر آدمی قیمت ندارد چه با آن آنچه از و فوت گشته از اعمال صالحه و حسنات
تدارک میتواند نمود و آنچه میرانیده و ناچیز گردانیده چون دل و آداب سنن با اخلاق و اطوار مستحسن میتواند
بآن زنده گردد یا صلاح آورد الموفق کند تلافی و تقصیر با ندامت باده که کار کند مد آه حسرت ما مور بعضی از کتب
اخبار بنظر رسیده که هر که عمر بباد دهد و جوانی را در معصیت صرف کند و در پیری پشیمان شود و گوید یارب
خدای تعالی گوید لبیک عبدی دیر آمدی اکنون که پیر و ضعیف و بیچاره گشتی و همه از تو گریختند آمدی
لیکن باکی نیست من ترا خریدارم کفایت بیامرزم و بمقاصدت رسانم زهی فضل و کرم بنگر که بنده جاهل چه خرد
زندگی با این ارزندگی را در نافرمانی تباه و طومار عمر دراز را با رقام معاصی سیاه میگرداند و در اواخر آن
عمر که دست قوتها از همه جا گسسته و آتش شهوتها بآب پیری فرو نشسته با جهان جهان گناه و عالم عالم تقصیر
بدرگاه حقش آمده و یا رب میخواند و او اجابت ازان کرد بار امنظور نداشته در جوابش لبیک عبدی میگوید بزبان
مهربانی و شفقت دلجویی نموده نوشتجات سیاه آتش را بآب عفو و مغفرت میشوید الموفق هر چند که طاعت
سقیم است سقیم ○ هرچند گناه تو عظیم است عظیم ○ هرچند سزای تو جحیم است جحیم ○ نومید مشو خدا کریم است کریم ○ و از
حضرت سید المرسلین و مخاطب بخطاب و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین صلی الله علیه وآله ماثور است
که حق تعالی میفرماید که بعزت و جلال من و بحق احتیاج خلق بمن که من شرم میدارم از بندگان و کنیزان

منی که در اسلام پیر شده باشند که ایشانرا عذاب کنم بعد از آن آنحضرت گریستند سبب گریه پرسیدند فرمود
از این میگریم که حق تعالی از بندگان شرم میدارد و بندگان از او شرم نمیدارند الحاصل چنانکه حضرت کریم
متعال از موی سفید پیران کهن سال شرم میدارد که ایشانرا معذب سازد پیران نیز میباید که از عظمت
و جلال خداوند خود شرم کرده نفس پر جاهل را از اعمال ناشایست لاطایل باز آرند و قدم جرأت و جسارت
بی بعد بکریم مخالفت و نافرمانی حضرت او نگذارند زنار علایق نفسانی را گسسته آیین مسلمانی را
چنانکه باید بجان دریذیرند و شکستگی ظاهری و باطنی ایام پیری را درست بستن بر داشته هوسهای
و خواهشهای جوانی را در پایان عمر از سر نگیرند و پوشیده نیست که عمر گرامی را بلهو و لعب در باختن و شوخ
چشمی و بازیگوشی را شعار خود ساختن بعد از سن کودکی در همه اوقات عمر آدمی زشت و ناخوش است
و در ایام پیری زشت تر و ناخوشتر از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله مرویست ان الله سیبغض ابن السبعین
فی طرق ابن العشرین حاصل معنی اینکه خدای تعالی دشمن میدارد هفتاد ساله را که بطرز و طریقه بیست ساله باشد
و نیز از آن سرور صلی الله علیه و آله در خبر است که خیر شبابکم من تشبه بکهولکم و شر کهولکم من تشبه
بشبابکم ملخص معنی اینکه بهترین جوانان شما جوانیست که بطور پیران باشد و بدترین پیران شما
آنکه بطور جوانان بود اعلم زشت باشد شرب طفلانه با موی سفید شوخی از پیران بود چون عشوه
را بردی سفید واقف اسرار خواطر جل شانه در سوره شریفه فاطر فرموده که اولم نعمرکم ما یتذکر
فیه من تذکر و جاءکم النذیر خلاصه مضمون اینکه آیا عمر ندادیم شما را اینقدر که آگاه تواند شد در آن کسی که خواهد
که آگاه شود مرویست که این توبیخ و سرزنشی است هجده ساله را و بعضی گفته اند که این عتاب با
چهل سالگان است و بهر تقدیر هر گاه هجده ساله یا چهل ساله که خود را نشناخته و باصلاح حال خود
نپرداخته باشد مستوجب ملامت باشد پس حال پیر جاهلانه که هفتاد و هشتاد سال فرس نفس را در
میدان

میدان هوس جلوه داده و اصلا بفکر تدارک و بازگشت نیفتاده باشند چگونه خواهد بود اوحدی ای بر بطیع ترکی
تو هنوزه و اندر طلب عشرت جامی تو هنوزه موی سر تو بکمر گشته از توست و بخت سفید گشت و فای تو هنوزه
و در ارشاد القلوب روایت کرده که ان لله ملکا ینادی ابناء الستین عدوا انفسکم فی الموتی یعنی
بدرستی که خدای تعالی را فرشته ایست که ندا میکند که ای شصت سالگان بشمارید خود را در میان مردگان یعنی
خود را داخل مردگان دانید و بند علایق دنیا و اندیشه های باطل از خود بگسلانید و هم در کتاب
مذکور از شفیع یوم النشور صلی الله علیه و آله ماثور است که ان لله تعالی ملکا ینزل فی کل لیلة و ینادی
ابناء العشرین جدوا ابناء الثلثین لا تغرنکم الحیوة الدنیا ابناء الاربعین ماذا اعددتم للقاء
ربکم ابناء الخمسین اتاکم النذیر ابناء الستین زرع آن حصاده ابناء السبعین نودی لکم فا
اجیبوا ابناء الثمانین اتتکم الساعة و انتم غافلون محصل معنی اینکه بدرستی که خدای تعالی را فرشته
ایست که هر شب از عالم بالا فرود می آید و ندا مینماید که ای بیست سالگان بکوشید ای سی سالگان
زندگی دنیا شما را فریب ندهد ای چهل سالگان برای روزی که با خداوند خود ملاقات خواهید نمود چه مهیا
کرده اید ای پنجاه سالگان آمد شما را ترساننده تحمیل مراد پیری است چنانکه در کریمه و جاءکم النذیر بعضی گفته اند
ای شصت سالگان وقت درویدن کشته ها رسیده ممکن است که مراد از کشته اعمال باشد یا شصت سالگان بمنزله
کشتی اند که زرد و خشک گردیده و وقت درویدن آن رسیده است ای هفتاد سالگان ندا کرده اند
مر شما را پس اجابت نمایید ای هشتاد سالگان ساعت معهود موعود یعنی وقت مرگ آمد و شما
غافلان و بیخبرانید مجملا چون سراسر خیابان جوانی و گلگشت گلهای گوناگون عیش و کامرانی بسر آمد
و آوای نبرد زمان سال و ماه ببام بلند پیری که گریوه مرگ در زیر پا و سواد شهر پاکان در نظر است
برآمد کاری که در این وقت از وی سزاوار و لایق و با احوال او مناسب و موافق است تذلل و تضرع بدرگاه

آلهی است واز زلات وتقصیرات گذشته ندامت وعذر خواهی روز مرگ را عینک است همیشه در پیش نظر
داشتن وعذر چاهسار روزگار را عصا صفت قدم شماره برداشتن چون عمر گذشته خود از بیهوده کردنها
با بدامن کشیدن ومانند دست وپای خویش از بیم کرده های ناصواب بر خود لرزیدن چون گوش خود
در بر روی سخنان بیحاصل دنیا بستن ومانند گوهر دندان خویش بروز خود گریان نشستن از پیری
عاجز پر رسیدند که در دنیا چرا چه آرزو مانده است گفت چند روزی هم زیستن و بر گناهان خود
گریستن المؤلفه دیده چون شبنم برین گلزار عبرت باز کن گریه بر انجام کار خویشتن آغاز کن چشم رفت و
گوش رفت وهوش رفت عقل رفت ای دل آمد آمد مرگ چشمی باز کن استخوانت گشت چون نی ناله‌ای از دل ساز
قامت شد چنگ قانون فغان را ساز کن موی تمندی در محاسن خود موی سفیدی دید واز صبح صادق بیاض مو
نزدیکی روز سیاه مرگ بر وی روشن گردید خطاب با اقارب ودختر عموده گفت قد وهبت لکم شبابی
فهبوا لی شیبتی مراد اینکه من جوانی خود را صرف شما ساختم و آن ایام ولیالی گرامی را بالغفلت وصحبت شما در باختم
اکنون شما این چند روز پیری را بمن گذارید که در گوشه نشینم و فکر توشه خود بینم آنگاه خانه نشین وعزلت
گزین گردیده بقیه عمر را صرف بندگی نمود و گویند یکی از مستان باده پر زور جوانی پیر رعشه داری را در کمال
ناتوانی دید گفت یا شیخ البرکان تموت مراد اینکه اگر میخواهی بمیری واز رنج پیری برهی گفت ز گفت
چرا گفت برای اینکه عهد جوانی و شرور آن یعنی جهل وغروری که لازم آن میباشد گذشته و ایام پیری
و خیرات آن یعنی نیکی را امید کردنش که در اینوقت آدمی را بهم میرسد مانده است و من هرگاه می نشینم
ذکر خدا میکنم هر وقت بر میخیزم بشکر او قیام مینمایم باین دو صفت خود را شاد دارم و آن را از مغتنمات
میشمارم المؤلفه ریحت برخاک هوس صاف شراب زندگی شاید این ته جرعه فردا سنگ روسازد مراد از فقره
اینکه آدمی در اینوقت که میباید گرد تمام گشتگی و وارستگی باشد سرا پا پیوستگی و دلبستگی میباشد و درین فصل

که بیخ حرص

که بیخ حرص و شهوت را از زمین طبیعت باید کند تخم هوسها و آرزوها در ان میباشد چنانکه برگزیده پیر
وجوان ونور دیده پیر جهان اعنی حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله فرموده اند که یهرم ابن آدم و تشب
فیه خصلتان الحرص و الامل یعنی فرزند آدم پیر میشود دو صفت دارد جوان میگردد یکی حرص و دیگری
امل که بیچاره بد عقل در این وقت از روزن آینه نور باید دید از شکست کهنه سرای هفتاد هشتاد ساله
بدن درست مطلع نگه باید دمید اند که وقت انجام باید لست نه جمع کردن واز ان و این تراشیدن و روش
فرستادن احمال واثقالست نه بر سر گور رفتن گذاشتن املاک واموال زمان از عالم رمیدنست نه از پی مظالم
دویدن هنگام دل از خود برداشتن است نه در طلب دنیا جان بر سر گذاشتن چه اکابر گفته اند کما الهرم دهلیز
العدم یعنی پیری دالان سرای نیستی است که چون آدمی بدالان نهاد یکدو گام دیگر داخل آن سرا در برابر آن
[illegible] پس در چنین وقتی تنگ نفسی و چشم زندگانی در کار نیستها کاهلی و درنگ نباید نمود و برای
سرانجام توشه ضروری در آن پیوسته پای همه تن دست باید و با آن بدو چشم کوشش سراپا چشم و گوش
باید بود المؤلفه با نفس کافر دست پاتا دست پا داری تو اما ای خوی آزاد است پا بهر فنا داری سر
چشم باید شد لکن چون تیغ با دامت درین پیری که چشم دستگیری از عصا داری هلالست انز
مان خواب فراغت بر تو گذر رفتن تو آن کاروان عمر بیگی طی واداره حضرت بیگانه بیمثل و نظیر
و غمخوار صغیر و کبیر جل شانه بفضل و کرم بیمنتهای خود همه کودکان را از عهد خرد برفرد ارشاد
جمله جوانان را از مستی هوشیار و دعا قه کهولت را از خواب غفلت بیدار و کافه شیوخ از بند حرص
و امل رستگاری کرامت نماید و همگنان را بعون عنایت بینهایت خویش دل سرد ز ندانهای دنیای سرگرم ساختها
رفته از جهالت و بطالت دنیا و ندامت و خجالت عقبی فطنت فرماید مطلب پنجم
در ذکر مصارف عمر بر سبیل تفصیل یعنی بیان امری چند که آدمی را پیوسته مشغول آنها باید بود

از نقد زندگانی آنچه روز بروز و ساعت بساعت از خزانه کرم سبحانی بوصول رسد صرف آنها باید نمود
برادران دقیق یاب خداوندان فهم و ذکا و هوشمندان براه و رسم سخن آشنا معروض میدارد که این چند مطلب
که از کارخانه توفیق جناب الهی تشریف اتمام پوشید و ذمه قلم صدق رقم از دین وعده آنها فارغ گردید در حقیقت
تمهیدی چند بود برای این مطلب که اکنون در پیش است چه از آنها اولاً بظهور رسید و معلوم گردید که زندگی
چه قدر عزیز و پربهاست و ثانیاً اینکه چه مقدار سبکخیز و کم بقاست و ثالثاً اینکه آدمی را بتوسط یادگرد
همیشه متذکر اعتباری آن باید بود رابعاً اینکه فصول و اوقات آنرا از تضییع و تلف نگاه داشته
در مصارف شایسته صرف باید نمود بعد از تحریر این مطالب و تذکر این مراتب چون هر کس را فرورست
که آن مصارف را با فضل و ثواب و حدود و آداب هر یک چنانچه باید داند تا کمر شوق بر میان جان
بسته در بندر دنیا نقد فرصت را از روی خبرت بخرید متاع سعادات ادراک آنها رساند لهذا
دلال چرب زبان سودا بهم رسان خامه بیان از هر جنس آن امتعه نفیسه و از هر قسم آن دسته
از فرائد کتب معتبره احادیث ائمه طاهرین و از نتیجه مصنفات متقدمین و متأخرین بر پیشگاه
این اوراق برآورده در نظر خریداران مشتاق جلوه میدهد تا هر که را توفیق مساعدت و اقبال یاری
نماید با نقد حیات از دل جان بخریداری قیام فرماید و چون انواع و اقسام آن بیش از آنست که همگی در
تنگنای این باب تواند گنجید از آنجمله چهارده قسم که اهم است بپیش نهاد خواطر فاتر میسازد و این مطالب را
بچهارده مجلس مطابق فصل آخر باب اول مرتب گردانیده در هر مجلس انشاء الله تعالی بذکر قسمی از آن
میپردازد امیدواری از فضل و عنایت حضرت باری عز اسمه آنست که این فرو مایه و تنک مایه را در اداء
حق هر مقام یاری و در طی این طریق عمیق از هر گونه لغزشی نگهداری فرماید حسبی الله و نعم الوکیل
نعم المولی و نعم النصیر **مجلس اول** در تحریص بر طلب علوم دینیه و کسب معارف یقینیه که افضل مصارف

زندگانیست

زندگانیست و اجر و مثوبات جاودانه و در این مجلس چند مقصد است **مقصد اول** در ذکر وجوب طلب
علم دین و بیان احتیاج بآن بر جاهلان عامی سوختگان آتش خامی که اهل طغیان طریق تحصیل علوم
و کم بختان از نعمت فضیلت آن محروم نرسیدگان منزل رسیدگی و نفهمیدگان فهم فهمیدگی
طفل خویان بازیچه این جهانی و گریزپایان مکتب حق شناسی و خدا دانی که با چندین ذوق خود
از آنکه بغیر بیانند از قبای زیبای دانش تن در داده اند و با اینهمه دعوی آزادگی و خودسری بطوق
ننگ بی کمالی و بیهنری گردن نهاده همواره همت بر خور و خواب و تحصیل مال و اسباب میگمارند و
پیوسته سر بر سر طعام و شراب و قدم بر قدم بهایم و دواب میگذارند لذت در نهادشان همین خوردن
و خفتن است و صحبت باعتقادشان منحصر در مزخرف و بیهوده گفتن با گوش هوش هرگز در شاهراه
معرفت بدست نیاورند و با چراغ شعور همیشه در تاریکی نادانی بسر میبرند مخفی نماند که علم دین عمارت
بندگی و عبادت را بمنزله اساس است و سرای جنت فزای اشیا جناب الهی را بمنزله کرباس بی حصول
آن قصر طاعت را باوج قبول نمیتوان افراشت و بدون دخول در آن قدم در بارگاه قرب حق نمیتوان
گذاشت چه گردن هر کار را گرفتن دانستن آن در کار است و طالب هر مقصدی را از سراغ طریق آن ناچار
و هر گاه اعمال و اشغال جزئیه چون نجاری و حدادی و کرباس کردی باستادی محتاج باشند و نتیجه و مهلکه
در آموختن آن بی علاج کلاه دوزی با معرفت آن سر نگیرد و نقاشی بدون تعلیم صورت نپذیرد در این
کار عظیم بزرگوار یعنی بندگی جناب آفریدگار که مردان مرد در آن درمانده و در طی طریق آن بجز خوی خجلت
از جبین نیفشانده اند بی معرفت الهی و علم بآداب عبودیت آن درگاه بنحوی که او پسندد چگونه صورت
میبندد و جمعی که بی بدرقه معرفت و توشه علم طریق میسپارند و با کوری جهل و نادانی قدم براه باریک
شرع و بندگی جناب سبحانی میگذارند از جمله کسانی اند که صاحب دین حنیف و بستان تکلیف حضرت

اقدس نبوی صلی الله علیه و آله مذمت ایشان نموده و بزبان وحی ترجمان در بارهٔ ایشان فرموده
که من عمل علی غیر علم کان ما یفسد اکثر مما یصلح حاصل معنی اینکه کسی که عمل بی علم کند آنچه فاسد و تباه
میسازد بیشتر از آنست که اصلاح مینماید و مرشد خلایق بهدایت حضرت شاه ولایت
علیه الصلوة والسلام نیز از این جماعت شکایت کرده فرموده است که قطع ظهری رجلان
من الدنیا رجل عالم اللسان فاسق و رجل جاهل القلب عابد ناسک هذا یصد بلسانه
عن فسقه وهذا بنسکه عن جهله فاتقوا الفاسق من العلماء والجاهل من المتعبدین
اولئک فتنة کل مفتون ملخص معنی مضمون اینکه دو کس از اهل دنیا پشت مرا بریدند یکی
مردی که بزبان عالم و باحکام دین ناطق باشد و خود بمقتضای آن عمل نکرده باشد و فاسق بود دوم
مردی که بدل جاهل است و از علم و آداب شریعت خبر ندارد و بی بصیرت طریق عمل و عبادت
میسپارد و آن یکی منع میکند و دفع مینماید بزبان ملامت خلق را از فسق خود یعنی چون
مردمان ویرا با آن علم و دانش میبینند که ارتکاب فسوق میکند قبح آن در نظر ایشان
بر طرف میشود و این یکی دفع مینماید بعبادت خود نقص و لوم را از جهل خود یعنی چون عبادت اورا
با آن جهل و نادانی مشاهده میکنند نقص جهل و قبح آن در نظرها هموار میگردد پس بترسید
و بپرهیزید از فاسق علما و جاهل اهل عبادت این جماعت سبب گمراهی خلق اند و از جناب مستطاب
جعفری علیه السلام در کتاب کافی در مذمت این قوم چنانچه ماثور است که العامل علی غیر
بصیرة کالسائر علی غیر الطریق لا یزیده سرعة السیر الا بعداً خلاصه معنی اینکه عبادت
کننده بی بصیرت و علم بحدود و آداب آن چون راه رویست که بر غیر راه مقصد خود میرفته
باشد که چندان که تندتر میرود دوراز مقصد دورتر میگردد و بر طبق این روایاتست حکایت

آن دو برادر

آن دو برادر که در زمان پیش بودند یکی عالم که بقدر علم عمل مینمود و دیگری جاهل که بطریق زهد و عبادت
بقدم سعی میپیمود و پیوسته بر سر این دو حالت میان ایشان منافرت میبود تا آنکه مدتی از هم جدا
گردیدند و بعد از آن که بهم رسیدند برادر زاهد یکچشم خود بسته بود برادر عالم از سبب آن استفسار کرد گفت
برای آن بسته ام که دنیا را بیکچشم بینم و از آن مرا ثواب باشد برادر عالم گفت در این خطا کرده چرا گر چنین بایستی
خدای تعالی ترا دو چشم ندادی اکنون مرا خبر ده که در وقت وضوی نماز چشم خود میشستی یا نه گفت
نه و لیکن دست بر روی این چشم که بر چشم بسته ام میمالیدم گفت چند گاهست که چنین کرده گفت چهل سال
باکم بیش گفت نمازهای خود را که در این مدت بجا آورده وضوی گذارده اعاده کن و نیز از مناسبات این مقام حکایت
مرویست که در زمان حضرت امام همام جعفر بن محمد صادق علیه السلام بود و عوام و جهال بسیار تعظیم او مینمودند
و بمحامد خصال ویرا میستودند چندانکه آنحضرت را خواهش ملاقات در خاطر مبارک بهم رسید تا آنکه در موضعی
اورا دید که خلقی از عوام بر گرد وی جمع گشته بودند آنحضرت در گوشه ایستاده روی انور خود را پوشید که ویرا
نشناسند و در ایشان نظاره میفرمود آن مرد حیله سازیها و روباه بازیها میکرد و آن قوم را بدام فریب خود
در می آورد تا آنکه از ایشان جدا شد و رفت و آن جماعت عوام نیز متفرق گردیده از پی کار خود رفتند حضرت
امام علیه السلام از دنبال وی میرفت و آن مرد هیچ درنگ نمیکرد تا بخبازی رسید و ویرا غافل کرده دو گرده نان
از دکان وی دزدیده از آنجا درگذشته بشخصی رسید که انار داشت او را نیز غافل ساخته دو انار بدزدی از نزد
وی برداشت و آنحضرت از آن حرکتها متعجب میبود همچنان بر اثر وی میرفت تا گذارش به بیماری افتاد آن
دو گرده و دو انار را پیش وی نهاد و رفت تا در بیرون شهر به بقعهٔ رسید و در آنجا ساکن گردید آن جناب
پیش رفته با وی تکلم نمود و این مضمون ادا فرمود که ای بندهٔ خدا هر آینه من وصف ترا شنیدم و خواهان
ملاقات تو گردیدم پس با تو ملاقات کردم و لیکن دیدم از تو چیزی که دل مرا مشغول ساخته یعنی از فکر آن

فارغ نمیکردم و من ترا از آن میپرسم تا آن از دل زایل شود گفت آن چیست حضرت امام علیه السلام آنچه
دیده بود تقریر فرمود آنمرد گفت تو کیستی فرمود مردیم از فرزندان آدم از امت محمد صلی الله علیه و آله
دیگر باره مبالغه کرده گفت بگو کیستی تو فرمود مردیم از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت از کدام
شهری فرمود مدینه گفت شاید تو جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام باشی فرمود آری
گفت سودی ندارد ترا شرف اصل تو با جهل تو باینچیزی که شرف یافته بآن و ترک علم جد و پدر خود تا انکار نکنی
و مذمت ننمائی چیزیرا که باید فاعل آنرا ستود فرمود چیست آن یعنی آنچه اسناد جهل آن بمن
کردی کدامست گفت قرآن فرمود چه چیزست در قرآن که من بآن جاهلم گفت قول خدای عز و جل
که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها ملخص معنی اینکه
هرکس که کار نیک کند پس مر او راست ده مثل آن و هرکه کار بدی کند پس جزا داده نمیشود مگر یک مثل آن و من
چون دو کرده و دو نار را دزدیدم چهار گناه شد و چون آنها را تصدق نمودم چهل حسنه شد چهار حسنه از آنجمله
بازای آن چهار گناه کم شد سی و شش حسنه دیگر برای من ماند آنحضرت فرمودند ثکلتک امک یعنی مادرت
بر کت نشیند تو جاهلی بکتاب خدا یا نشنیده که خدای عز و جل میفرماید که انما یتقبل الله من المتقین
یعنی انیست و جز این نیست که قبول میکند خدای از متقیان بدرستیکه تو وقتیکه دو کرده دزدیدی دو گناه
شد و چون دو نار دزدیدی آن نیز دو گناه شد و وقتیکه آنها را بغیر صاحب دادی بامر صاحب آنها چهار گناه
دیگر بر آن چهار گناه افزودی نه چهل حسنه و این حکایت از روایتی استخراج شده که در تفسیر حضرت امام
حسن عسکری علیه السلام از حضرت امام ابو عبدالله جعفر صادق علیه السلام منقولست و بعد از نقل این
حکایت آنجناب فرمودند که بمثل هذا التأویل القبیح المستکره یضلون و یضلون یعنی مردمان
بمثل این تاویل زشت ناخوش خود گمراه میشوند و دیگرانرا نیز گمراه میکنند الحاصل بپهادی علم بوادی

عمل افتادن

عمل افتادن و خود سر پای براه بندد که نهادن منت چنین عاطفهای رسود منیع اینگونه فضل الهی
عظمی میکرد پس کافه عباد را که بصنوف عبادات مکلف و بتشریف این کرامت مشرف اند باید
که در تحصیل علوم دینیه و بذل جهد در آن خود را بهیچوجه معاف ندارند و بچراغ دانش فروز معرفت
پای سعی بر تحت اقامت آن ننگذارند او هوی علم بالست مرغ جانت را ه بر سپهر آن بر ز و ابر راه
دل به علم چشم به فورست ه مردمان زمردی تورست ه نیست آب حیات جز دانش ه نیست باب
نجات جز دانش ه دین بدانش بلند نام شود ه دین با علم که تمام شود ه از قلزم مواج علوم
و هادی منهاج آداب و رسوم اعنی حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله در کافه مرویست
که طلب العلم فریضة علی کل مسلم الا ان الله یحب بغاة العلم و حاصل معنی اینکه طلب علم
بر هر مسلمی فرضست که بترک آن معذب و معاقب میگردد آگاه باشید که بدرستی خدا تعالی
دوست میدارد طالبان علم را و نیز در کافه از سر کرده افاضل و اکارم و سرچشمه انهار معالم
امیر المومنین علیه السلام منقولست که ایها الناس اعلموا ان کمال الدین طلب العلم و العمل
به الا و ان طلب العلم اوجب علیکم من طلب المال ان المال مقسوم مضمون لکم قد قسمه
عادل بینکم و ضمنه و سیفی به والعلم مخزون عند اهله و قد امرتم بطلبه من اهله
فاطلبوه ملخص معنی اینکه ای مردمان بدانید که کمال دین طلب علم و عمل بآنست
و آگاه باشید که طلب علم بر شما واجب تر و لازم ترست از طلب مال مال را خداوند عادل
در میان شما قسمت نموده و برای هر یک آنچه میباید مقرر فرموده و برای شما ضامن گردیده
که آنرا بشما واصل سازد و عنقریب بآن وفا مینماید و علم نزد اهلش یعنی علما مخزون
و مضبوط است و بتحقیق که شما مامور گشته اید بطلب آن از ایشان پس طلب کنید آنرا

وذکر آن نام زنگ از دل زدا نور امونه ایمان بر دلش تافت و دوستی سید لولاک در خواطر
حق بین بر پا کس قرار و رسوخ یافت تا از غلبه شوق کار بجایی رسید که خورد و خواب میدید بروی
گوارا نمیکردید چون بمنزل خود عود نمود کتابی یافت نوشته دید که از سقف خانه آویخته بود از مادر سؤال
نمود که این نوشته چیست مادر گفت ای روزبه چون از عید باز گشتیم این نوشته را آویخته دیدیم بیش
بیشتر نبود و من بر حقیقت آن اطلاع ندارم پس تو نزدیک این مکان مرو که پدرت ترا میکشد
سلمان صبر کرد تا شب در آمد و پدر و مادرش خفتند آنگاه برخواسته آن نوشته را برگرفت و خواند
و آن عهدنامه بود با آدم مشتمل بر ذکر حضرت اشرف محمدی و بعضی از اوصاف نبوت و فضایل آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلمان قبل از خواندن آن کتاب بزبان عربی عارف نبود و خدای تعالی از آنروز
باز فهمیدن آنرا بوی کرامت فرمود القصه سلمان از خواندن آن عهدنامه بیهوش گشته آتش شوقش
از آن سر کشیدن و گلشن حسن اعتقادش بالیدن گرفت پدر و مادرش بران اطلاع یافتن
و ویرا گرفته در چاهی عمیق انداختند و گفتند از این عقیده برگرد و گرنه ترا بقتل میرسانیم
سلمان گفت هرچه خواهید بکنید که دوستی محمد از سینه من نمیرود مدتی در آن چاه محبوس
بود و بقرصی چند که گاهی بوی میدادند تعیش مینمود تا آنکه مدت حبس دور و دراز کشید پس
دست استغاثه بر حبل المتین دعا که مستمسک افتادگان چاه سار هرگونه مصیبت و بلاست
زده گفت یا رب بالحق حبیبت محمد و وصیه الذی تحقق وسیلة عجل فرجی و ارحمنی
مما انا فیه محصل مضمون آنکه خداوندا بدرستی که تو محمد را جانشین او محبوب من ساخته
محمد و ستهای ایشان را در دل من انداخته پس بحق منزلت و مرتبت ایشان ... مرا فرج و گشایش
و از این محنت راحت و آسایش کرامت فرما گفته این دعا بر کنگره عرش اجابت نیکو گشته

شخصی

شخص سفیدپوشی در قعر آن چاه نزد وی آمده گفت برخیز ای روزبه و دست سلمان گرفته او را
بآن صومعه رسانید سلمان چون بآن مقام رسید بلبل ناطقه را بر شاخ زبان بنغمه اشهد ان لا اله
الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمد حبیب الله مترنم گردانید دیرانی از بالای دیر بروی مشرف گشته
گفت تو روزبهی گفت آری گفت بالا بیا و ویرا بدیر در آورده دو سال تمام آنجا بود و خدمت دیرانی
مینمود تا آنکه بوستان هستی دیرانی بانقطاع آب زندگانی روی نهاد و نخل بقایش
بارگذار سیل فنا از پا در افتاد در وقت احتضار سلمان گفت مرا بکه میگذاری گفت کسی
که بمقاله من قائل باشد نمیشناسم مگر راهبی در انطاکیه پس چون با و ملاقات کنی از من ویرا سلام
رسان و این لوح را باو تسلیم کن و لوحی بسلمان داد و چون وفات یافت سلمان بتغسیل و تکفین
وی پرداخته مدفونش گردانید و از آنجا روان گشته خود را بانطاکیه رسانید و همچنان نزدیک صومعه
آن راهب بگفتار این کلمات گویا گردید که اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان
محمدا حبیب الله دیرانی از فراز آن دیر بروی مشرف گشته پرسید که تو روزبهی گفت آری ویرا بدیر
درآورده دو سالی دیگر خدمت او نمود تا آنکه او را نیز وفات رسید سلمان گفت مرا بکه میگذاری
گفت کسی را نمیشناسم که آنچه من میگویم گوید مگر راهبی در اسکندریه پس نزد او رو و از من او را
سلام رسان و این لوح را بوی ده و چون وفات نمود سلمان بدستور غسل داده کفن و دفن کرد و آن
لوح را برگرفته رو باسکندریه آورد و بصومعه راهب رفته همچنان این کلمات بر زبان جاری
ساخت که اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمد رسول الله حبیبه او نیز از دیر بروی مشرف گشته
پرسید که تو روزبهی گفت آری او را ببالا برده دو سال کامل دیگر بخدمت او اشتغال نمود و چون
او را نیز وقت رحیل شد سلمان گفت مرا بکه میگذاری گفت در دنیا کسی را نمیشناسم که بمقاله من قائل باشد

دو وقت آن شده که محمد ابن عبد الله بن عبد المطلب متولد گردد پس اگر او را دریابی از من سلام رسان و لوح
بوی ده القصه سلمان بعد از تجهیز وی لوح را برداشته از آنجا برآمد و با جمعی رفیق شد و ایشانرا گفت
ای قوم شما خورد و آشامیدنی مرا کفایت کنید تا من خدمت شما را کفایت نمایم قبول کردند پس چون
وقت اکل ایشان شد گوسفندی را بستند و چندان زدند که بمرد آنگاه بعضی از آنرا کباب و پاره را بریان
کردند و سلمانرا نیز بخوردن آن تکلیف نمودند سلمان از آن امتناع نموده گفت من پسر دیرانیم
دیرانیان گوشت نمیخورند آن گروه بدبخت را آن گفتار سخت آمده و برا زدند نزدیک شد که هلاکش
سازند یکی گفت دست از و بدارید تا شراب شما حاضر شود او از آن نخواهد آشامید معهذا نیز چون
شراب بخورد آنگاه با وی هر چه خواهید کنید و چون شراب حاضر شد او را بشرب آن تکلیف نمودند
گفت من پسری دیرانیم و دیرانیان شرب خمر نمینمایند پس او را بستند و قصد کشتن وی کردند
سلمان گفت ای قوم مرا مزنید و مکشید که من اقرار بندگی شما میکنم القصه اقرار بندگی یکی
از ایشان کرده آنکس او را از آن جمع بیرون برد و بمرد یهودی بسیصد درهم فروخت یهودی
از قصه وی استفسار نمود سلمان سرگذشت خود را بر طبق اظهار نهاده گفت مرا گناهی
نیست غیر اینکه محمد و وصی او را دوست داشته ام یهودی گفت من ترا و محمد را دشمن میدارم
آنگاه سلمانرا از خانه بیرون آورده ریگ بسیاری در در خانه وی بود گفت ای روزبه
اگر تا صبح این ریگ را بالتمام ازین موضع برنداشته باشی هر آئینه ترا بقتل میرسانم
سلمان رضی الله عنه آنشب ناچار بصعوبت آن کار تن در داده ریگ میکشید
تا آنکه طاقتش طاق گردید پس دست بسوی آسمان برداشته بمهمان دعا که گزارش یافت
زبان گشود و نجات خود را از قبله حاجات مسئلت نمود حضرت مرسل الریاح بادی

برانگیخت

برانگیخت که آن ریگ را از آن مکان برکنده بمکانی که یهودی گفته بود ریخت چون صبح شد یهودی
دید که آن ریگ بالتمام از آنجا نقل شده گفت ای روزبه تو ساحر بوده و من نمیدانستم هر آئینه
ترا ازین ده اخراج میکنم که مبادا مردم را بسحر هلاک گردانی پس وی را از انجا بیرون کرده بزنی سلیمه
فروخت آن زن سلمانرا بسیار رعایت داشت و او را باغی بود آنرا بوی گذاشت که از آن
آنچه خواهد خورد و بخشد و صدقه نماید القصه سلمان مدتی برحسب مشیت سبحانی در ان باغ
مانده پیوسته دیدهٔ آرزویش در جستجوی گوهر مقصود بهر سو میدوید و شب دیجور زمان
فطرت را در انتظار طلوع آفتاب عالمتاب وجود محمدی میگذرانید تا آنکه روزی هفت
نفر دید که می آمدند ابری برایشان سایه افکنده تا داخل باغ شدند آن ابر همچنان با ایشان
حرکت میکرد و می آمد سلمان از آن علامت دریافت که میباید پیغمبری در میان ایشان
باشد و آن هفت نفر یکی جناب اشرف سید انبیا بود و دیگری حضرت علی مرتضی و دیگر ابوذر
و مقداد و عقیل بن ابی طالب و حمزة بن عبد المطلب و زید بن حارثه پس ایشان خرمای
زبون آن نخلستان تناول میکردند و سید عالم و آن بهترین ثمر شجر وجود آدم میفرمود
که کلوا الحشف ولا تفسدوا علی القوم شیئا حاصل معنی اینکه خرمای زبون بخورید و بر صاحبان باغ
زیان مرسانید سلمان چون آن دید طبقی رطب برداشت و آورده نزد آن صدرنشین مهمانسرای وجود
گذاشت و گفت این صدقه است و با خود اندیشید که اگر در میان ایشان پیغمبری هست صدقه نخواهد خورد
و بدین نشان راه بآن گنج پنهان خواهم برد پس حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله فرمود بخورید
و خود از آن میل نفرمود و جناب مستطاب امیر المؤمنین و عقیل و حمزه نیز بدستور از آن امساک
نمودند سلمان با خود گفت این یک نشان پیغمبری پس رفته طبقی دیگر از رطب سامان داد و آورده

پیش آنسرور نهاد و گفت این هدیه است آنحضرت دست مبارک دراز کرده فرمود بسم الله بخورید پس اهلی
دست دراز نمودند و ازان اکل فرمودند سلمان با خود گفت این نشان دیگر بعد ازان سلمان بر قفای آن
پشت و پناه امت برگزیده میخواست که خاتم نبوت را که آن از علامات آن مهر سپهر فتوت بود معلوم گرداند
و صفحهٔ حسن عقیدت خود را با آن مهر انور رساند سرور عالمیان مکنون خاطر سلمان را دانسته فرمود
ای روزبه خاتم نبوت را میطلبی گفت آری آنحضرت کتف مبارک را گشود و مهر نبوت را نمایان نمود
سلمان را از دیدن آن نشان رسالت آن والا نشان چنانکه باید خاطر نشان گردید و گواهی وکتفی
با آیهٔ تمجید محمد رسول الله در صفحهٔ صحیفهٔ وجود حضرت ختمی پناه با آن مهر خدائی نزد وی بثبوت رسیده
در قدم آنحضرت افتاد و پای مبارکش را بوسه میداد آنجناب میفرمودند ای روزبه نزد این زن رو بگو
که محمد بن عبدالله میگوید که این غلام یعنی سلمان را بما میفروشی سلمان این پیغام باو رسانید زن گفت
نمیفروشم مگر بچهار صد نخلهٔ خرما که دویست آن نخل خرمای زرد باشد و دویست آن خرمای سرخ چون این جواب
بعرض آنجناب رسید فرمود برخیز یا علی و این استخوانهای خرما را همگی جمع کن آنگاه آنها را برگرفته کاشت
و امیر المؤمنین را فرمود تا آنها را آب داشت هنوز با آخر نرسیده بود که نخلها رسته نشو و نما یافتند و شاخ در شاخ
بافتند پس سلمان را نزد آن زن فرستاد که نخلات خود را تصرف کن غلام را تسلیم نما چون این پیغام بزن
رسید بیرون آمده آن نخلات را دید و گفت ترا بمحمد نمیفروشم مگر بچهار صد نخله که همهٔ آنها زرد باشند پس
جبرئیل علیه السلام نازل گشته بالهای خود را بآن نخلها مالید و تمام آنها زرد گردید آنحضرت دیگر باره
سلمان را فرستاد آن پیغام را داد آن زن بدبخت دل سخت را با آب دیدن معجزه چنان نخل ایمان
از زمین دل سر نکشید و کام جانش از رطب اقرار بر رسالت حضرت سید اخیار شیرین نگردید و گفت
بخدا سوگند که یک نخله از این نخلها نزد من از محمد و از تو بهتر است و محبوبتر است سلمان گفت بخدا قسم

که نزد من

که نزد من نیز یک روز با محمد بودن بهتر و محبوبتر است از تو و از هر چه تو داری یعنی از مال و ملک القصه خواجه
عالم صلی الله علیه و آله آن بختیار فرخ فال بلند اقبال را خریده بتاج وهاج سعادت غلامی خود سرفرازی داد و آنگاه
ربقهٔ بندگی از رقبهٔ آن آزاد نخل بوستان فرخنده کی برداشته و ویرا سلمان نام نهاد و پوشیده نماند که علما
و مورخین قصهٔ سلمان را رضی الله عنه مختلف ذکر نموده اند و طریق بیان آنرا بانواع اقلام هر کدام بر روشی
پیموده و آنچه تحریر پذیرفت بر طبق روایتی است که شیخ صدوق رحمه الله در کتاب شریف اکمال الدین ایراد
فرموده است الحاصل مردان مرد و صاحبان درد راه جست و جوی دین را چنین سلوک داشته و در طریق
طلب انهمه رنج و تعب بر جان خود گذاشته اند تا خود را بسر منزل تحقیق رسانند و از سرگردانی بیابان جهل
و نادانی رهانند در سودای این کار از شهر و دیار بیزار تعلق کرده اند و برای جلای آئینهٔ باطن جلای
وطن نموده خود را بغربت ها فکنده سواد شام غربت را سرمهٔ دیدهٔ بصیرت ساخته اند و بپرتو شمع رجاست
افروختن چراغ معرفت مالش ریاضات اسفار میکشیده اند و قوی کم بخت با خرد و جمعی با کمال عقیده
در یک شهر و بلد از خانهای خود تا در خانهٔ علمی قدم نا زحمت ندارند و تحقیق مسائل دینیه حتی احکام طهارت
و نماز را که هر شبانه روز چند بار بآن مأمورند بقدر سهلترین امری از امور دنیا ضرور نمیشمارند که
دماغ جیفه مال که دماغ آن دارند که از گلزار معرفت بوئی برند و شنگ داغان حسن ساخته گنده
بپیر دنیا را کجا بخواطر میرسد که بجنس خداداد خوبان دلکش معانی بنظر خریداری نگرند ع کتاب تو ذوق لعل
خوبان را چه دانی ه تو شور این نمکدان را چه دانی ه ترا نشکسته در پا نوک خاری ه عیار نیک مژگان را چه دانی ه
ترا با اطلس و تخمی بود کار ه قماش گلعذاران را چه دانی ه تو در آئینه محوی چون سکندر ه مقام آب
حیوان را چه دانی ه شنیدستی ز دست تو چیزی ه تو حال خاک بیزان را چه دانی ه ترا در دل طلب از جان بریده ه
نشاط پای کوبان را چه دانی ه تو در صید مگس چون عنکبوتی ه شکار شیرمردان را چه دانی ه دیگر از جملهٔ حکایات

که مذاکرات آن علیلان مرض گشتند باد دردین دوا و سرگشتگان بیابان جهل را بطریق طلب رهنما میتوان شد

حکایت ابو سعید غانم هندیست که شیخ کلینی رحمه الله در کتاب شریف کافی ذکر نموده و حاصل مضمون
آن اینست که ابو سعید مذکور گفت که در هند در شهری که معروفست بکشمیر داخل بودم و یاران
من چهل مرد بودند که جملگی قراءت کتب اربعه توراة و انجیل و زبور و صحف ابراهیم مینمودند
و در دولت رائت پادشاه بر کرسیها می نشستند و ما در میان مردم قضا میکردیم و احکام
دین ایشان را بایشان می آموختیم و در حلال و حرام فتوی میدادیم و مردمان و پادشاه از رعیت
بما باز گشت داشتند وقتی باهم ذکر پیغمبر خدا یعنی حضرت اقدس محمدی صلی الله علیه و آله کردیم پس
گفتیم که این پیغمبری در کتابها مذکورست کار او بر ما مخفی مانده و بر ما واجبست که احوال او را
تفحص و آثار او را طلب کنیم و رایها بدین متفق گردید که من طریق سیاحت پیمایم و دیار
بهر بار جست جوی آثار او نمایم الغرض از کشمیر بیرون رفتم و مال بسیاری با خود داشتم پس دوازده
ماه سیر کردم و گردیدم تا نزدیک کابل رسیدم قومی از ترک برآمدند و بر سر راه آمدند و مال مرا
گرفته زخمهای شدید بر من زدند و تا کابل مرا تعاقب کردند و پادشاه کابل را چون بر خبر من
اطلاع افتاد مرا ببلخ فرستاد و حاکم بلخ خود داود بن العباس بن ابی سود بوده چون خبر من
باو رسید و بر اراده من واقف گردید که من از هند بطلب دین بیرون آمده ام و زبان فارسی
آموخته با علما و اصحاب کلام مباحثه کرده ام کس فرستاده مرا بمجلس خود احضار نمود
و علما را بر من جمع فرمود با من مناظره کردند و من ایشان را اعلام نمودم که من از شهر خود
برآمده ام تا طلب پیغمبری نمایم که وصف او را در کتابها یافته ام داود بن عباس گفت
که پیغمبری که صفت او را در کتبها دیده کیست و نام او چیست گفتم نام او محمد است گفت

او پیغمبر ما

او پیغمبر ماست پس از شرایع احکام دین او سؤال کردم مرا از آنها اعلام نمودند گفتم من میدانم
که محمد پیغمبرست اما معلوم من نیست که او محمدیست که شما وصف میکنید یا نه پس مرا اعلام کنید
که او کجاست تا پیش او روم از علامات و دلالاتی که نزد من است و ازو سؤال کنم اگر همان باشد
که من میجویم ایمان آورده طریق اذعان وی پویم گفتند او علیه السلام از دنیا رفته است گفتم وصی
جانشین او کیست گفتند ابو بکر گفتم او کنیت اوست نامش چیست گفتند عبدالله بن عثمان نسبش را
بر گفتند از قریش است گفتم او را با محمد پیغمبر تا چه نسبت و قرابت است نسبتش را گفتند گفتم
این آن پیغمبر نیست که من میجویم آنکه من میجویم خلیفه او برادر اوست در دین و پسر عم اوست
در نسب و شوهر دختر او و پدر فرزندان اوست و این پیغمبر را ذریتی در روی زمین نیست غیر اولاد
آنمرد که جانشین اوست چون این سخن از من شنیدند از جای در آمده با من شوریدند و گفتند
ایها الامیر این از شرک برآمده بکفر در آمد خون او حلالست گفتم ای قوم من مردیم و دینی دارم
و دست از دین خود بر نمیدارم تا آنکه دینی از دین خود قوی تر ببینم من صفت این پیغمبر را در کتابها که خدای
تعالی بانبیاء خود فرو فرستاده است یافته ام و برای همین از بلاد هند و از عزت و منزلتی که داشتم برآمده ام
که جست و جوی او نمایم و این شخصی که شما ذکر او کردید چون تفحص احوال او کردیم بنعوت و اوصاف
او را از شما پرسیدیم آن پیغمبر نبود که وصف او در کتابها شده پس آن قوم دست از من باز داشتند و خبر بانها
و در قتل من خوض نگذاشتند و عامل کس فرستاده مردی را که حسین بن اسکیب میگفتند طلبید و او را گفت که با این مرد
هندی مناظره و مباحثه کن حسین گفت اصلحک الله نزد تو فقها و علما هستند ایشان بمناظره او داناترند
و بطریق او بینا ترند گفت با او مناظره کن چنانکه ترا میگویم و باید که او را بخلوت بری و با او
طریق ملاطفت و ملایمت سپری القصه بعد از آنکه با حسین ابن اسکیب گفتگو کردم گفت

گفت آنکسی که طالب او هستی پیغمبر است که این جماعت وصف او نموده‌اند ولیکن در نسب خلیفه‌ای
غلط کرده‌اند و نه چنان است که ایشان گفته‌اند بلکه محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است و وصی او علی
ابن ابی طالب بن عبدالمطلب است و او شوهر فاطمه دختر محمد است و پدر حسن و حسین سبط دو نوا
ده محمد اند ابوسعید غانم گوید که چون این سخن شنیدم گفتم الله اکبر این همان کسی است که من در طلب
او بودم پس بازگشته نزد داود بن عباس رفتم و گفتم ایها الامیر آنچه میطلبیدم یافتم اشهد ان لا
اله الا الله و ان محمد رسول الله پس وی با من نیکوئی و صله نمود و حسین ابن السکیب را بتفقد من
سفارش فرمود و من نزد حسین مذکور رفتم تا با وی انس گرفتم و آنچه محتاج بآن بودم از نماز و روزه
و فرایض از او آموختم پس با او گفتم که ما در کتابهای خود خوانده‌ایم که محمد علیه السلام خاتم پیغمبران است
که بعد از او پیغمبری نیست و امر یعنی فرمان فرمای از جانب خالق و ریاست عامه خلایق بعد از او با وصی
و وارث و جانشین او است و بعد از آن وصی نیز با وصی او است و همچنین لایزال این امر در اعقاب
دال ایشان جاریست تا دنیا منقضی گردد پس گفتم وصی وصی محمد کیست گفت حسن و بعد از او حسین
بعد از آن اوصیا را شمرد تا منتهی بحضرت صاحب الزمان شد بعد از آن مرا از غایب گشتن آنحضرت اعلام
نمود پس مرا همت خیر برین مصروف گردید که طالب ناحیه مقدسه تمام یعنی بسر من رای که آن آفتاب عالمتاب
در آن برج سحاب احتجاب نهفته روم و سفرا و وکلاء آن درگاه جهان پناه را ملاقات نمایم راوی گوید
که غانم مذکور در سنه شصت چهار یعنی بعد از دویست وارد قم شد و با اصحاب ما یعنی شیعیان قم
صحبت داشت و با ایشان به بغداد رفت غانم حکایت نمود که از بغداد بعباسیه رفتم و تهیه نماز کرده
نماز میگذاردم و ایستاده بودم و در خاطر قصد طلب داشتم متفکر مشغول بودم که ناگاه شخصی آمد و گفت
تو فلان کسی و نامی که در هند بآن موسوم بودم مذکور ساخت گفتم آری گفت اجابت کن مولای خود را
پس با وی

٥٣
پس با وی رفتم بسرای و دو بستانخانه که او را یعنی نکته بکوتر مگر نقطه جهان و چشم چراغ عالمیان
حضرت صاحب الزمان علیه السلام دیدم نشسته پس بزبان هندی گفت خوش آمدی ای فلان
چه گفت حال تو و چگونه گذاشتی فلان و فلان و فلان را تا آن چهل نفر یعنی چهل نفری که در
کشمیری بودند هر یکی را تعداد نمود و از احوال یکان یکان ایشان سؤال فرمود بعد از آن
مرا بآنچه در باب رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما گذشته بود اخبار نمود و همه این کلمات را
بزبان هندی ادا فرمود بعد از آن گفت اراده کرده که حج کنی با اهل قم گفتم آری ای سید من فرمود
که امسال حج مکن و امسال بازگرد و سال آینده حج کن بعد از آن همیانه که پیش وی بود بجانب من
انداخت و فرمود این را صرف خرج خود کن و داخل مشو در بغداد بسوی فلان یعنی بیشتر او مرد او را
مطلع مساز بر چیزی یعنی از آنچه دیدی راوی گوید بعد از آنکه این فتوح او را روزی نموده
بود ادراک چنین سعادت فرموده بود بجانب قم مراجعت کرده نزد ما آمد پس خبر رسید که یاران
ما یعنی اهل قم که بعزم حج رفته بودند از عقبه برگشتند یعنی عروض انعی از قطاع الطریق یا غیر آن
وصول بکعبه یا سوالات نزامیت نگشته و از فلان گریوه معهود بازگشته‌اند غانم از آنجا بجانب
خراسان رفته سال دیگر آن ادراک حج نمود القصه هندی از دین بیگانه کفر آلود از جهت
و امتیاز یا زرگ غیرت در طلب دین بهره‌ور ساخت تا بیمن قاید توفیق از هند ظلمت بخوارت
خود را بعراق روشنائی هدایت انداخت برای دین و ایمان قطع نظر از ملک و مال و اعتباری
خود نمود و جهت وصول بسر منزل رستگاری آنچنان تحمل چندین خسارت مالی و آزار جانی
نمود شرم باد مسلمانی را که در دیار اسلام زاده و اسباب نجاتش آماده دایه عنایتش
بشیر توفیق هدایت پرورده و خوان لازوال رحمتش بسفره پر نعمتی چون آئین شریعت در پیش گسترده

نعم گوناگون فنون علوم در اطباق اوراق بران چیده و چشم ادراک و دست توانش جهت تناول
آن نعمت الوان عطا کرده است و مع هذا دیده رغبت از آن پوشیده طلب جیفه دنیا را او
جهت همت همیشه خود داشته حتی طیبات این موائد را بعوض قاذورات عفن دنیا و نزاله خلا تحصیل
بیهوده آن در میبازد بیت یاران کشند حسرت این باده ترا بینی لب ساغر و بر عم میکننده
و سبب این بی‌رغبتی و منشأ این بی‌سعادتی آنست که چشم آرزویش همیشه از باد سرخ و زرد
و چهره سیم‌رخی دنیا آشفته و کام جانش هرگز لذت نعمت فهمیده که در نیافته طبع کودک
حضانش غیر جوز و مویز ملک و مال ندیده و مذاق عقل پر اختلالش با شیر و شکر دانش و کمال
آشنا نگردیده اگر دماغ ادراکش از این گل بهار بوئی کشد و مذاق شعورش از این حلوای بی‌دود
اندکی چشد حاشا که دست طلب از آن تواند کشید و معده خواهشش از آن سیر تواند گردید
و لهذا حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله فرموده اند که منهومان لا یشبعان طالب دنیا
و طالب علم الحاصل یعنی اینکه دو پرخوارند که سیر نمیشوند یکی طالب دنیا و دیگری طالب علم
[illegible] چراغ آرزوهای کن ه قطع نظر از جمال هر یوسفی کن ه زینی شهد یک انگشت بکامت گر رسنده
در لذت اگر بخوبی نگردی تف کن ه الحاصل طالبان کعبه نجاح و مقصد فلاح را در این راه
سر قدم ساختن و لشکر کشان اعمال صالحه را در معرکه مرد آزمای جهاد نفس اماره نمودن
علم علم را افراختن ضروری و ناچار و بحکم حدیث مشهور اطلبوا العلم ولو بالصین شهر بشهر
و دیار بدیار در طلب علم دین گردیدن و از بهر دانش هر دانائی که هر جا باشد برش حافظه
کشیدن بغایت لازم و در کار است ملای رومی در بند ه میکرد دیر و کو بکو جست جو کن جست جو
کن جست جو ه مقصد دوم اینکه در بیان فضل و شرف علم و ثواب طلب آن بدرایت سخنان

میزان نظر

میزان نظر و قیمت شناسان جواهر هنر معلوم است که صفت خجسته علم گوهر گرامی وجود آدمی را بمثابه
آئینه است و بر آسمان علو شأن جناب انسان بمنزله آفتاب آدمی بجای این کمال از بهایم و دواب
جدا و ممتاز و باب روی این هنر در عقلاء هستی بر اهم مقدم نشینان هر بزمی و قرب سرافراز میگردد و کمالات
کمالات انسانرا کلی باین فوز نرسد نیست و شاخ رسومش سرابد و ثنا خواند را بلبلا با این سرآهنگی نه
در ایشان دلیلی از برگزیده بجاند و سرچشمه زلال کمالات دو جهانند جناب مستطاب نبوی صلی الله
علیه و آله منقولست حدیثی که حاصل معنی آن اینست که طلب علم فرض است بر هر مسلمی پس بجوئید علم را
از مظانش و اقتباس نمائید اثرش از اهلش یعنی از خاندان عصمت و کرامت که محل نزول وحی الهی
و عارفان اوامر و نواهی اند و از علماء شیعه و پیروان ایشان که احکام دینی را از ایشان آموخته و از دریوزه
آن درگاه سرمایه دانش اندوخته اند علم را فرا گیرند که بدرستی که آموختن علم برای خدا حسنه است و طلب آن عبادت است
و مذاکره آن تسبیح است و عمل کردن بآن جهاد است و تعلیم آن بکسی که آنرا نداند صدقه است و بذل آن بکسی که اهل و مستحق
آن باشد وسیله قرب الهی است برای اینکه علم سبب دانستن حلال و حرام است و از علامات راه بهشت است و مونس
در وحشت است و مصاحب در غربت و تنهائی است و مخبر کوید در خلوت است و دلیل بر سستی و تنگی روزگار است
و سلاح بر دشمنانست و آرایش نزد دوستانست بلند مرتبه میسازد خدای تعالی بآن قومی را پس ایشانرا
در طریق خیر پیشرو میگرداند که خلایق اقتباس آثار ایشان میکنند و بافعال ایشان هدایت می یابند
و بزرگی و عقلاء ایشانرا رجوع و عمل مینمایند و رغبت میکنند فرشتگان در دوستی ایشان و ببالهای
خود ایشانرا مسح میکنند و در نماز خود برای ایشان برکت میفرستند و استغفار میکنند برای ایشان هر تر و خشک
حتی ماهیان و جانوران دریا و درندگان و چرندگان صحرا و بدرستی که علم زنده کننده دلهاست از جهل
و روشنی دیده‌هاست از ظلمت و قوت بدنهاست از ضعف میرساند بنده را بمنازل اخیار و بمجالس ابرار

وبدرجات بلند در آخرت و در دنیا فکر در آن برابری میکند بروزه و درس گفتن و خواندن آن برابری میکند
با ایستادن بعبادت بآن اطاعت و عبادت خداوند تعالی میکنند و بآن صلهٔ رحمها بجای آورند و شناخته
میشود حلال و حرام علم امام و پیشوای عمل است و عمل تابع اوست ملهم میشوند بآن نیکبختان و محروم میگردند
از آن بدبختان پس خوش کسی که خدای تعالی محروم نگرداند او را از علم و نصیب خود را از آن دریابد در مزیت
و شرافت علم بر ثروت و مال و سایر امور اعتباریه دنیای بی اعتبار سریع الزوال که اهل دنیا اهتمام بآن بسیار
دارند و گل سر سبد تفاخر خود میشمارند همین بس که خداوند جلیل در وصف این قل متاع الدنیا قلیل فرموده
و شان آنرا بکریمهٔ و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا ستوده است و آورده اند که وقتی که بنی اسرائیل
از جور و بیداد جالوت که پادشاهی بس جبار ستمکار بود بجان رسیدند از پیغمبر خود که حضرت شمویل علی نبینا و
علیه السلام بود طلب پادشاهی و سالاری کردیدند که بسرکردگی او بجنگ و دفع جالوت پردازند و بپایمردی
وی دست تعدی آن ظالم را از گریبان جان خود کوتاه سازند کریم بنده پرور بدعای شمویل پیغمبر مسئول
ایشانرا مبذول داشت و طالوت را به پادشاهی ایشان معین کرده تاج این مکرمت بر فرق وی گذاشت
و چون طالوت از اولاد انقوم بود و مال و ثروت نیز نداشت بنی اسرائیل پادشاهی وی را کاره بودند و در آن
استبعاد مینمودند چنانکه جناب سبحانه بوحی آیه در سورهٔ بقره از آن اخبار میفرماید که و قال لهم نبیهم
ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا قالوا انی یکون له الملک علینا و نحن احق بالملک منه
و لم یؤت سعة من المال قال ان الله اصطفاه علیکم و زاده بسطة فی العلم و الجسم و الله
یؤتی ملکه من یشاء و الله واسع علیم خلاصهٔ مضمون اینکه گفت بنی اسرائیل پیغمبر ایشان که بدرستیکه
که الله تعالی برگزید برای شما طالوت را بپادشاهی گفتند چگونه او را میرسد پادشاهی بر ما و حال اینکه
ما سزاوارتریم بپادشاهی از او و بعضی از جهت نسب چه گفته اند که نبوت در سبط لاوی بن یعقوب میبود
که حضرت

که حضرت موسی و هارون از آن سبط بودند و پادشاهی در سبط یهودا و اولاد شتنه که حضرت داود و سلیمان از
ایشان بودند و طالوت از آن دو سبط هیچکدام نبود بلکه از سبط بنیامین بود دیگر گفتند که داده نشده است
طالوت وسعتی در مال یعنی پادشاه را مال و خزانه میباید و او مردی فقیر است و این کار را نمیشاید پیغمبر
ایشان در جواب گفت که بدرستی که الله تعالی او را برگزیده است او را بر شما یعنی از جانب اوست و او بصلاح امور داناتر است
و افزوده است او را وسعتی در علم و جسم یعنی اگر چه بزرگ زاده و مالدار نیست اما باین دو صفت که اشرف از آنهاست
اتصاف دارد چنانکه گفته اند که او در زمان خود بحسب علم و دانش از بنی اسرائیل بیش و در جسامت و توانائی از
همگنان در پیش بود و میدهد خدای تعالی ملکش را بهر که میخواهد یعنی مالک ملک اوست هر که خواهد دهد و کسی را
نرسد که انگشت اعتراض بر آن نهد و خدای تعالی صاحب وسعت و دانائیست یعنی از مال آنچه داند که او در کار
و امر پادشاهی را از آن ناچار است بوی خواهد داد و صاحب علوم اولین و آخرین جناب مستطاب امیر المؤمنین
علیه السلام در حدیث کمیل که نزد اهل تتبع مشهور و در کتب معتبره مذکور است در بیان شرافت علم بر مال
فرموده اند که یا کمیل العلم خیر من المال العلم یحرسک و انت تحرس المال و المال تنقصه النفقة و العلم
یزکو علی الانفاق یا کمیل العلم دین یدان الله به یکسب الانسان الطاعة فی حیاته و جمیل الاحد
وثه بعد وفاته یا کمیل مات خزان الاموال و العلماء باقون ما بقی الدهر اعیانهم مفقودة
و امثالهم فی القلوب موجودة حاصل معنی اینکه ای کمیل علم بهتر است از مال چه علم پاس تو میدارد
و تو پاس مال میداری دیگر اینکه مال از خرج کردن کم میکند و علم بخرج کردن زیاد میگردد ای کمیل
علم ما علمی است که بآن طاعت گذاری الله تعالی میشود بآن کسب میکند آدمی طاعت را در وقت حیات
و ذکر جمیل و نام نیک را بعد از وفات ای کمیل خازنان اموال و صاحبان ثروت مردند و از ایشان نشانی
باقی نیست و اهل علم تا روزگاران باشد پاینده خواهند بود اگر چه خود از میان خواهند رفت اما نقوش و آثار

ایشان درد لها خواهد ماند مرده آنست که نامش نیکویی نبرند الحاصل زینت جاه و مال بر چهره احوال چون
رنگ غازه مستعار و بی ثبات و شرافت علم و کمال مانند زلف و خال بر عارض محبوب ذات مستدام و پا برجا
جمال کمال نه حسن خداداد است که به بیماری و پیری باطل شود و فضیلت دانش نه نوشته ایست که بگزلک
مرگ از صفحه روزگار زایل کرد و قبیل ازاین گذارش یافت که یکی از ملوک بر سقراط که بعلم و دانش
در عالم علم بتبه ترک و تجرید مثل او در روزگاران کم بود گذر نمود و آن بیدار دل در بستر آسایش
بیعلاقگی خوابیده و نور نگاهش چون دل آگاه از غبار نظاره عالم فتنه بار چشم التفات پوشیده بود
سر بلند براو زد سقراط بر خواسته از آنهمه حشمت و شوکت بروا ننمود و بلوازم تعظیم و تکریم که از رعیت
نسبت بملوک متعارفست قیام نکرده اصلاً التفات باو ننمود پادشاه گفت مگر مرا نشناختی که بسترا ط
بند که نیز راحتی گفت نه لیکن در تو طبع چارپایان می بینم چه لگد زدن کار ایشانست پادشاه
گفت با من که چنین گستاخانه سخن میرانی و تو مرا از جمله رعایا و بندگانی سقراط گفت نه چنین است بلکه
تو بنده کان مرا بنده ٔ چه من بر نفس و هوا حاکم و امیرم و تو ایشانرا محکوم و فرمان پذیر پادشاه زمان
و از اول دشتبان و خسروانم و جهانی مرا مطیع و فرمان بردار و عالمی بر زیر نگین اختیار است گنج
دکوهر این و لشکر و حشم چنین سقراط گفت آنچه شمردی جمله عاریتی و امور عارضیه اعتباریه اند و نفس را
از آنها کمالی و ذات را جمالی حاصل نمیگردد و اگر خواهی که صدق این گفتار بر تو ظاهر شود بیا تا من
و تو هر دو جامها از بر کنیم و بدرون این بحر رفته باهم گفتگو کنیم تا علم و جهل و کمال و نقص هر یک
ظاهر گردد پادشاه ازین سخن خجل گردید و از آنچه در گذشت و این سخن دلنشین مبتنی منطبق است
بر کلام منظومی که منسوبست بجناب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام علمی معی اینما قد کنت ینبعنی
قلبی وعاء له لا جوف صندوق ان کنت فی البیت کان العلم فیه معی او کنت فی السوق کان العلم فی السوق

ملخص معنی

ملخص معنی اینکه چون علم مال نیست که در درون صندوق باشد و از آنکس جدا و در معرض فنا بود
بلکه جای آن دل و همه جا همراه است و در خانه و بازار از آنکس جدا نگردد و هم درین مطلب از آن
اللّه بینه علم حضرت علیه الصلوة والسلام این دو بیت بلاغت نظام منقولست رضینا قسمة
الجبار فینا لنا علم وللاعداء مال فان المال یفنی عن قریب وان العلم یبقی لا یزال حاصل
مضمون اینکه راضی شدیم بقسمتی که خدای تعالی میان ما و دشمنان ما کرده است که بما علم و بایشان
مال داده است چه مال عنقریب یعنی معدوم و علم باقی و از زوال مصونست و در منهج الصادقین
آورده که حضرت سلیمان نبی علی نبینا و علیه السلام مخیر ساختند میان علم و مال و ملک او علم
را اختیار فرمود پس ببرکت علم مال و ملک را نیز بوی ارزانی داشتند و مخفی نماند که علم نه همین
اشرف از مال جاه است که از زخارف دنیا و عواری این عاریت سرا باشد بلکه افضل از همه
عبادات و اجزل از سایر حسنات نیز هست چنانکه نور دیده بینش و بدر فلک دانش حضرت
اشرف نبوی صلی الله علیه و آله فرموده اند که ما عبد الله بشیئ افضل من فقه فی دین
حاصل اینکه بهیچ عبادتی خدای تعالی را فاضلتر و بهتر نیست از فقاهت و دانشوری در احکام
دینیه و هم آنسرور فرموده اند که فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلة البدر علی سایر
الکواکب یعنی زیادتی ماه شب چهاردهست بر ستارگان دیگر و هم از آن والا جناب
ماثورست که یشفع یوم القیامة ثلثة الانبیاء ثم العلماء ثم الشهداء یعنی اذن
شفاعت می یابند روز قیامت سه جماعت پیغمبران بعد از آن علما بعد از آن شهدا از این
حدیث شریف صریحاً معلوم است که در نیل کرامت بعد از مرتبه انبیا مرتبه علما کرمی و در محفل
قرب خدا عالم بر زمره شهدا مقدم نشین است و چون چنین نباشد که در اثنا راتیکه مداد العلماء

افضل من دماء الشهداء یعنی الخ علی بآن کتابت کنند چون مرکب و امثال ان فاضلتر است از خونهای
شهیدان و در امالی شیخ صدوق رحمه الله از امام همام حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست
که اذا کان یوم القیمة جمع الله تعالی الناس فی صعید واحد و وضعت الموازین فتوزن
دماء الشهداء مع العلماء فیرجح مداد العلماء علی دماء الشهداء حاصل معنی اینکه چون روز قیامت
شود جمع سازد خدای تعالی مردمان را در سر زمینی و ترازوها گذاشته خونهای شهیدان را با مداد علما چنانکه
مذکور شد وزن نمایند پس مداد علما بر خونهای شهیدان راجح آید و شرافت و رجحان مداد علما بر دماء
شهداء همانا از ینجهت باشد که عالم احکام دینی بآن مینویسد و ممکنست که مدتها آن نوشته
بر صفحه روزگار ماند و جمعی کثیر را از تیه ضلالت رهانیده بشهر هدایت رسانند و این سعی جمیل
در تقویت دین بیشتر از سعی مجاهدین و جمیل است و در کافی از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله
منقولست که من سلک طریقاً یطلب علماً سلک الله به طریقاً الی الجنة و ان الملائکة
لتضع اجنحتها لطالب العلم رضاً به و انه یستغفر لطالب العلم من فی السماء و من فی الارض
حتی الحوت فی البحر و فضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سایر النجوم لیلة البدر و ان
العلماء ورثة الانبیاء ان الانبیاء لم یورثوا دیناراً و لا درهماً و لکن ورثوا العلم فمن
اخذ منه اخذ بحظ وافر حاصل معنی اینکه هر کس براهی رود که طلب علم کند خدای
تعالی او را براه بهشت برد و بدرستیکه فرشتگان هر آینه بالهای خود را فرود
میگذارند برای طالب علم از روی رضا و خشنودی یعنی بادی تواضع و تذلل نمایند
تا باینمعنی که بالهای خود را در زیر قدم وی گسترند تا او بر آن رود و بدرستیکه طلب
امرزش میکنند از برای طالب علم ساکنان آسمان و زمین حتی ماهیان در دریا و بادی

عالم بر عابد مانند زیادتی ماه است بر سایر ستارگان در شب چهاردهم و بدرستی که علما وارثان پیغمبرانند
چه میراث پیغمبران درهم و دینار نیست بلکه علم است که بایشان رسیده پس هر که فرا گرفته چیزی از علم فرا گرفته
نصیبی وافر یعنی از فضل و شرف و ثواب و این حدیث شریف در امالی شیخ صدوق رحمه الله نیز بتغیر
ذکر یافته و هم در کافی از جناب مستطاب ابی جعفر علیه السلام مرویست که عالم ینتفع بعلمه
افضل من سبعین الف عابد یعنی عالمی که بعلم خود عمل کند بهتر است از هفتاد هزار عابد و هم
در آثار وارد است که ساعة من عالم یتکی علی فراشه ینظر فی علمه خیر من عبادة العابد سبعین
حاصل معنی اینکه یک ساعت از عالم که بر جامه خواب خود تکیه کرده در علم خود نظر و فکر نماید بهتر است
از عبادت عابدی هفتاد سال و در ارشاد دیلمی از آن مرشد طریق رشد صلی الله علیه و آله
ماثور است که طالب العلم افضل عند الله من المجاهدین و المرابطین و الحجاج و العمار و المعتکفین
و المجاورین و یستغفر له الشجر و البحار و الریاح و السحاب و النجوم و النبات و کل شیء
طلعت علیه الشمس محصل معنی اینکه جویای علم بهتر است نزد خدای تعالی از جهاد کنندگان و برای تهیه
جهاد اسب نگاه دارندگان و از حج گذارندگان و عمره آورندگان و اعتکاف کنندگان و در حرم خدا
مجاور شوندگان و طلب آمرزش میکنند برای طالب علم درختان و دریاها و بادها و ابر و ستارگان
و گیاه و هر چه آفتاب بر آن تابد و در همان کتاب از قاید منهج خیر و صواب امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست
حدیثی که حاصل آن اینست که چون طالب علم پیش عالم نشیند یعنی جهة آموختن علم خدای تعالی برای او
هفتاد در از رحمت گشاید و بر نخیزد از نزد او مگر مثل آن روزی که مادر او را زاییده و عطا کند او را
خدای تعالی بهر حدیثی عبادت یکساله و بنا کند برای او بهر ورقی شهری ده برابر دنیا و هم در آن کتاب
هم از آن جناب علیه السلام اینمضمون مرویست که چون فردا روز قیامت شود جمع کند خدای تعالی علما را پس گوید

بادشاه که ای بندگان من ده فقره چند بیان فرمودند که از آنجمله اینست که فابشروا فانکم احبائی وافضل

خلقی بعد انبیائی پس مژده باد شمارا که بدرستیکه شما دوستان منید و بهترین خلق منید بعد از پیغمبران من

والبشروا فانی قد غفرت لکم ذنوبکم وقبلت اعمالکم ولکم فی الناس شفاعة انبیائی وانا منکم راض

ولا اهتک ستورکم ولا افضحکم فی هذا الجمع حاصل معنی اینکه بشارت باد شمارا که بدرستیکه

من بتحقیق آمرزیدم گناهان شمارا و قبول کردم عملهای شمارا و شمار است در میان مردمان

شفاعت مثل شفاعت پیغمبران من یعنی چنانکه انبیا در شفاعت مقبول اند شما نیز مقبولید

و بدرستیکه من از شما راضیم و پردهای شمارا نمیدرم و در میان این جمع شمارا رسوا نمیسازم و هم

در خبر است که ابوذر رحمه الله بشرف خدمت حضرت رسالت پناه علیه وآله فایز گشته گفت یا رسول الله

جنازة العابد احب الیک ام مجلس العلم حاصل اینکه بجنازه عابد حاضر گشتن و تشییع آن نمودن

نزد تو محبوبتر و خوشتر است یا مجلس علم آن سرور اینمضمون ادا فرمودند که یا اباذر یکساعت نزد

مذاکرهٔ علم یعنی در جاییکه گفتگوی علم شود نشستن محبوبتر است نزد خدای تعالی از هزار جنازه

از جنازهای شهیدان و یکساعت نزد مذاکرهٔ علم نشستن محبوبتر است پیش خدای تعالی از برخواستن

هزار شب که هر شب هزار رکعت نماز گذارد و یکساعت نزد مذاکرهٔ علم نشستن محبوبتر است

نزد خدای تعالی از هزار غزوه یعنی جهاد و قرائت همه قرآن ابوذر گفت یا رسول الله مذاکرهٔ علم

بهتر است از قرائت همه قرآن آنحضرت فرمودند که یا اباذر یکساعت نزد مذاکرهٔ علم نشستن محبوبتر است

پیش خدای تعالی از خواندن همه قرآن دوازده هزار بار بر شما باد بمذاکرهٔ علم چه بدرستیکه میشناسید

حلال را از حرام و کسیکه بیرون آید از خانهٔ خود برای اینکه التماس و طلب بابی از علم کند نویسد

خدای عز و جل برای او بهر قدمی ثواب پیغمبری از پیغمبران و عطا کند او را خدای تعالی بهر حرفی که میشنود

یانبویسد

یا بنویسد شهری در بهشت و طالب علم را دوست خدا و دوست میدارند فرشتگان و دوست میدارند پیغمبران

و دوست نمیدارد علم را مگر کسیکه سعادتمند نباشد و خوشا مر طالب علم را روز قیامت یا اباذر یکساعت

نزد مذاکرهٔ علم نشستن بهتر است برای تو از عبادت یکساله که روزش بروزه و شبش بشبخیزی گذرد

و نظر بروی عالم بهتر است برای تو از آزاد کردن هزار بنده الی آخر الحدیث و اما اخبار دیگر در مطلق

فضل و ثواب طلب علم بیش از آن وارد است که تنگنای این مجلس گنجایش ذکر تمام آنها داشته باشد

لهذا بذکر بعضی اکتفا میشود و از آنجمله در ارشاد دیلمی از سید عالم صلی الله علیه وآله منقولست حدیث

طویلی که از جملهٔ فقرات آن اینست که ثلثة یستغفر لهم السموات والارضون والملائکة واللیل والنهار العلماء والمتعلمون والاسخیاء یعنی سه طایفه اند که طلب آمرزش میکنند برای ایشان

آسمانها و زمینها و فرشتگان و شب و روز یکی علما دوم طالبان و آموزندگان علم سیوم صاحبان

سخا و در امالی شیخ صدوق رحمة الله از حضرت اقدس رسالت پناه صلی الله علیه وآله مرویست که المؤمن

اذا مات و ترک ورقة واحدة علیها علم تکون تلک الورقة یوم القیامة سترا فیما بینه وبین

النار واعطاه الله تبارک وتعالی بکل حرف مکتوب علیها مدینة اوسع من الدنیا سبع مرات

وما من مؤمن یقعد ساعة عند العالم الا ناداه عز و جل جلست الی حبیبی وعزتی وجلالی لاسکننک

الجنة معه ولا ابالی ملخص مضمون اینکه مؤمن چون وفات نماید و یک ورق که بران علمی نوشته شده باشد

گذارد آن ورق روز قیامت پردهٔ میشود میان او و آتش و عطا میکند خدای تعالی او را بهر حرفی

که بران نوشته شده شهری که وسیعتر باشد از دنیا هفت بار یعنی در بهشت و هیچ مؤمنی یکساعت نزد

عالم نمینشیند مگر اینکه خدای عز و جل او را ندا کند که نزد دوست من نشستی قسم بعزت و جلال من که البته

ساکن گردانم ترا در بهشت با او و باکی از این ندارم همانا مراد این باشد که از این کرامت که در حق تو کنم

نقصی بملک من نمی‌رسد و در ارشاد القلوب از جناب ولایتمآب امیر المؤمنین علیه السلام ماثور است
که من مشی فی طلب العلم خطوتین و جلس عند العالم ساعتین و تعلم من العلم کلمتین اوجب الله له
جنتین محصلش اینکه کسی که رود در طلب علم دو گام و نشیند نزد عالم دو ساعت و آموزد از علم دو کلمه
واجب گرداند خدای تعالی برای او دو بهشت و معاجین اینگونه مضامین که نبید ماغان تحصیل چنین
ثوابهای جزیل را مقوی دماغ جست جو و بدا اشتهای نعمتهای گوناگون انیفسم فضل و ثوابهای از حد افزون را
بجای فالوسنه و نوشدارو است در حقه‌های کتب اخبار و آثار حقه اهلبیت اطهار صلوات الله علیهم اجمعین
بسیار است که بیمار هو تمند که روز چند با استعمال این ادویه علت زدای صحت فزا خود را از درد بی دردی
طلب رهاند و خوش توقعت آن صاحب توفیق که بچراغ جهل سوز دلفروز دود چراغ مدرس از ظلمت نادانی
خود را به منزل ادراک چنین سعادتهای جاودانه رساند فرخ فال آن صاحب اقبالی که بسکندر آئین
تدبیر ارسطوی عقل در کار علم کوشش بتسخیر ممالک علم و دانش افرازد و زنده دل آن عاقلی که خضر صفت
در ظلمات مسودات کتب معتبره بدلالت توفیق از آب حیات تحقیق خود را زنده پاینده سازد شیرین کام آن
صاحب اهتمامی که در چارباغ کتب اربعه حدیث بدست شعور از شاخسار سطور اثمار خوشگوار معارف چیند دانشمند
آن خردمندی که بشرافت علم و دین در محفل قرب حیات سعادت بازمره والذین اوتوا العلم درجات
بر مسند کرامت هر دو جهانی نشیند ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء نماینده طریق نیک و بد و نجات بخشنده
توفیق علم و خرد جل جلاله و عم نواله عامه سرگشتگان تیه جهل و ضلالت را به منزل کسب علم و کمال هدایت
و کام لب تشنگان بیابان حرمان را از سرچشمه ادراک انیفسم فضل و ثواب بی‌پایان سقایت فرماید بمحمد و آله الکرام

مقصد سیوم در بیان اینکه چنانکه عمل را علم درکار است علم را نیز از عمل ناچار است و ذکر صفاتی که اهل علم را
از دانش اتصاف آنها مقدس و اخلاقی که بلباس تخلق آنها ملتبس باید بود در نزد خداوندان بصیرت
معلوم است

معلوم است که اهل علم و کمال در میان عوام و جهال بمنزله بینایانند در میان کوران و چنانکه از مردم
نظر بکوران در راه بچاه افتادن یا از جاده راست که موصل بمنزل مدعاست بیرون رفته سر به بیابان
سرگشتگی و آوارگی نهادن قبیح‌تر است از اهل علم نیز نسبت بجهال در طریق بندگی از بی‌پروائی در بیهوای
بتیره چاه ارتکاب گناه افتادن و باغوای غولان آرزوهای دراز از شارع مستقیم شرع انور که به منزل
رستگاری راه بر است عدول نموده رو به بیابان بی‌پایان فکر ملک و مال نهادن شنیع‌تر است و موجب
ملامت عقل بیشتر چنانکه امام افضل اکمل زینت آسمان علم و عمل اعنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در بعضی از خطب بلاغت نظام خود فرموده اند که ایها الناس اذا علمتم فاعملوا بما علمتم لعلکم تهتدون
ان العالم العامل بغیره کالجاهل الحائر الذی لا یستفیق عن جهله بل قد رئیت ان الحجة علیه
اعظم و الحسرة ادوم علی هذا العالم المنسلخ عن علمه منها علی هذا الجاهل المتحیر فی جهله و کلاهما
حائر بائر الی آخر الحدیث خلاصه معنی اینکه ای مردمان چون دانستید عمل کنید بآنچه دانسته‌اید تا شاید
هدایت یابید بدرستی که عالمی که بخلاف علم خود عمل کند مثل جاهل حیرانیست که از جهل خود رهائی نیابد
بلکه حجت بر او عظیم‌تر است و حسرت این عالم که بعلم خود عمل نمیکند پاینده‌تر و دور و دراز تر است از حسرت
این جاهل که در جهل خود متحیر است و ایشان هر دو حیران و هالک‌اند و نیز در کافی در ذیل حدیثی که عبارتش از انجمله
نقل شده مذکور است که فان العلم اذا لم یعمل به لم یزدد صاحبه الا کفرا و لم یزدد من الله الا بعدا
حاصل مضمون اینکه بدرستی که علم چون بمقتضای آن عمل کرده نشود نمی‌افزاید صاحبش مگر بکسب کفر و دوری از
خدای تعالی یعنی غیر این دو چیز از آن علم بهره ندارد دستان نه از آن لعنت است بر ابلیس که نداند همین
یعنی و نیز رو زان بر او لعنت است کند دین علم دارد و بعلم نکند کاره و هم در کافی از حضرت اقدس نبوی
صلی الله علیه و آله مرویست کلامی که ملخص مضمون آن اینست که علما بر دو گونه‌اند یکی عالمی که بعلم خود عمل میکند

و این رستگاریست دوم عالمی که بعلم خود عمل نمیکنند و این حالت بدست و بدرستی که اهل آتش هر آینه
متاذی میگردند از بوی عالمی که ترک علم خود کرده بمقتضای آن عمل نکنند و بدرستی که سخت‌ترین
اهل آتش بحسب ندامت و حسرت مرویست که بنده را بخدای تعالی خوانده باشد و او اجابت وی نموده
و از وی در پذیرفته فرمان برداری الله تعالی کرده باشد پس خدا تعالی داخل سازد آن بنده را به بهشت
و آن خواننده را با آتش بسبب ترک علم و پیروی هوا و خواهش نفس و طول امل اما پیروی هوا پس منع
میکند و باز میدارد از حق و طول امل فراموش میگرداند آخرت را شرم باد عالمی را که دیگری ببرکت
علم او هدایت یافته راه بسر منزل نجات برد و خود از علم خود منتفع نگشته در روزگارست شقاوت
جاودانه بدرجات بلند الجنان بدیده حسرت نگرد ○ چه علمت هست خدمت کن ○ چو بی علمان که زشت
آید ○ گرفته چینیان احرام مکی خفته در بطحا ○ چه علم آموختی از حرص آنگه ترس کاندر شب ○ چه دزدی
با چراغ آید گزیده تر برد کالا ○ و نیز در آن کتاب آورده که حضرت سید منقبت ابی عبد الله علیه السلام
بحفص بن غیاث خطاب فرمودند که یا حفص یغفر للجاهل سبعون ذنباً قبل ان یغفر للعالم
ذنب واحد یعنی آمرزیده شود برای نادان هفتاد گناه پیش از آنکه آمرزیده شود برای دانا یک گناه
الحاصل فاسق عالم از فاسق جاهل بدبخت‌تر و در روز حساب مواخذه و عذاب او سخت‌تر است و قطع
نظر از اخبار و آثار مذکوره در دیده عقل و نظر بصیرت عیب بسیار عیب است که کسی در راه بنده که
با دیده روشن آگاهی هر قدم بچاه ارتکاب گناهی در افتد و بدو دستی حرص و آز و امل دور و دراز
از فراز کوهسار ارجمندی و شرف علم بمغاک جهد بیفتد و بیباکی در وادی دنیا داری و ناپاکی
در غلطد با چراغ عالم افروزی چنینی بر سر گنج نجات راه نیابد و با مرکب جهان پیمای اینچنینی
بسر منزل رستگاری نشتابد هیهات هیهات بپر و بال علم و عمل مرغ دلش باوج ادراک مرتبه مقربین پرواز
نکند

نکند و بدو بازوی گفتار و کردار با قوت ایمانه خار بن هوسهای نفسانی را از زمین خاطر نکنند یا به
عطر علم در بند زر زرینه که بخرند متاع بنده که بپردازد و با تاج و باج دانش و ذکاء و لشکر سپهسالاری توانا که
جوارح و اعضا در معرکه جهاد نفس دفع رایت حسن عمل نیفرازد پس این طبقه عالی مقدار را لایق و سزا
دارالجنت که بعلم خود مغرور نبوده و بدانستن تنها اکتفا ننموده ادراک مرتبه بلند سعادت عمل را
نیز همواره وجهه همت گردانیده‌اند و بباغبانی در دین در گلشن احوال شجر سعادت علم را ببر و برگ
گزارش عمل پیوند نموده ثمر روح پرور آنرا که عبارت از لذت کامل الجنانست بکام دل و مذاق جان
رسانند با گنج علم در گنج عمل را بجان بپذیرند و از ترتیب این دو مقدمه نتیجه رستگاری کونین گیرند آینه وار از روشن
دلی همچند فنای فقر تن در دهند و فتیله کردار با دود چراغ مدرسه با آتش سوختگی و برشتگی گردن نهند
بر سر خوان توفیق شیر و شکر علم و عمل را از نعمتهای الهی دانند و در ساحت وسعت فرصت بمعماری علم
و کارگری عمل ایوان سعادت بنیان ایمان را باوج کمال رسانند بجاروب انفاس مذاکره خار و خس هوا و هوس را
از خانه دل روبند و بمطارق سر افکنند که وقت مطالعه و اقعی جان ستان طول امل را سر کوبند از آینه
هر کتابی صورت احوال خود را بدیده عیب جوی ببینند و از طپانچه هر ورق در مکتب خانه دار التکلیف با دب
نشینند از جداول سطور آب تاثیر بگلشن ضمیر گذرانند و در چشمه سار حروف چشانیده جسم و جان را از تشنگی چون نا
فکرهای دنیا شست و شو نمایند بشبنم نقاط گلزار حسن سیر را تازه و تر سازند و بارهٔ تشدیدات نخل گردن کشی
نفس مغرور را از پای در اندازند بغلغله نیک مواعظ و حکم و اوامر و نواهی سراپا گوش و هوش شوند و از وصف بهشت
دوزخ و وعده و وعید الهی همواره مقیم برزخ امید و بیم گردند الحاصل مقصود اصلی از طلب علم دین تهذیب
اخلاق و اصلاح حال خود و دیگرانست و پوشیده نیست که هیچ طبقه را از طبقات خلق تهذیب خلق و غیره
از معایب ضرورتر از تقویم عالم مرتبت نیست چه عامه اهل شعور در اکثر امور نظر بر این کرده حالت او دارند

ودر طریق سلوک همواره قدم بر قدم ایشان میگذارند وهرگاه اخلاق ایشان حمیده واطوارشان پسندیده
باشد خلق از میامن دیدن مجالس ایشان نیکوکار وبنزال برکات متتبع مسلک ایشان پاکیزه روزگار
خواهند گردید واگر اوضاع ایشان زشت وناصواب وسلوکشان نه بر منهج قانون شرع وکتاب بود احوال
عالمی ازان فاسد وزبون وبشقاوت دوجهانی مقرون خواهد گشت حاصل اینکه زشتی اعمال عوام وجهال
وحکم نجاست خشک دارد که ازایشان تعدی نمیکند واثر آن بدیگری نمیرسد وناخوشی اطوار اهل العلم ومردم دا
نشور مانند نجاست تر است که خلقی از ملاقات آن پلید وناپاک میشوند ودر ناپاکی دلیر وبیباک میگردند
ولهذا سر حلقه زمرهٔ پاکان جناب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث قطع ظهری رجلان
من الدنیا که در اوایل این مجلس بهشت ذکر یافت عالم چنین را عالم الهی گفته یعنی علمش همین در زبانست
ودلش را ازان خبری وباطنش را از آن اثری نیست ودر حق این جماعت وجمعی که با علم طریق عمل [illegible]
در آخر آنحدیث فرموده است که اولئک فتنة کل مفتون یعنی اینجماعت مردمان را گمراه میسازند واز
طریق خیر وصواب دور می اندازند ودر کار خود از نور دیده خواص وعوام حضرت ابی عبدالله علیه السلام
مرویست که اذا رئیتم العالم محبا لدنیاه فاتهموه علی دینکم فان کل محب لشیء یحوط بما
احب خلاصه مضمون اینکه چون دیدید عالم را که دنیای خود را دوست میدارد متهم دارید اورا بر دین خود
یعنی بدگمان شوید بوی ودر امور دینیه اعتماد باو منمایید چه بدرستیکه هرکه چیزی را دوست میدارد
رعایت آن میکند یعنی ممکنست که برای مطالب دنیا دست از امور دینیه بردارد واز سرگرمی
طلب آن پا از جاده حق بیرون گذارد ودر همین خبر از آن سرور روایت نموده که اوحی الله تعالی الی داود
علیه السلام لا تجعل بینی وبینک عالما مفتونا بالدنیا فیصدک عن طریق محبتی فان اولئک
قطاع طریق عبادی المریدین ان ادنی ما انا صانع بهم ان انزع حلاوة مناجاتی من قلوبهم

معنا اینکه

معنا اینکه وحی نمود خدای تعالی بحضرت داود علی نبینا وعلیه السلام که مگردان میان من ومیان خود عالمی را
که مفتون بدنیا باشد یعنی که او را در طریق بندگی من قدوه وپیشوا مدان وواسطهٔ وصول
بدرگاه قرب من مگردان که او ترا از راه محبت من باز میدارد چه بدرستیکه عالمان چنین قطاع
الطریق ودزدان راه بندگان منند که مرا میجویند وطریق بندگی من میپویند بدرستیکه کمتر چیزی
آنچه بایشان خواهم کرد اینست که حلاوت مناجات خود را از دلهای ایشان بر میکنم مجملا جناب
سبحانه علماء شیفتهٔ دنیای فانی را قطاع الطریق راه بندگان خوانده وچگونه چنین ملامتی بر تارک
ارجمند ایشان افتاده است ازین جهت که کاروان عامهٔ عباد [illegible] بپیروی اینقوم کج نهاد
قدم از راه راست صلاح وسداد بیرون مینهند ومتاع گران بهای تقوی ودینداری وشرف دگر است
ورع وپرهیزکاری را از دست میدهند وسایر صفات ذمیمه که ~~خارخار خاران که سالکان~~ نیز
بر این قیاس است پس زمرهٔ علما وطالبان این مرتبه علیا را از ذمایم اخلاق پیراستگی وبمحامد صفات
آراستگی از سایر مردمان ضرورتر است واز عظایم اخلاق ذمیمه که خار خار خاران که سالکان
این طریق را اکثر دامنگیر میباشد وباعث تفرقه خاطر جمعیت علم وعلمای از آنهم میباشد حب جاه
وریاست ودر امور رائق وفائق ومرجع خلایق بودنست که اعظم مهالک سالک عباد واحکم
حبائل فریب دنیای مکر نهاد است الموت دام مکر زال دنیا را چه حب جاه نسبت بطرهٔ مرغول این غداره
دود مشعل است چنانکه آثار کثرت ایشان خارخار آن کل کرده اخر بظهور مرآید بلکه در آغاز نیز رشحات آثار خواهش
آن از ظرف باطنشان تراوش مینماید برای وصول بآن مقصد طریق کسب کمال بسپارند ودود چراغ مدرسه
جهت آن میخورند که دود مشعل در دماغ دارند برای عروج باوج منصب بتحصیل پر وبال اوراق
می پردازند وسطور نوشته جات وکتب را نردبان ایوان دولت دنیا میسازند وگور سواد را روشن میکنند

که روز مهم و منصبی با آن ببیند دار مسائل فقهی اینقدر می آموزند که بر مسند قضا و فتوی نشینند رجوع بکتاب زنان
برای رجوع خلق بودن نیست و پیش رفتن کار شان جهت پیشوائی مردمان نمودن زبان خواست پس از خبر درا کوکب
شهرت فضیلت نیست و در اثبات معرفت این عزیز از راه طلب جاه و دولت نه در کلام از حضرت امام همام ابی جعفر
علیه السلام در حق این قوم باطل عالم نمایان جاهل منقولست که من طلب العلم لیباهی به العلماء او یماری به السفهاء
او یصرف به وجوه الناس الیه فلیتبوأ مقعده من النار ان الرئاسة لا تصلح الا لاهلها حاصل معنی اینکه
هر کس طلب علم کند جهت اینکه مباهات نماید بر علما یا مجادله و بحث کند با سفها و یا بر گرداند بآن رویهای مردمان را بسوی خود
یعنی ایشان را معتقد خود سازد و لوای رعیت افرازد پس باید که نزول کند در نشیمنی که برای او مهیا گشته در آتش
بدرستیکه ریاست و سروری و صلاحیت و شایستگی ندارد مگر برای اهلش همانا مراد امام هر زمانست که از جانب جناب
خالق لیل و نهار کافه خلایق معین گردیده و آوازه کوس فضل و دانشش بمغارب و مشارق رسیده است القصه از مکارم اخلاق
دیگر که بر چراغ دلفروز دانش و هنر نشانه بار هر درخت خواهش ملک و مال و داد و ستد و زر است و این صفت طالبان علم را
قبل از حصول علم و ادب و وصول بسر منزل مطلب سد راه طلب می باشد و بعد از آن سرو برگ عمل را که برگ و بار شجر سعادت
ثمر علم است بتیشه اندیشه مال و ملاش تحصیل آن در هم میشکند و نیز علم با عمل عبارت از آنست که از احکام دین و آداب
شریعت آنچه بنظر اطلاع در آید کمر اهتمام بر میان جان بسته بمقتضای آن قیام نماید و از آنجمله شیفته زخارف دنیا
و فریفته در بابیهای این بیوفا گشتن و مانند نور نظر از این مضبله بر بردار پاک و پاکیزه گذشتن است چنانکه بسی از آیات
بابرکات قرآنی برای سخن گویا و بسیاری از اخبار هدایت آثار ائمه اطهار مثبت این مدعاست کریمه و ما الحیوة الدنیا
الا متاع الغرور را خواندن و در کل و الی خواهش آنچه خر فرو ماندن با دعوی دانش چه سر میکرد و حدیث حب الدنیا
رأس کل خطیئة را ملاحظه نمودن و بجمال و ثروت دنیا دیده رغبت گشودن با معنی فهمیده که چگونه صورت می بندد
المؤلفه اجل خواهی بفکر عاجل چه بود ○ منزل چه جوئی چه خبر باین کل چه بود ○ کر طالب علمی طلب دنیا چیست ○ تو مطلبی

اینها باطل چه روی

71

اینها باطل چه رود در کلام از قدوه اهل دانش و زبده آفرینش حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که
منهومان لا یشبعان طالب دنیا و طالب علم فمن اقتصر من الدنیا علی ما احل الله له سلم و من تناولها من غیر
حلها هلک الا ان یتوب او یراجع و من اخذ العلم من اهله و عمل بعلمه نجا و من اراد به الدنیا فهی حظه
محصل مضمون اینکه دو حریص اند که سیر نمیشوند طالب دنیا و طالب علم پس کسیکه اکتفا نمود از دنیا بر آنچه حلال کرده است
خدا تعالی برای او سالم ماند و هر که فرا گرفت آنرا از غیر حلال هلاک گردید مگر اینکه تائب شود و هر که اخذ کرد علم را
از اهلش و عمل بعلم خود نمود رستگار شد و هر کس اراده کرد بآن دنیا را یعنی بقصد حصول دنیا و وصول بشهوات آن
طلب علم نمود پس دنیا نصیب اوست یعنی دیگر از فضل و ثواب جاودانه و درجات بلند آنجهانی بهره ندارد و هم در کلام
ارباب کلش دانشوری جناب مستطاب جعفری علیه السلام منقولست که من اراد الحدیث لمنفعة الدنیا لم یکن له فی
الآخرة نصیب و من اراد به خیر الآخرة اعطاه الله خیر الدنیا و الآخرة ملخص معنی اینکه هر که خواهد که طلب علم حدیث کند
برای نفع دنیا او را در آخرت نصیبی نباشد و هر کس بآن اراده خیر آخرت نماید عطا کند خدا تعالی باو خیر دنیا و آخرت را
المؤلفه علم بهر کمال باید خواند ○ نه بسودای مال باید خواند ○ قافیه مرد و مانده از وصد باغ ○ دل بیراز درد و اندرون پر داغ ○
سرورانی که پیش از این بودند ○ در سلوک پیشوای دین بودند ○ هر که بنیکو نزیستند که او ○ ده سلمان باغ بود زر کوه ○ در آثار آمده
که چون دستور ارباب جاه و دل و فارس مضمار علم و عمل سلمان فارسی رحمة الله علیه بحکومت مداین معین گردید و روانه آنصوب
گشته بحوالی آنجا رسید اهالی آن کشور را از وصول این نیکو سیر خبر یافتند و از سر شوق با قدم اخلاص فوج فوج باستقبال
آن بنده خواص شتافتند مردی دیدند بر دراز گوشی سوار به خیل و حشم و نه جاکر و نه خدمتکار گفتند ایها الشیخ امیر را
کجا دیدی سلمان گفت امیر شما کیست گفتند امیر ما سلمان فارسی مصاحب رسول خدا گفت امیر را نمیشناسم من سلمانم
و امیر نیستم الجماعت چون وی را شناختند خود را از مرکبان انداختند جنیبتها پیش کشیدند و مستدعی سواری وی گردیدند
گفت دراز گوش من برای من بهتر و موافقتر است القصه چون داخل شهر گردید خواستند که او را در دار الاماره فرود آورند

گفت من امیر نیستم مرا با ابوالامارة چه کار پس به بازار رفته در دکانی نزول کرد و صاحب دکان طلبیده ازار او استقرار نمود
و جای نشسته با مرقع در رتق و فتق مهمات اشتغال فرمود از سامان دنیا و اسباب تجمل آن خوانی بر دوش طریق
توکل فرشی داشت که بران می نشست و مطهرهٔ که برای نماز بآن طهارت میکرد و عصایی که در رفتن بآن تکیه مینمود وقتی
سیلابی بشهر افتاد مردمان از هر طرف آغاز واه و ویلا کردند و سیلاب صفت فریاد و خروش برآوردند آن یکی وا اهلاه
و وا مالاه میگفت و دیگری بعقب ناله وا اولاداه تکبر سمع را میسفت سلمان رضی الله عنه برخاست و آن فرش را بر دوش
و مطهره و عصا را بدست بر گرفته بر بلندی برآمد و فرمود که هکذا ینجو المخفون یوم القیمة یعنی همچنین نجات یابند
سبکباران روز قیامت و آورده اند که چون وجود ارجمند آن بندهٔ حق پسند را عارضهٔ مرض الموت روی نمود و روان پاکش
از غبار گلشن عالم خاک سبکبارتر از نکهت گل بهمراهی نسیم رحمت پرداز بسرا بر جاودانه توجه میفرمود یکی از آشنایان
الدنیا بعیادت وی رفته بود گفت یا سلمان خود را چگونه می یابی سلمان گریست سبب گریه پرسید گفت و الله ما ابکی جزعا علی
و لکن کان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لیکن بلاغ احدکم من الدنیا کزاد الراکب فاخاف ان یکون قد تجاوزت ذلک
حاصل معنی اینکه بخدا سوگند که گریه من نه از غم دنیا و دلبستگی آنست و لیکن برای اینست که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرموده که باید کفایت و معاش یکی از شما از دنیا مانند توشه سوار باشد حالا مرا دانیست که چنانکه سوار زیاده
الحمد او را بمنزل رساند توشه برنمیگیرد آدمی نیز باید که در طریق زندگی بقدر کفاف اکتفا نموده زیاده از آن از دنیا نبرد
میترسم که از این حد تجاوز کرده باشم این سخن میفرمود و در خانه غیر مطهره و تغاری و کاسه نبود در روایت دیگر
چنین است که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله ما را فرمود که باید نزد شما زاد راهگذاری بیشتی نباشد من میروم و چندین میکنم
حساب کردند قیمت تمام دنیا بود که بحساب این روزگار قریب بهفتصد دینار باشد و زهد و پرهیزکاری و قناعت
و سازگاری ابوذر غفاری رحمة الله بحدی بود که چون طایر جانش از قفس تنگ جهان پریده در روضهٔ جنان پر و بال
گشود دیگری از مال خود و پر کفن نمود و منقول است که وقتی چهار درهم در قبضهٔ تصرف خود دید گفت این از زودتر

انفاق تمام

انفاق نمایم که مبادا بمیرم و این بماند و نیز آورده اند که شخصی سیصد دینار بغلام خود داد و بر او آن صله
آزاده کان فرستاد و با غلام عهد کرد که اگر ابوذر آن را قبول کند ترا آزاد گردانم غلام چون آن مال را آورد و قبول نکرد
غلام گفت قبول کن که آزادی من در اینست ابوذر فرمود که تو آزاد میشوی و من بنده میگردم مجمل سلمان و ابوذر که از فضلا
علمای امت بودند چون میدانستند که بمال و منال دنیا هیچ نسبت در رشتهٔ تعلقاتش چون تار نگاه بچشم زدن
کشیده است آن یک بر توسن نفس اماره چنانکه سوار گشته بود که با امارت مداین از خر سواری ابا نمینمود و از حساب
روز شمار اندر حساب میبرد که هفتصد دینار مال دنیا را زیاد میشمرد و آن دیگر دل از تعلقات دنیای دون بر قانون
بنوعی بر کنده و جامهٔ رنگ رنگ هوسهای جهان پر نیرنگ را چنان از بر کنده بود که جز بخلعت زیبای کفنی
که حکم تهمت رضا و تسلیم است تن در نداد و وحشی غزال طبع نیکو خصالش از شهر بند الفت خلایق بر بیابان ترک
علایق رمیده بفریب دنیای مکر شعار یا بدام انقیاد و خوشامد جبابرهٔ آن روزگار رهنها و سایر افاضل دین
و علمای دین دار ورع آیین نیز لکن همین مسلک میبوده اند و اگر برای معاش گاهی باضرورت تلاشی میکرده اند
از حد توسط و اعتدال و سد قانون شرع و ملاحظهٔ حرام و حلال تجاوز نمینموده اند شرم باد اخلاف آن اسلاف
و هم پیشگان آن فرقهٔ حمیده اوصاف را که از طریقهٔ این مردان حق تخلف ورزیده بیضرورت از پی پیرزال دنیای طلب
دوند و از اوج نسبت این سرافرازان بلند همت خود را افکنده و قارون مثال بنگر اندوختن گنج و مال فرو روند از طول
آمال بر عرض علم و کمال افزایند و بهوس دروکوه هر دریکه فکر مسائل علمی تعلق نمایند برای پختن خیال خام دنیا دماغ مباحثه
و بهوار جستن مال و ثروت چراغ مطالعه افروزنده پوشیده نخواهد بود که مراد خامهٔ صدق روشن در این ملامت
و سرزنش نه آنانند که ضرورت فقر و احتیاج ایشان را بر طلب دنیا داغی و جهت دفع پریشانی و عسرت اهتمام
در تحصیل وجه معیشت ساعی باشند بلکه مراد جمعی اند که رزاق حقیقی ایشان را وسعتی در معاش داده و ابواب وسیله
روزی بر روی ایشان گشاده است بخلت و انتفای از اهل و عیال عقلکشند و زهر طعن بر ایشان از ناکسان

داوانه نمی‌پسندند و باین قانع نگشته طلب زیادتیها مینمایند و چشم ورع از حلال و حرام پوشیده دیده طمع
بر اموال ایتام و غیبت مسلمین میگشایند مور حرص آن از گندم و قوت سیری نخیزاند و مار امت آن از سنگ سرزنش شرع
روی بر نگرداند هر کو حیله کند علم و فقاهت را بالتماس گرفتن وصایت پیش اندازند و هر کس را ودیعه باشند گردن
بدعوی امانت و دیانت برافرازند برای گشودن راه منافع خود را حکام جور بندند و جهت تحصیل قطعه زمین بهار
بار کشیدن وزر و وبال ظلم را بر خود پسندند ندای قوم نا خردمند بند که با طوار ناپسند خود عالمی را فاسد و خسیس خاطر
بی‌نظیر دانش را با متاع این چرکینها در بازار روزگار کاسد میسازند نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات
اعمالنا و قطع نظر از آنچه سمت ذکر یافت با نعمت عظمی نفهمیدگی و دانش که حضرت خداوند عالم باین قوم
معظم داده و با متاع گرانبهای علم و هنر که در خزاین خواطر ایشان تنگ تنگ بر روی هم نهاده است کمال بی انصافیست
که بآن راضی نگشته چشم بر متاع قلیل دنیا نیز سیاه کردانند و نیل دانش حرص و آز دستانداز امل دراز [illegible]
و اعتبار مردم دنیادار را که عبارت از اختصاص و امتیاز دارایی است هم از دست ایشان ستانند مقتضای عدل
و انصاف اینست که بداده خداوند خرسند گشته دنیا را باهل دنیا گذارند و برای امری اعتباری بی‌اعتبار فانی دست از سعادت
جاودانی برندارند بهوای باغ و بوستان از گلگشت چمن همیشه بهار باید بر کی دلگیر نباشند و برای ده و مزرعه تخم سعی
از زمینی بیحاصل نپاشند از سر بهوای نفس دنیا طلب پا بر دولت خداداد فواید علم و ادب که با دولت ما نزرا
میسر نیست نزنند و بهریکه الوان پوشان شوخ و شنگ خلعت فاخر فقر و درویشی را که بطراز الفقر فخری
مطرز است از بر نکنند از مال دنیا بآن قدر که از اهل و عیال خجلت و نزد اقران و امثال ذلت نکشند اکتفا
نمایند و جهت خود آرایی بجامه چرک دنیای تن در نداده در طریق تحصیل آن قدم سعی نفرسایند چرا این فرقه
گرامی بر زینت بودن علم و دانش سرافرازند از سایر زینتها مستغنی و بی‌نیازند بلکه با زینتی از ایشان زیباتر و
کهنگی جامه و دستار خوشنماتر است للمؤلف هر چند قبا درشت تر زنده تر است بر قامت اهل علم زیبنده تر است

علم و هنر

علم و هنر آب چشمه توفیق است در ظرف سفال آب خوشنماینده‌تر است المؤلفه زینت اهل هنر آمده عریانی بدنشان
زده فانوس دم از نور زیرکی پیرهنشان بعد مردن باشد مرد خدا برده وسته جامه زینت برازنده
تر از بتگفته مار بود تن را [illegible] چو زهم خواهد رفت [illegible] قبا [illegible] مندیل [illegible] لطیفه میشود جمع
کفنها از خون تو گلبندی چنیده نازک اندامی و تن پروری گل بدنی هم رنگ است بس جامه هستی غنیمت
نبود جامه اگر سوخته و یا کهنه شعله هرگز نشود جانب پستی مایل روشنان آنبود میل بدنیای دنده
دیگر از اخلاق ناپسند که این طبقه ارجمند خصوصا تازه نهالان گلشن فضل و حال و نوکیسگان نقود
علم و کمال را تنزه از آن بغایت ضرورت صفت خبیثه عجب و غرور است که در پیش سوختگان بتکده
کارستان خامیست و در کیش کاملان تمام عیار برهان ناتمامی در نظر آدم سیرتان ابلیس لعین را
کار لیست و در دیده روشن بصیرتان چهره کمال را لکه سیاهی هر چند گوهر علم و دانش در میزان نظر
بینش بغایت قیمتی و گرانبها و صاحب خود را شرافت بخش و کرامت فزاست و لیکن این قیمت و بها بار
علمیست که قرین عمل باشد و از آنجمله تزیین بار دانش فروتنیست و طهارت از آلایش ما و منی در دکان خود
و خود فروشی و قفل خودستی بستن و آئینه خودبینی و خود پسندی را بسنگ سخت گیری با نفس در هم شکستن
یا تو آنکه گنج دانش درویشی نهاد و فقیر منش بودن و برنشستگی مسند صدر نشینی تلاش صف نعال گزینی
نمودن سرمه صفت نور چشم خلق گشتن و همان شیوه خاک زیر پا داشتن و آفتاب مثال تاج سر عالمی بودن و سر
بپای همه گذاشتن در کتاب شریف کافی مذکور است که نبی مکرم حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و علیه السلام بحواریین که
کمر بیوسته بشرف خدمت آنحضرت فایز بودن و همواره از آن بحر زخار معالم اغتراف معارف و مکارم مینمودند گفت
گفت یا معشر الحواریین مرا شما حاجتیست آنرا روا کنید گفتند حاجتک مقضیه [illegible] حاجت تو یا روح الله
یا روح الله پس برخواست و پاهای ایشان را بشست ایشان گفتند که کنا نحن احق بهذا یا روح الله یعنی ما بدین خدمت
سزاوارتر بودیم و بایستی ما پای ترا بشوییم فرمود ان احق الناس بالخدمة العالم انما تواضعت هکذا لکی تتواضعوا

بعدی فی الناس کتواضعی لکم یعنی سزاوارترین مردمان بحمد شکذاری عالم الست بدینکونه تواضع برای ایمان کردم
کر شما نیز تواضع کنید پس از ان در میان مردمان چنانکه من برای شما تواضع کردم بعد از آن حضرت عیسی
علیه السلام فرموده اند که بالتواضع تعمر الحکمة لا بالتکبر وکذلک فی السهل ینبت الزرع لا فی الجبل
یعنی بتواضع معمور میشود حکمت و علم نه بتکبر و همچنین در زمین هموار زرع میروید کشت نه در کوه و زمین
سخت و نیز در کافی از امام سدره مقام ابا عبد الله علیه السلام مرویست که اطلبوا العلم و تزینوا معه
بالحلم والوقار و تواضعوا لمن تعلمونه العلم و تواضعوا لمن طلبتم منه العلم ولا تکونوا علماء جبارین
فیذهب باطلکم بحقکم حاصل معنی اینکه طلب علم کنید و با علم با طلب علم بصفت حلم و وقار آراسته
گردید و برای شاگرد و استاد خود تواضع و فروتنی نمائید و علمای جبار صاحب اجبار مباشید که اگر چنین
باشید میبرد باطل شما حق شما را مراد تحصیل این باشد که هرگاه جبار و گردن کش باشید و هر چه گوئید اگر چه باطل
باشد خواهید بر کرسی کردن از پیش ببرید و کسی رد آن نتواند کرد دشمنان حق شما نیز در ان مضمحل و از درجه اعتبار
ساقط و زائل میگردد و هم در آن کتاب از جناب ولایت مآب امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که لا
یکون السفه والغرة فی قلب العالم یعنی سبکی و تندی و فریب شیطان خوردن بعجب و خودپسندی در دل
عالم نمیباشد یعنی عالم واقعی که اثر علم را بتن گرفته و مقتضای آن را بجان پذیرفته باشد بعلل اشیه ذمیمه کبر
و غرور منافی فهمیده که و شنود و صفت ناپسند خودپسندی از اهل علم و مردم دانشمند بغایت بدیع و دور است
المؤلفه ثمرت خرست از درخت حماقت رگ غرور ۰ خود را کسی زبانکی کم ملکیند ۰ چون در مجلس ششم باب
اول این کتاب فرائد این فوائد با بنان قلم برشته رقم انتظام و صورت این مطلب دلپذیر با جامه
حسن تقریر بر پیرایه بیان و حریر تحریر ارتسام یافته در انیمقام بهمین اکتفا مینماید دیگر
از رذایل صفات که دامان ضمیر منیر اشخاص عالی درجات کاهی بلوث آن آلوده میباشد صفت حسد است
که دل را از امراض عسیر العلاج جانکاه و سبب آن هیجان سودای مال و جاه است و اکثر از این جهت راه قبول
ندارند

ندارند و پیوسته بر رد قول هم همت میگمارند با یوسف حسن سیرت هم برادرانه سر میکنند و تحمل اعتباء یکدیگر را
زکریا صفت اره ناهمواری و حرزه کری از پا میفکنند برای پختن نان خود تنافتن تنور حوصله هم
میپردازند و جهت بالیدن نخل اعتبار غرس یکدیگر را از خجالت آب میسازند چون آئینه بصورت احوال
هم بچشم عیب بینی میکرند و مانند خط بطلان بر نوشته جات یکدیگر بقصد ابطال تضییع میکذرند
پر و بال اوراق ان حجه بهم بر میزنند و عصای تلمسان برای از پا عیب یکدیگر کردیدن اثبات
خود را مقصود در نفی هم میدانند و اسکات هم را حجت ناطق حقیقت خود میخوانند اگر عیب هم را
هم چشمند و زبان چون مقراض ۰ روز و شب همدم یکدیگر و در زیر خاشند حاجبان این صفت بحکم
حدیث الحسد یذیب الجسد گاه و بیگاه در آتش غضب ها عمر گاه میگذارند و بمقتضای خیر المود السیود
بر خلاف مقصود همیشه در مغاک پستی مرتبت مانده هرگز کرمان اعتبار در میان اهل روزگار
نمی افرازند پس کافه انام از خواص و عوام ضرورست که نخلین کوهر دل را از گل این کدورات بیحاصل
برارند و در کندن بن این صفت دلخراش از زمین طبیعت قدم سعی و تلاش فرا زنند از چشمه صافیه
سینه ها با هم زلال خوشی نوشند و از پرده پوشی عیوب یکدیگر خلعت کرامت دو جهانه
پوشند علانیه در یکجا هم تا فرم باشند و حافظ زبان خن تندی چهره حرمت هم نکراشند جمال کمال
هم را بلا آسا مدح تن آرایش نمایند و آئینه خاطر یکدیگر را بمدد رفت شتافته صیقل کاری
فرمایند پیوسته برای تقصیرات هم معاذیر دلپذیر گویند و همواره جراحتهای یکدیگر را با بتیغ تهمت
خاطرت شوئید گویند دو نفر از اهل علم در خدمت یکی از ملوک بودند و گلشن دین و دولت وی را
بزلال مواسا صحبت خویش آبیاری مینمودند روزی هر دو در خدمت یکی از ملوک بودند و گلشن
دین و دولت وی را بزلال مواسا صحبت خویش آبیاری مینمودند روزی هر دو در خدمت
پادشاه برای سیر رفتند آن یک با قتضای سن شباب سرکشی کند جنهدی در زیر ران داشت

که در تندی و شوخی از عهده توانا سبق بردی و آن دیگر بسبب کبر سن بر مرکب گران خیز کاهل برنشسته
بود که چنان پیران با تمکین و وقار خر باعصای تأمل طریق رفتار نسپردی پادشاه خواست معلوم نماید
که ایشان در باطن با هم چگونه اند در همان سر سواری بهر کدام که رسید استمزاجی نمود و سخن مذمت
آمیز درباره آن دیگر فرمود شیخ کامل گفت که آن جوان جاهل را بین که چون از در خود پا بیرون
می نهد و اسب خود را شوخانه جلوه میدهد گفت آن شوخی از او نیست ولیکن اسب از شوق اینکه
دانشمندی چنین بر آن سوار است بدینگونه شوخ و بیقرار است و بآن جوان فاضل رسیده گفت که
آن پیر را نگر که چه قدر خود را موقر میداند و از روی تکبر و تمکین مرکب میراند گفت نه از این جهت است
بلکه چون کوه علم و شریعه چنین را فی مرکب بار است از این جهت سرعت حرکت بر آن دشوار است القصه
انگشت امتحان بر لب هر کدام که زد خبر مدح و ثنای آن دیگر نغمه و غیر سخن محبت و اخلاص زمزمه
نشنید و بدین شیوه دلپذیر هر دو نزد پادشاه بیشتر از بیشتر ارجمند گشتند و تقرب و منزلت
از سایر ندما در گذشتند از جمله معایب که سرچشمه طبع و جویبار انسان انستقوم عالیم الست ابدال آمی
الانس آن باید که مقفل باشد در گفت وگوهای علمی تندی و تلخی نمودن است و باندک ایستادگی
طرف طریق جنگ و پرخاش پیمودن چنانکه عادت اکثر خوبان جنگ حرف و سکه مغزان تنک ظرفیست
و این خوی زشت از آن قبیحتر است که عوام و جهال نیز باندک شعوری توانند بآن تن در داد چه جای علما
و فضلا که معادن ادراک و شعور و در هر امری از امور عالمیان نزاد دستور رند عیب و بسیار عیب است
که اهل هنر و دانش بیند که در لب جوی کینه فت تندی فهمیده که بلوث این قبیح آلوده باشند و غلطان چنین
عظیم را در نسخه صحیفه طبع سلیم خود واگذاشته بگذارند که بیهوده گویش نپذیرا شنیدند در کانی
از سرور اخیار و معدن حلم و وقار جناب اقدس نبوی صلی الله علیه و آله منقولست که ثلث من
لقی الله عزوجل بهن دخل الجنة من ای باب شاء من حسن خلقه وخشی الله فی المغیب والمحضر

دراز

ترک المراء وان کان محقا خلاصه مضمون اینکه سه صفت است که هرکس ملاقات کند با خدای عزوجل
بآن صفات داخل بهشت گردد از هر دری که خواهد کسی که خلقش نیکو باشد و در غیبت و حضور خلق از خدای
ترسد و ترک جدل نماید و اگرچه حق با او باشد و نیز در آن کتاب شریف مذکور است که جبرئیل علیه السلام بحضرت سید
الانام صلی الله علیه و آله گفت که ایاک و ملاحاة الرجال یعنی بپرهیز از منازعه مردان و هم در کتاب
از مهر سپهر دانشوری جناب مستطاب جعفری علیه السلام منقولست لا تمارین حلیما ولا سفیها
فان الحلیم یقلیک والسفیه یؤذیک حاصل معنی اینکه زنهار جدل مکن نه با حلیم بردبار و نه با سفیه
بی وقار که حلیم را اگرچه معارضه و تندی نمیکند اما با تو دشمن میشود و سفیه از جا در می آید و آزارت
میکند و در عمده غرام از حضرت فخر الانام صلی الله علیه و آله ماثور است که ایاکم والخصومة فانها
تمحق الدین خلاصه معنی اینکه حذر کنید از خصومت که آن دین را باطل میکند حمله طالبان علم
دینی و تشنگان رحیق یقینی را در مناظرات و مباحثات علمی سبب بد که غیر تحقیق حق و حل مشکل آن
منظوری نباشد تا این نزاع از این شوائب و فضیلتی دارند و از آن ساغر هوش آور نشاه و کیفیتی حاصل
گردد و این معنی بتعبیر این صورت نمیگیرد وانمطلب بدون این حصول نمی پذیرد که یاران با هم نشینند و هم
از بوستان دانش هم گلهای افادات چینند الفاظ سفته حدف را بهم نزنی خوانند و غرور برتری و شور را
از این محفل خاص دور کرده دانند در پایه خاطر پاک را از دو جانب بگلهای شکفته گلریزان نمایند
و جبادره در درس تحقیق راز سفته اندیشه با قدح حسن بیان هوشمندانه بهم بیمایند سوالات غرض
آمیز را جواب دهند و عرضهای فتنه انگیز را بر کنار نهند از دو طرف دست یک کرده رشته های فکر های
دقیق را بهم فتیله وار بهم تابند و بروغن توفیق و شعله نور بصیرت بار کرده بدین چراغ پر ضیا در ظلمت
خفا گم کرده خود را یابند ولیکن این کار آزاد مردان مرد و سوخته برشتگان از عالم دل سرور است
که از بند خودی دانا گشته رسته و از خارست دلبستگی بیا رود لکن بحقیقت و تشنگی جسته باشند

براین قرن دین چراغ یقین افروزند و جهت خرید متاع نجات سرمایه دانش اندوزند از سوختگی خیم با تش بطالان
سوی یقین رسند و در گریز از تودهای دوای مرض جهل رد از گفتار صواب هر جا ببینند بجان بپذیرند و این قسم مردمان
در میان ابنای زمان بسیار عزیز و کمیاب و متاعی ارجمند این صفت خداپسند در بازار روزگار بغایت کاسد
و نایاب است چه اکثر اهل زمانه از کسب علم جز علم مباهات افراختن و کوس فضیلت نواختن منظوری نیست و از
تحصیل فضل هنر غیر شهره شهر و یگانه دهر گشتن مقصودی نه هر مبتدی خود را منتهی پندارد و هر خرد گشته در کل

کسی را موجود نمی شمارد بسرمه سواد خبر دیدهٔ خودبینی روشن نمی‌سازد و بتحصیل تیغ زبان جز جهت غلبه بر همگنان
تیز ندارند و لهذا اگر کسی رد قول ایشان نماید و بلم و لا نم از در معارضه درآید هر چند بجا باشد از تبادر
نمی‌آیند و یکدیگر را آغاز ستیزه مینمایند و آن کس نیز بدستور سازد و فرو نمی‌برد و دعوی در پیش برد از دو جانب اهل
مطلب متنازع فیه را گذاشته نرم نرم باهم طرفی در شیشه میپیوندند و گرم گرم نمکدان سر در بروی یکدیگر میکوبند
تا آنکه رفته رفته مجلس علم را میدان قتال میسازند و از رگ گردن تفنگ و جدال می افرازند و سر کمان کج بحثی
زه میکنند و تیر تعرض و دشنام بهم می افکنند گاه بطعن نیزهٔ طعن و سرزنش هم را از مرکب عزت
بخاک ذلت می اندازند و زمانی بضرب تیغ زبان ملامت چهرهٔ یکدیگر را بخون رنگ خجلت آلوده میسازند و جمعی دیگر
از متعصبان رعایت کیش ننموده از طرفین بمایه دادن میگریزند و برهنه زبان درازی بامهم در سر آویزند و گروهی دیگر
از تماشای عامه تماشاگران این هنگامه از دور ایستاده می‌بینند و از اطوار غریب نابکاران تعجب میکنند و میخندند حاشا

که طریق طلب حق این و قاعده جستجو چون علم دین چنین باشد در غبار فتنه چنین چه گوهر تحقیق توان یافت و با این
بار گران خودی و ننگ نیست چگونه بسر منزل نجات توان شتافت لولا ای انکم ولا سیما حلق ببنگ ه ذهن
جدل بسته دل بحث توزند ه از بحث و جدل کسی بحق کی گردد تا فنا ه این مسئله بتوان گرفت با جنگ ه در بحث علم
تند نگر چه کنی ه جنگ و جدل درشت گوئی چه کنی ه این مجلس درس است نه میدان قتال ه این حق بهمه است جنگ چه میکنی ه
دیگر از منکرات که در میان ناقصان این فرقه جلیله معروف است در جواب سؤالات بی تامل و دلیر بودن و بی علم
باحکام شرعیه لب بافاده و فتوی گشودن است و شک نیست که این قوم بیباک دلیر را داعی بر ارتکاب این امر
عظیم جهل

عظیم خطر حب جاه و اقبار و حفظ مرتبه و مقدار است چه جهت قاصران همگی مقصور بر این است
که عوام ایشان جاهل خود را فاضل کامل شناسند و آوازهٔ طبل شهرت فضیلت باسماع هر نزدیک و دور
رسانند و تامل در جواب مسئله را منافی این مطلب دانسته از گفتن نمیدانم عار میدارند و پاس اعتبار
و عزت خود را از پاس شرع و دین ضرورتر میشمارند و همانا اینقدر بی پروا نشسته اند که در کتاب خدا
و احادیث ائمه هدی چه ملامتها در بارهٔ ایشان وارد گردیده و از آتش زهره گداز وعیدات چه شعله‌های
تهدیدات و تشدیدات برایشان زبانه کشیده است در کافی از جناب مستطاب جعفری علیه السلام
منقول است که ان الله خص عباده بآیتین من کتابه ان لا یقولوا حتی یعلموا و لا یردوا ما لم
یعلموا و قال عز و جل الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق و قال
بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یأتهم تأویله حاصل معنی اینکه خدای تعالی تخصیص نموده بنابراینکه
مخصوص ساخته بقصد و فرمان بالقطع باشد بندگان خود را بدو آیه از کتاب خود بر اینکه نگویند تا ندانند و رد نکنند
مادام که ندانند یا چیزی را که ندانند یعنی بی علم حکم بر بطلان چیزی نکنند و آنحضرت آن دو آیه را تلاوت
فرمودند آیه اول در سوره اعرافست در مذمت یهود و خلاصه مضمون آن اینکه آیا گرفته نشده است
بر ایشان پیمان کتاب که توریه باشد یا هر کتابی از کتب سماوی اینکه نگویند بر خدای تعالی مگر حق و آیه
ثانیه در سوره یونس است در مذمت جمعی از کفار و حاصل آن اینکه بلکه تکذیب کردند و دروغ شمردند
چیزی را که احاطه بعلم آن نکرده بودند هنوز تأویل آن بایشان نیامده یعنی پیش از آنکه بتامل یا تنبیه و بیان
دیگری تأویل آن برایشان ظاهر شود و اشکال آن حل گردد مبادرت بتکذیب آن نمودند و هم در کافی
از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام مرویست که من افتی الناس بغیر علم و لا هدی لعنته ملائکة الرحمة
و ملائکة العذاب و لحقه وزر من عمل بفتیاه ملخص آنکه هر که فتوی دهد مردم را بی آنکه علم داشته باشد
و راه بآن یافته باشد لعنت کنند او را فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب و برسد باو وزر دنبال کننده هر که

بفتوای او عمل کند ظاهر لفظ ملحق مشعر بر آنست که بعد از رواز شدن وی بر راه عدم گناه عمل کنندگان
بآن فتوی بروزگار وی عاید میگردد و اما بماند خصلت که جمال کمال اهل دانش بزیور اتصاف
آنها باید که آرایش یابد و انوار آثار آنها از جبهه احوالش آفتاب مثال تابد عمده آنها نیز اضداد
این صفات است یعنی از مال دنیا بقدری که مذکور شد خرسند گشتن و بگرد منصبهای خطیر هلاکت سیر
نگشتن فروتنی و خاکساری را ملکه خود ساختن و مرآت ذات خویش را از زنگ آثار کینه و حقد
پرداختن حلیم و بردبار بودن و با خصم جنگجو بجلادت معارضه گفتگو نمودن و اخلاق دیگر که ذکر
یافت و غیر آنها از فضایل و رذایل در کتاب شریف کافی به بیان لطیف ولفوا از جناب مستطاب
امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست و آن امام همام علیه السلام در آن کلام تمام بلاغت
نظام علم را بشخصی تمثیل فرموده اند که سر او تواضعست و چشمش بری بودن از حسدات (رشک) و گوش
فهم است و زبانش راست گوییست و حافظه اش تفحص و جستجو است و دلش خوب نیت
و عقلش معرفت اشیاء و امور است و دستش رحمت است اما مراد رحم بر ضعفا و درویشان
و بذل و عطا و دستگیری نمودن ایشانست و پای او زیارت علماست و همت و قصدش سلامت است
یعنی سلامت نفس که اذیتی بکسی نرساند یا اینکه از مخاطرات دینیه و دنیوی خود را بسلامت
رهاند و حکمتش که امور معاش و معاد خود را بآن منتظم دارد پرهیزکاریست یا حکم وی
یعنی نگاه بتیقظ و فتح کاف یعنی تعلق دهد گام که توسن نفس خود را بآن رام و منع از حرام
کند پرهیزکاریست و مستقر و آرامگاه وی رستگاریست و قاید و پیشروش عافیت است و
مرکبش وفاداریست و سلاح و آلت جنگش نرم گفتاریست و شمشیرش رضاست و کمانش مدارا
و مداراست و لشکرش محاوره بجای بتیقظ یعنی سخن گفتن با علماست یا مجاوره چنانچه در بعضی
از نسخ است یعنی نزدیک و در جوار علما بودن و مالش ادبست و ذخیره اش اجتنابست از گناهان و
و توشه اش

و توشه اش نیکویی با خلق است و آبش بنا بر بعض نسخ مصالحه است و دلیل و رهنمایش هدی و رشاد است
و رفیقش محبت نیکانست از این تقریر دلپذیر که کلک نقش آرای امیر کلام علیه السلام بر صحیفه بیان
نگاشته است مستفاد میگردد که آنقدر که آدمی در اصل بقا یا در قوام تن و نظام بدن باعضاء و جوارح
مذکوره محتاج و در امر معیشت در تحصیل اسباب و آلات و ضروریات مزبوره لابد و لاعلاج است
علم را نیز از این صفات خصال حمیده و صفات پسندیده گریز و گریزی و کرامتش به آنها صورت
پذیر نیست چنانکه هم در کلام کرام حضرت ابی عبدالله علیه السلام در تفسیر کریمه انما یخشی الله
من عباده العلماء مرویست که یعنی بالعلماء من صدق فعله قوله و من لم یصدق فعله قوله
فلیس بعالم محصل معنی اینکه مراد از علماء در این آیه کسیست که کردارش تصدیق گفتارش
نموده و بر طبق آن بوده باشد و کسی چنین نباشد عالم نیست یعنی چنین علمی در نشاء علم نخواهد بود
حکیم سنائی علم کز تو ترا نبستاند جهل از آن علم به بود صد بار آب حیوان گره چو شد در
حلق نیش شد گرچه بود نوشگوار اللهم وفقنا للعلم والعمل وخلصنا من الحرص وطول الامل
مقصد چهارم در بیان اینکه علمی که منشأ اینهمه فضل و ثواب و مبدأ عاقبت بخیر و حسن
مآل است کدام است بر هوشمندان ظاهر است که فضل و شرف هر کاری باقتضای غایت و فایده آنست
چندانکه آن فایده عظیمتر و جزیلتر باشد آن کار شریفتر و جلیلتر خواهد بود پس از جمله علوم
آنچه فایده آن دنیویه باشد شرافت آن مثل شرافت دنیا و قدر و قیمتش بقدر قیمت
زخارف ابنیه فانی عاریت سرا خواهد بود و آفریننده آن جل شأنه بکریمه قل متاع
الدنیا قلیل و امثال آن قیمت آنرا بیان فرموده و سید انبیا صلی الله علیه و آله قدر آنرا
از بال پشه کمتر خوانده و سرور اوصیا علیه الصلاة والسلام آنرا استخوان خوکی
که در دست مجذومی باشد حقیرتر شمرده است پس شرافت آن علم نیز در این پایه و قدر

دقیقتش در میزان نظر عقلا در این باب خواهد بود و مردمان خردمند و صاحبان همت بلند التفاتی چندان بآن
و در طریق تحصیل آن قدم سعی چندان نزنند مگر قدری که ضروری باشد و در امر معیشت از آن گزیر نداشته
باشند چون علم صنعتگریها دینیه و دنیویه که بعضی را آموختن آن در کار و از آن ناچار است و از علوم دنیویه
که صرف عمر گرانبها در تحصیل آن نه طریقه عقلا است علم نیرنجات است و علم کیمیا و علم رمل و علم [illegible] و علم قیافه
و امثال اینها بر فرضی که اصلی داشته باشند و همچنین علم باشعار و انساب و تواریخ اگر غرض اخروی بآن متعلق
نباشد چنانکه در امالی شیخ صدوق طاب ثراه مذکور است که حضرت اشرف نبوی صلی الله علیه و آله داخل مسجد شدند دیدند
جماعتی را دید که بر گرد مردی حلقه گشته اند فرمودند این کیست گفتند علامه یعنی مرد بسیار دانا است فرمود و ما
العلامه یعنی بسیاری دانش او در چه علم است گفتند داناترین مردمانست بانساب عرب و وقایع ایشان در زمان
جاهلیت و باشعار عرب پس آنسرور فرمودند که ذاک علم لا یضر من جهله و لا ینفع من علمه حاصل معنی
اینکه این علمی است که ندانستن آن زیانی و دانستن آن سودی بکسی نمیرساند یعنی بحسب عقبی و نیز از جمله این علوم است
ریاضیات از نجوم و غیر آن مگر آنچه در امر دین بکار آید و در احکام شرعیه معاونت نماید چون تعیین سمت
قبله و تحقیق وقت برای نماز و امثال آنها و آنچه بر این زیاده و بفایده در امور معاد باشد از علوم دنیویه خواهد بود
و با ضرورت عمر با خلق را در تحصیل آن تلف نباید نمود و در باب علم نجوم از بحر مواج علوم جناب مستطاب
امیر المؤمنین علیه السلام در کتاب احتجاج منقول است که چون آنحضرت اراده نمود که بدفع خوارج روانه گردد بعضی
از اصحاب گفت که ان سرت فی هذا الوقت خشیت ان لا تظفر بمرادک من طریق علم النجوم یعنی اگر در این وقت
روانه شوی میترسم که بمراد خود ظفر نیابی از راه علم نجوم یعنی قواعد نجومی بر این دلالت میکند با اینکه این سخن را
آنمرد از راه علم نجوم یعنی گفت بقول اصحاب در جواب نابلد طریق آداب فرمودند که اتزعم انک تهدی
الی الساعة التی من سار فیها صرف عنه السوء و تخوف الساعة التی من سار فیها حاق
به الضر فمن صدقک بهذا فقد کذب القرآن الی آخر الحدیث خلاصه مضمون این کلام صدق نظام
دیگر آنکه

و دیگر آنکه بجهت این مذکور نگردید اینکه آیا میپنداری که تو رهنمائی میکنی بآن ساعتی که هر که در آن سفر کند
بدی از او بر گردد و تخویف میکنی از آن ساعتی که هر که در آن سفر کند ضرر و زیان او را فرو گیرد یقین که آن
توانیست که این چنین را راه مینمائی و مردمان را بآن یک هدایت میتوانی نمود و از این دیگر احتیاج نمیباشد
فرمود هر که تصدیق کند ترا باین پس بتحقیق که قرآن را تکذیب کرده خواهد بود و در نیل محبوب و دفع
مکروه از استعانت بخدای تعالی مستغنی خواهد بود و بنا بر قول تو سزاوار نیست که عمل کننده بفرمان تو
ترا حمد کند نه خداوند خود را چه بدرستی که تو بزعم خود او را هدایت کرده بساعتی که در آن نفع رسیده
و از ضرر ایمن گردیده است ایها الناس بپرهیزید از آموختن نجوم مگر آنچه راه یافته شود بآن در خشکی
یا در دریا یعنی بهمین قدر که در صحرا و در دریا بکار آید و تمام را از سر گذشته رها کنید اکتفا نمائید چه بدرستی
که علم نجوم میخوانند بکهانت منجم چون کاهن است و کاهن مانند ساحر است و ساحر مثل کافر است و کافر در آتش
است روانه شوید بنام خدا و یاری او و نیز آورده اند که در هنگام سفر ظفر اثر ترسائی از راه علم نجوم آنحضرت را
از رفتن بجانب خوارج منع نمود و آن والا جناب او را در آن سخن ملزم و مجاب ساخته بمقاتله القوم
توجه فرمود و مفصل این مجمل اینکه در آن راه سپاه نصرت پناه حضرت شاه ولایت دستگاه بدیری
رسیدند مردی ترسا که از اهل آنجا بود از فراز دیر فریاد برآورد که ای لشکر اسلام بشنوید الا ارجعوا که شما
که نزدیک من آیید چون این سخن بخدمت آنحضرت معروض گردید عنان مرکب بدان صوب پیچید ترسا گفت ای سالار
لشکر اسلام بکجا میروی آنحضرت فرمودند که بحرب دشمنان و این ترسا گفت لشکر خود را فرود آر
دیگر بجنگ اینان مرو که ستاره مسلمانان در هبوط است و طالع اهل اسلام ضعیف چند روزی
صبر کن تا آن کوکب هابط رو بصعود آورد و طالع مسلمانان قوت گیرد آن عارف اسرار ربانی و آن
واقف اوضاع زمینی و آسمانی فرمودند که اگر تو دعوی علم آسمانی میکنی مرا از سیر فلان ستاره خبر ده بیرون

گفت غیر از کژدم این ستاره نشنیده‌ام سؤالها دیگر فرمود ترس حیران در جواب فرو ماند فرمود که از احوال آسمان اطلاعی
چنان نداری از احوال زمین بر گو آنجا که ایستاده‌ٔ میدانی که در زیر پای تو چه مدفون است گفت نمیدانم فرمود طلای خوبست
در آن اینقدر زر و نقش سکه آنش چنین و ترس گفت این کی میگوئی فرمود مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله خبر داده
و نیز فرموده است که با این قوم جنگ کن که از لشکر تو کم از ده کس کشته شوند و از ایشان کم از ده کس زنده بیرون روند
پس از آن بکنان متعجب گردیده فرمود تا زیر قدم او را کندند و آن ظرفه بار زر بهمان عدد و نقش یافتند ترسا
از دین برگشت و بدست آنحضرت شرف اسلام دریافت اگرچه در این خبر تصریح بر مذمت علم نجوم نیست
اما از سیاق آن مستفاد میگردد که اخبار منجمین قابل التفات نیست و چیزی بآن وابسته است و در مذهب
ممارست این فن حدیث عبدالملک ابن اعین که در فقیه مذکور است کافیست و آن اینست که عبدالملک مذکور گفت
که قلت لابی عبدالله علیه السلام انی قد ابتلیت بهذا العلم فارید الحاجة فاذا نظرت الی الطالع ورایت الطالع
الشر جلست ولم اذهب فیها واذا رایت الطالع الخیر ذهبت فی الحاجة حاصل معنی اینکه بخدمت حضرت امام
جعفر الصادق علیه السلام عرض کردم که من باین علم یعنی علم نجوم مبتلا شده‌ام یعنی بکار خوار آن گرفتار گردیده‌ام
پس اراده‌ٔ حاجت مینمایم چون نظر بطالع کردم و دیدم بد است مینشینم و در پی آن حاجت نمیروم و چون دیدم
که طالع نیکست در پی آن حاجت میروم پس آنحضرت فرمودند تقضی یعنی الحاجت روا میگردد گفتم آری فرمودند
که احرق کتبک یعنی بسوزان کتابهای خود را که در این فن داری یعنی اینکه قضاء حوائج از سعادت آن طالع است اعتقادی
او غلط و باطل است و کتابهای نجومی که منشأ چنین اعتقادی میشود سوختن را سزاوار قابل است و قطع نظر از امثال
این اخبار بر ظاهر است که اگر اقوال منجمین را اعتباری میبود در ساعت ساعت که ایشان حکم بر نیکی بدی آن بجهت
بعض کارها میکنند بایستی نحو دائم صادق که استادان بنفع فوج بشر و نماینده کان طرق نفع و ضرر و خیر و شر
بیان آن مینمودند چنانکه نهی از تزویج و سفر در وقتی که قمر در عقرب باشد و نهی از تزویج در وقت فرموده اند
چه انبیاء علما در جهت در بیان مایحتاج خلق خود را اصلا معاف نداشته و از امور کلیه و جزئیه دقیقه فرو نگذاشته‌اند

هرگاه قبا دکمش

هرگاه قبا دکمش فرموده باشند که چه رنگ باید پوشید و چه رنگ نباید پوشید و از مطعومات حتی اینها را
بیان کرده باشند که چه باید خورد و چه نباید خورد و همچنین در نوره کشیدن و حجامت نمودن و امثال اینها که
کدام روز خوبست و کدام روز بد مجمل ابیان امثال این امور جزئیه را فوت نکرده باشند اگر ساعات را
چنانکه منجمین میگویند سعادت و نحوستی بودی و ضرری بران مترتب گردیدی خلق را رعایت آن بسیار
ضرور بودی چه احتمال داشت که ایشان بیان آن ننمایند و خلق را بآن اعلام نفرمایند و حال آنکه در اخبار
و آثار شریفه ایشان غیر تزویج و سفر چنانکه مذکور شد اصلا از این سخن اثری نیست بلکه نهی از رعایت
آن وارد گردیده است چنانکه مذکور شد و از بعض اخبار چنین مستنبط میشود که علم نجوم اصلی دارد ولیکن
مختص بانبیا و اوصیاست و دیگران را از آن بهره‌ٔ نیست و اینمقام گنجایش ذکر آن اخبار و بسط کلام
بیش از این ندارد و دیگر از آنجمله علم فلسفه است که آنرا حکمت و علم اوایل نامیده و معتقدان آن کریمه
ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا عبارت از آن فهمیده‌اند و چون چنین باشد که بسیاری از اصول
و قواعد آن منافی شرع متین و مخالف ضروریات دین مبین است و در بسیاری از مطالب آن نفی را
اذعان و قلب را اطمینان حاصل نمیشود چه اکثر ادلهٔ آنها ناتمام و مدخول و داخل در مصداق حدیث
شریف حضرت رسول است صلی الله علیه وآله که ان طلب العلم جهل و قطع نظر از این مراتب مطالب
علم فلسفه کلا او بعضا یا مطابق شرع و دین است یا نه اگر مطابق است چرا کسی طلب آن از قرآن و
آثار اهل بیت نمی‌باید که حضرت اقدس نبوی امت را باقتدا و اتباع آن هر دو وصیت نموده و کسی
که تمسک باین هر دو جوید نجات از ضلالت اخبار فرموده و مع هذا کلام ایشان در بیان
عقاید اکثر مدلل بدلایل عقلیه برهانست و محض نقل نیست و اگر مطابق شرع نیست بگمان اینکه
آنها عقلی و اینها نقلی است و در صورت تعارض نقل را توجیه باید نمود آنها را تمام و مبرهن دانسته
مقدوه و اصل کردن و کتاب و سنت را بتوجیهات واهیه تاویل نموده بآنها فرود آوردن

چه وجه میتوانند داشت غیر از اعتنائی در دین و گمان تقصیر و سهل انگاری در تبلیغ بائمه معصومین علیهم السلام
که جهت تصحیح عقاید خلایق و تبیین طریق معرفت دهنده که حضرت خالق منصوب گشته اند هرچند زمان
وقال الرسول فضله بود فضل مدان ای فضول مجملا حضرت خداوند عالم عزت نه افلاطون وارسطو را در میان خلق
ساخته و بتعلیم و ارشاد ایشان تعیین نموده واحدی را بتتبع و پیروی فارابی و ابن سینا نمودن و مرده
نفس ایشان و امثال ایشان بودن امر و تکلیف نفرموده که بترک آن مؤاخذه کند کار و بعذاب و سخط الهی
گرفتار گردد بلکه جمعی دیگر را باین کار در میان خلایق گماشته و طوق وجوب اتباع ایشان را بر گردن
اهل مکلفه انام گذاشته است که بترک آن معاتبت و معاقب میگردند پس از باب التزام بالاکرم
دامن اتباع ایشان را بدو دست دل و زبان محکم داشتن و حبل المتین تمسک و اعتصام باذیال ایشان
واجب الاتباع عالیمقام را بالکلیه از دست گذاشتن از طریقه عقل بغایت دور است شیخ بهاء الدین
محمد رحمة الله چند چند از حکمت یونانیان حکمت ایمانیان را هم بدان دل منور کن بانوار جلیه
چند باشی کاسه لیس بوعلی دام افاضاته و برکاته نیز چه سنجیده و پسندیده فرموده است
بیت چراغ فلسفی نادانی میسازی نگیرد ره راه زفکر بست میشوی بی نفس در راه خود چه راه رسته
از غفلت بهر سو میشوی مایه چه طولها داده از که روی این راه کوته راه و دیگری نیز در این مقام خوب گفته
حکمت نبود جز روش بیداری که حاصل نشود از آن بجز گفتاری هر فرد کتاب از براهین حکیم باشد
در راه معرفت دیواری و شیخ اوحدی کرمانی فرموده چون دیده عقل را بروی بند دیده جز شرع ره راست
بدو ننماید چشم ار چه که روشن است از نور نظاره در ظلمت شب ولی چراغ باید و نیز اوا فرموده از عقل
مجرد دید وا که نرسی هیچ شرع بیرکی و نوائی نرسی شریعت گمان نرسانند بخدا اور نه قویدین عقل بجائی نرسی
ای صاحبقرانان نیک و بد شناس و قدردانان جواهر انفاس عمر عزیز مستعمل را بیش از آن میدار که صرف
تحصیل امثال این فنون بیحاصل نمائید مگر اینکه غرض دفع شبهات آن باشد که آن هنگام از تتبع قدری
از آن در غرض مذکور در کار باشد ناچار است پس علمی که تحصیل آن منتج انهم فضل و ثواب و موصل بمنزل
کی باید

حسن مآب است علم دینست یعنی علم قرآن و حدیث از اصول و فروع و مواعظ و آداب و آنچه موقوف علیه
تحصیل آنها باشد از صرف و نحو و معانی بیان و بنعمت حضرت خداوند مهربان خار خار هر زده گردی خارستان بیحاصلها
را از خاطر کافه طلاب علوم زائل و دست و دل ایشان را در گلشن همیشه بهار علوم دینیه بگل چینی فواید آن مایل
دانا دهمیه و کرم مجلس هم م در ذکر فضل و ثواب نماز که بعد از معرفت و علم اشرف مصارف زندگیست
وارفع مراتب بندگی صنوف صنوف طاعات را امامت دوفنو و جبد عبادات را پیش خرام کلبانگ
الصلوة اتش خواص و عوام را بر سفره رحمت عام صلا است و فصول اذان و اقامتش کافه بندگان را
سرزبان ایوان کرامت و اعتلا تکبیرات مندوبه اش صریر باب فوز و فلاحت و تکبیر افتتاحش در سرای
آشنائی حق را مفتاح دور باش استعاذه اش دافع جنود دوسوس شیطانی است و نور بسمله وش
چراغ محفل قرب حضرت سبحانه آیات فاتحه و سوره اش هر یک صیقلیست زنگ از دل بردار و فقرات
دعوات ماثوره اش هر کدام دست امیدی بر دامن کرم الهی دراز هر رکعتش از بهشت بنده گنجی
روضه ایست بگلهای قراآت و تسبیح آراسته و هر رکوعش از قلزم تذلل و افکندگی موجی نسیم
توفیق الهی برخاسته هرچند بکر رکوعش از درگاه عبودیت طاعتست و هر جبهه بر سائی سجودش
بر تارک نفس اماره سرکش هوا مسطر هواهر فیدش نخلی مثمر چندین فضل و ثواب گوناگون و هر قعودش
گلبنی پربار از گلهای شرف و سعادات از حد فزون دو دست گشاده در قنوتش طایر دعا را
در طیران اوج اجابت دو شهپر است و شهادتین تشهدش از اصل اصیل ایمان دو شاخ غفران ثمر
برکات تسلیماتش قامت اقامت بنده که از خلوت کمال و دعوات تعقیباتش عروس طاعت را
زینت افزای حسن و جمال در فضیلت و شرافت نماز همین بس که آن را معراج مؤمن گفته اند چه بنده
بآن بر سپهر مرتبه قرب الهی عروج و براوج سعادت مکالمه خداوند خود صعود مینماید و اخبار صدق
آثار که ذکر آنها در این مطلب ضرور و در کار است هرچند گونه است بعضی از آنها در فضل و ثواب
اصل نماز بر سبیل اجمال ورود یافته و بعضی در فضل و ثواب فروع و متعلقات آن از صغر و ضس

ومندوب واگرچه مناسب این مقام است ولهذا منشی قلم بلاغت رقم این مجلس را چند فصل
مرتب میدارد و در هر فصلی قسمی از آنرا بر نوع بیان میکند **فصل اول** در ذکر فضل نماز
اصل نماز بر سبیل اطلاق از مطهرات نفس از ذنوب و عیوب و مؤدب آداب مفروض
ومندوب است از جناب اشرف نبوی صلی الله علیه وآله در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه
مرویست که مثل الصلاة مثل عمود الفسطاط اذا ثبت العمود ثبتت الاطناب والا
وتاد والغشاء واذا انکسر العمود لم ینفع وتد ولا طنب ولا غشاء حاصل مضمون
اینکه نماز مانند ستون خیمه است که چون آن برپاست طنابها و میخها و پرده خیمه بر سر پاست
وچون ستون شکست آنها هم بیفایده میگردد بر طبق این حدیث شریف نبویست کلام صدق نظام
جناب مستطاب جعفری علیه السلام که در من لا یحضره الفقیه مذکور است که اول ما یحاسب
به العبد علی الصلوة فاذا قبلت منه قبل سایر عمله واذا ردت علیه رد علیه سایر عمله
حاصل معنی اینکه نخستین عملی که از بنده حساب آن گرفته میشود نماز است پس چون آن مقبول
و پسندیده شد اعمال دیگرش نیز مقبول میشود و اگر آن مردود گردید اعمال دیگرش نیز مردود
میگردد و هم در آن کتاب شریف مذکور است که معاویة بن وهب از حضرت ابا عبدالله علیه السلام
پرسید که افضل الخیر بنده گان که بان بخداوند خود تقرب جویند چیست و محبوبترین آن
نزد خدا تعالی کدام است فرمودند که ما اعلم شیئا بعد المعرفة افضل من هذه الصلوة
حاصل اینکه بعد از معرفت و علم چیزی را بهتر از نماز نمیدانم و در همان کتاب از همان جناب
علیه السلام باین مضمون مرویست که محبوبترین اعمال نزد خدا تعالی نماز است و این آخر وصایای
انبیاست یعنی آخرین سفارشی که پیغمبران امتان خود را کرده اند سفارش بنماز است پس چه نیکوست
از آنکسی که غسل کند یا وضو بسازد و افعال وضو را بر وجه کامل بعمل آورده بعد از آن کناری
و خلوتی گزیند که انیسی و یاری او را نبیند پس خدا تعالی بر او مشرف و ناظر گردد و او در رکوع

بالسجود باشد

یا سجود باشد بدرستیکه بنده چون سجود کند پس سجود را طول دهد ابلیس فریاد کند که ای وای بر من این بندگان اطاعت
کردند و من عصیان ورزیدم و ایشان سجده کردند و من ابا و امتناع نمودم و هم در آن کتاب از آن
والا جناب علیه السلام منقولست که صلاة فریضة خیر من عشرین حجة وحجة خیر من بیت مملو ذهبا
یتصدق منه حتی یفنی یعنی یکی از واجبی بهتر است از بیست حج و یک حج بهتر است از خانه پر از طلا که تصدق
کرده شود از آن تا هیچ نماند و نیز در فقیه از امام همام ابو جعفر علیه السلام ماثور است که ما من عبد
من شیعتنا یقوم الی الصلوة الا اکتنفته بعدد من خالفه ملائکة یصلون خلفه ویدعو
ن له حتی یفرغ من صلوته محصل مضمون اینکه هیچ بنده نیست از شیعیان ما که بنماز برخیزد
دیگر اینکه فرو گیرند او را بعدد هر که مخالف اوست در دین فرشتگان که نماز گذارند در قفای او
و دعا کنند از برای او تا خود از نماز فارغ گردد و هم از آن عالیجناب در آن کتاب منقولست که
للمصلی ثلث خصال اذا هو قام فی صلوته حفت به الملائکة من قدمیه الی اعنان
السماء ویتناثر البر علیه من اعنان السماء الی مفرق راسه وملک موکل به ینادی
لو یعلم المصلی من یناجی ما انفتل حاصل معنی اینکه نماز گذار را سه خصلت است چون بنماز
می ایستد فرو میگیرند او را فرشتگان از پاهای او تا باطراف آسمان و نثار میشود بر وی خیر و برکت
بار رحمت از کنارهای آسمان تا فرق سر وی و فرشته با و موکل است که ندا میکند که اگر داند نماز گذار
که با که مناجات و راز میگوید منصرف نشود یعنی از نماز بیرون نیاید سبحان الله چه غافل و نادا
نست آدمی که اگر در عمر یکبار بخدمت پادشاهی یا حاکم دیاری که اطلاق نام پادشاهی
بر ایشان از روی مجاز و افسرده است و فرمانفرمایی بر ایشان بر سبیل عاریت رسد و با او
دو سه کلمه سخن کند سالها بآن مینازد و آنرا مناط شرف و اعتبار خود میداند و شبانه روزی

اقلا پنج بار انوار سعادت تکلیف عبادت بر ساحت احوالش بتابد و بدرگاه پادشاه پاک تعالی
جل شأنه بار می یابد با خداوند بی نیاز مشافهة راز میگوید و مطالب دو جهانی خود را از جناب
احدیت بی واسطه استدعا میجوید گاه بجایگاه رکوع و سجود گوی سرخنده که از میدان بندگی
میربایند و گاه بوسیله قیام و قعود در بارگاه قرب الهی با خاصان آن درگاه همنشست و هم
مقام میشود و از چنین سعادتی که وی را میسر گشته اکثر اوقات ساهی و غافل و در گذارش آن گران
خیز و کاهل میباشد و بعد از آنکه باکراه تمام تن باداء آن در داد و بصد جبر ثقیل بار گذارش
آن را بر دوش طبیعت نهاده همت قاصرش همگی مقصور بر آنست که آنرا زود بانجام رساند و خود را
از ثقل شغل این سبکبار گرداند و باخود نمی اندیشد که هر گاه چشم دل لختی بروی داده و در حضرت
چگونه پادشاهی ایستاده است بمنزله آنکه بنا نشد از نمازت جز نام و طاعت ببرت احیی تعودت
قیام و از پس به حد اسکنیز نیز تو و تکبیر بگفته واری انداز سلام و هم در کتاب من لا
یحضره الفقیه از سید کاینات و دلیل راه نجات صلی الله علیه و آله ماثور است که ما من صلوة یحضر
وقتها الا نادی ملک بین یدی الناس ایها الناس قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها
علی ظهورکم فاطفئوها بصلاتکم خلاصه مضمون اینکه هیچ نمازی نیست که وقت آن حاضر شود
مگر اینکه ندا کند فرشته که در پیش مردمان که ای مردمان برخیزید و متوجه شوید بسوی آتشهای گناهان خود
که بر پشتهای خود افروخته اید پس فرو نشانید آنها را بنماز خود یعنی نماز کفاره گناهان و بر آتش
ایمان سوز عصیان بمنزله آبیست که آنرا فرو مینشانند و بنده را شایسته رحمت و آمرزش میگرداند
و بر طبق این خبر امید اثر است حدیث همان سرور در کتاب مذکور که انما مثل الصلوة فیکم کمثل السری
و هو النهر علی باب احدکم یخرج الیه الیوم و اللیلة یغتسل منه خمس مرات فلم یبق الدرن علی الغسل
خمس مرات

خمس مرات و لم یبق الذنوب علی الصلوة خمس مرات محصل معنی اینکه نماز در میان شما مانند جدول
آبیست بر در خانه احدی از شما که شب و روزی پنج مرتبه برآید و از آن نهر غسل نماید پس چنانکه با شبانه روزی
پنج مرتبه غسل کردن در بدن نمیماند با پنج وقت نماز نیز گناهی در انکس نمیماند و نیز مفید همین مضمون
پر نوید سراپا امیدست حدیثی که هم در کتاب مذکور از حضرت ابی عبدالله علیه السلام ماثور است و حاصل
معنی آن بر سبیل اختصار اینست که وقتی که حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام از بهشت نزول
فرمودند خال سیاهی در او پیدا شد و از روی تا قدم وی فرو گرفت و بدان سبب مدتها مدید
اندوهگین و گریان میبود پس جبرئیل علیه السلام نزد وی آمده گفت سبب گریه چیست گفت
این خالی که بر من ظاهر شده است جبرئیل علیه السلام گفت برخیز ای آدم و نماز کن آدم برخواست
و نماز کرد آن خال تا گردن وی فرود آمد پس وقت نماز دوم نیز آمده گفت برخیز نماز کن
آدم علیه السلام برخواست و نماز کرد آن خال تا ناف او فرود آمد و وقت نماز سیوم نیز آمده
وی را امر فرمود آدم برخواست و نماز گذارد آن خال تا زانوهای وی فرود آمد و وقت نماز
چهارم نیز آمد گفت برخیز نماز کن آدم علیه السلام نماز کرد آن خال تا قدمهای وی فرود
آمد پس وقت نماز پنجم نیز بدستور آمده امر بنماز کرد آدم علیه السلام نماز گذارده آن
خال تمام از وی زایل شد پس خدای تعالی را حمد و ثنا کرد جبرئیل علیه السلام این مضمون ادا نمود
که یا آدم از اولاد تو هر که شبانه روزی پنج نماز گذارد از گناهان بیرون آید چنانکه تو از این خال
بیرون آمدی و در امالی شیخ الصدوق قدس الله روحه حدیثی طویل از حضرت امام همام علی النقی
علیه السلام منقولست که مشتمل است بر سؤال چند که حضرت کلیم الله علی نبینا و علیه السلام از جناب
الهی نموده و از آنجمله اینست که الهی فما جزاء من قام بین یدیک یصلی یعنی چیست جزای کسی که نزد تو

السیاره نماز کنند خدای تعالی فرمود که یا موسی اباهی بهم ملائکتی راکعاً وساجداً وقائماً
وقاعداً ومن باهیت به ملائکتی لم اعذبه یعنی مباهات میکنم باو بر فرشتگان
خود در حال رکوع وسجود وقیام وقعود وکسی که من مباهات کنم باو بر فرشتگان خود اورا
عذاب نمینمایم وهم در امالی شیخ صدوق طاب ثراه از مهر سپهر فرزندی ونور بخش عالم
بند کرامت حضرت اشرف نبوی صلی الله علیه وآله مرویست حدیثی که خلاصه مضمون آن اینست
که الله تعالی را فرشته ایست نام سیمائیل هر وقت نماز برای نمازگذاران از خداوند عالم براتها
میستاند بدینگونه که چون مؤمنان صباح کردند وبرخواسته وضو ساختند ونماز صبح گذاردند برات
از خدای تعالی برای ایشان میگیرد که در آن نوشته است که انا الله الباقی عبادی وامائی فی حرزی جعلتکم
وفی حفظی وتحت کنفی صیرتکم وعزتی لا خذلتکم وانتم مغفور لکم ذنوبکم حاصل معنی اینکه من معبود
برحقم که باینده ام ای بندگان من وای کنیزان من شما را در حصار استوار خود گردانیدم ودر
پناه حفظ وحمایت خود جای دادم بعزت خودم قسم که شما را فرو نمیگذارم وگناهان شما آمرزیده است
تا ظهر وچون وقت ظهر شد وبرخواستند ووضو ساختند ونماز گذاردند آن فرشته میگیرد برای
ایشان از خدای تعالی برات دوم نوشته است در آن انا الله القادر عبادی وامائی بدلت
سیئاتکم حسنات وغفرت لکم السیئات واحللتکم برضائی عنکم دار الجلال یعنی منم
معبود توانایم ای بندگان وکنیزان من بدیهای شما را بنیکیها مبدل گردانیدم وبدیهای شما را
آمرزیدم وبخشنودی از شما فرود آوردم شما را وجای دادم در سرای بزرگواری ومیتواند بود که مراد
از دار الجلال مرتبه ومقامی باشد از بهشت وچون وقت عصر شد ومؤمنان برخواستند ووضو ساختند
ونماز گذاردند آن فرشته میستاند برای ایشان برات سیوم در آن نوشته که انا الله الجلیل جل

ذکری وعظم

ذکری وعظم سلطانی عبیدی وامائی حرمت ابدانکم علی النار واسکنتکم مساکن الابرار ودفعت
عنکم برحمتی شر الاشرار ملخص اینکه منم معبود بزرگوارم یاد من بزرگ وسلطنت من عظیم است
ای بندگان من از مرد وزن حرام کردم بدنهای شما را بر آتش وساکن گردانیدم شما را
در مسکنها وآرامگاههای نیکان ودفع نمودم از شما برحمت خود شر بدانرا وچون وقت شام
شد پس برخواستند ووضو ونماز کردند آن فرشته میگیرد برای ایشان از خدای تعالی برات
چهارم نوشته است در آن که انا الله الجبار الکبیر المتعالی عبیدی وامائی صعد ملائکتی من
عندکم بالرضا وحق علی ان ارضیکم واعطیکم یوم القیمة منیتکم حاصل معنی اینکه من معبود حقم
که صاحب جبروت وبزرگی وعلوتم ای بندگان من من از ذکور واناث صعود نمودند وبعالم
بالا آمدند فرشتگان من از نزد شما بارضا وخوشنودی ولازمست بر من اینکه شما را راضی وخو
شنود گردانم ودر روز قیامت شما را با آرزوئی که دارید برسانم وچون وقت خفتن شد مؤمنان
برخواستند ووضو ساختند ونماز گذاردند آن ملک میستاند از خدای تعالی برای ایشان
برات پنجم نوشته است در آن که انی انا الله لا اله غیری ولا رب سوای عبادی وامائی فی بیوتکم
تطهرتم والی بیوتی مشیتم وفی ذکری خضتم وحقی عرفتم وفرایضی ادیتم اشهدک یا سیمائیل
وسائر ملائکتی انی قد رضیت عنهم تحصل مضمون اینکه بدرستی که من معبود برحقم نیست
معبود برحقی غیر من ونیست خداوندی جز من ای بندگان من وای کنیزان من در خانهای خود
طهارت گرفتید وبخانهای من یعنی بمساجد ومعابد مشی نموده آمدید وخوض کردید وحق مرا شناختید
ونمازهائی که بر شما فرض گردانیده بودم بجای آوردید گواه میگیرم ترا ای سیمائیل وسایر فرشتگانم
را که بدرستی که من بتحقیق که راضی شدم از ایشان آنحضرت فرمودند که پس ندا میکند سیمائیل

سه مرتبه هر شب بعد از نماز خفتن که یا ملائکه الله بدرستی که خدای تعالی که بتحقیق که آمرزید نمازگذارانی را که پهلوانی او
متعرف باشند پس نماند هیچ فرشته در هفت آسمان مگر اینکه استغفار میکنند برای نمازگزاران و دعا مینمایند جهة
ایشان چندانکه ایشان تیر برآماده آن مداومت و برگزارش آن مواظبت نمایند و در جامع الاخبار حدیثی از سرور
انبیا صلی الله علیه و آله منقول است که حاصل مضمون آن این است که بدرستیکه هر چیزی را زینتی است و زینت اسلام
نماز پنجگانه است و هر چیزی را رکنی است و رکن مؤمن نماز پنجگانه است و هر چیزی را چراغیست و چراغ دل
مؤمن نماز پنجگانه است و هر چیزی را قیمتی است و قیمت بهشت نماز پنجگانه است و هر چیزی را براتی است
و برات مؤمن از آتش نماز پنجگانه است و هر چیزی را امانی است و امان مؤمن از بریدن و جدا شدن
یعنی از جماعة مؤمنان یا از رحمت خدا یا امثال آن نماز پنجگانه است و خیر دنیا و آخرة در نماز است و بآن میان
جدا میشود کافر از مؤمن و مخلص از منافق و آن ستون دین است و زینت اسلام است و دراز کفتن حبیب است
باجیب و روشنی حاجت است و توبه قبول کننده است و یاد کردن نعمت است و برکت در مال است و وسعت
روزیست و لذر روحست و عزت مؤمن است و طلب نزول رحمة است و استجابه دعوتست و سبب استغفار
ملائکه است و باعث رغم انف ملحدین و قهر و خشم شیاطین و خوشحالی مؤمنین است و کفاره گناهان است
و حصار مال است و سبب قبول شهادت و آبادی مساجد است و زینت شهر است و فروتنی با خدای
تعالی است و نفی کبر است و طلب بسیاری قصرهای جنة است و مهرهای حور العین است و کاشتن درختان
بهشت است و هیبت در تن فاجران است و نثار رحمة است از جانب خدای تعالی و از بینائی بخش دلهای
کوران معنی شافع روز نشور صلی الله علیه و آله مأثور و مشهور است که میفرموده اند که قرة عینی فی الصلوة روشنی
چشم من در نماز است یعنی بآن چشم من روشن و خاطرم شکفته و مسرور میگردد و مجلد آباریق و اکواب کتب
معتبره اصحاب از بیان امثال این احادیث دل آویز شوق انگیز سرشار و لبریز است خنک آن دیندار هوشیاری

که برای تأمل

که برای تأمل نهاده لذة لذت رزین کوبان لاجرعه نوشند و بیمایگی نفس جاهل در بندگی کاهلیها با آن زایل گرداند
روز و شب در ادراک فضل و ثوابهای چنین از دل جان کوشد و بدبختان بی سوز دل کور از خدا دوری
در گزارش آن گاهی دیگر استخفافی کرده و ترک نماید یا در کیفیت آن بی پروائی و سهل انگاری نموده طریق ادای
آنرا با داب و شروطی که میباید بتقدیم و اتمام نرسانند و ماغ همتش از گلشن طاعت بوی رحمتی نکشد و مذاق جانش
از خوان نعمت بندگی لقمه فیضی نچشد مرغ روحش بدو بال دوگانه صبح در فضای جانفزای فرمان پذیری بال
افشانی ننماید و دل با سعادتش در هشت بهشت رکعات نماز ظهر و عصر خود را بسجده کرامت نیاراید
به بر سه گانه شام خود را از سهام اندیشهای دور نفسانی ایمن نسازد و در چهار خیابان چهار رکعت خفتن
بچیدن گلهای گوناگون فیوضات تا زحد فزون بر ندارد و فصل دوم در ذکر هر یک از شروط و آداب نماز
که بر نماز مقدم است و در فضل و ثواب آنها علیحده اخبار بنظر رسیده از واجب و سنت پوشیده نیست
که ما صحرائیان بیابان ناپیدائی و روستائیان شهرستان دانائی از آن نادان تریم که بخودی خود بسر منزل
بندگی معبود خویش جلت عظمته راه توانیم برد و بارهنمائی تعلیم و ارشاد حضرت او طریق
عمیق عبودیت را برسوم و آدابی که باید توانیم سپرد و سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا
انک انت العلیم الحکیم و لهذا جناب الهی بفضل و کرم نامتناهی از انعام مخلوقات
هر که را بتشریف تکالیف بندگی خود مختص فرموده راه و رسم گذارش آنرا بتوسط
انبیا و اوصیا بوی تعلیم نموده است و از آنجمله نمازست و از آن شروط و آداب
بسیار است و در فضل و ثواب اکثر آنها علاحده و احادیث و اخبار از ائمه اطهار
علیهم السلام وارد و یافته و از آنجمله طهارتست که عبارتست از وضو یا غسل
یا تیمم در کتاب شریف فقیه از امام همام حضرت جعفر الصادق علیه السلام منقولست

حدیثی که خلاصهٔ مضمون آن اینست که روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با محمد ابن حنفیه نشسته بودند
فرمود یا محمد ایتنی بیار که برای نماز وضو کنم محمد ابن حنفیه آب آورد آنحضرت با دست راست آنرا بر دست چپ
ریخت فرمود بسم الله والحمد لله الذی جعل الماء طهورا ولم یجعله نجسا یعنی بنام خدا شروع در وضو
میکنم و حمد آن خدای را که آب را پاک و پاک کننده کرد و آنرا پلید نگردانید بعد از آن آنحضرت
استنجا کرد و گفت اللهم حصن فرجی واعفه واستر عورتی وحرمنی علی النار یعنی خداوندا محافظت کن
دستگاه فرج مرا از فجور و بپوشان عورت مرا از نظر نامحرمان و حرام ساز مرا بر آتش بعد از آن
مضمضه کرد و گفت اللهم لقنی حجتی یوم القاک واطلق لسانی بذکرک واجعلنی ممن یذکرک
ولا ینساک یعنی خداوندا تلقین کن بمن حجت مرا در روزی که ملاقات کنم با تو و روان ساز زبان
مرا بذکر خود و بگردان مرا از آنکسانی که ذکر تو میکنند و ترا فراموش نمیکنند بعد از آن استنشاق
کرد و گفت اللهم لا تحرم علی ریح الجنة واجعلنی ممن یشم ریحها وروحها وطیبها یعنی خدا
وندا حرام مکن بر من بوی بهشت را و بگردان مرا از کسانی که میشنوند بوی بهشت و نسیم فرح
فزای آن و بوی خوش آنرا بعد از آن روی خود را شست فرمود اللهم بیض وجهی یوم تسود فیه
الوجوه ولا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه یعنی خداوندا سفید گردان روی مرا در روزی که سیاه
میشود در آن روها و سیاه مکن روی مرا در روزی که سفید میگردد در آن روها بعد از آن دست
راست خود را شست فرمود اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری وحاسبنی
حسابا یسیرا یعنی خداوندا عطا کن نامهٔ اعمال مرا بدست راست من و نوشتهٔ جاوید بودن در بهشت
را بدست چپ من یا خلود در جنانرا بآسانی بمن ده یا آنکه سختی عتابی کشم و شاید فرداید جسم
دو وجه دیگر نیز گفته اند و محاسبه کن با من حسابی آسان یعنی در آن با من سختگیری مکن و بآسانی
بگذران

بگذران بعد از آن دست چپ خود را شست و گفت اللهم لا تعطنی کتابی بیساری ولا تجعلها مغلولة
الی عنقی واعوذ بک من مقطعات النیران یعنی خداوندا مده نامهٔ مرا بدست چپ من و بگردان آنرا اغلال کرده
و بسته بگردن من و پناه میگیرم بتو از جامهای بریده شده از آتش چون پیراهن و قبا که بر تن دوزخیان بهم
میرسد و بسبب عذاب و آزار ایشان میگردد و این معنی بر طبق کلام الهیست در سورهٔ حج فالذین
کفروا قطعت لهم ثیاب من نار یعنی بریده شود برای کفار جامهای از آتش که باندازهٔ جثهٔ ایشان
باشد و همه اندام ایشانرا فرو گیرد و ممکنست مراد این بود که مقطعات بکسر طا باشد یعنی پناه میگیرم بتو از آتشی که قطعه
قطعه و پاره پاره میکند اعضا را بعد از آن مسح سر کرده فرمودند اللهم غشنی برحمتک وبرکاتک
وعفوک یعنی خداوندا بپوشان مرا برحمت و برکات و عفو خود و آنها را شامل حال من گردان بعد از آن
مسح پاهای خود نموده گفت اللهم ثبتنی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیک
عنی یعنی خداوندا ثابت دار مرا بر پل صراط در روزی که میلغزد در آن قدمها و بگردان سعی مرا در آنچه
راضی و خوشنود میسازد ترا از من بعد از آن آنحضرت سر بالا کرده نظر بسوی محمد ابن حنفیه نمود و فرمود
یا محمد هر که وضو کند مثل وضوی من و گوید مانند قول من یعنی دعاهای مذکوره را در هر فعلی خواند خلق
کند خدای تبارک و تعالی از هر قطره فرشته که تقدیس و تسبیح و تکبیر او نماید پس نویسد خدای عز و جل
ثواب آنرا برای او تا روز قیامت و این حدیث شریف در کافی و تهذیب و امالی صدوق نیز مذکور است
و عبارات بعضی از احادیث آن اندک اختلافی دارد و این مقام ذکر آنها نیست و هم در کتاب شریف فقیه
مرویست که هر که وضو کند و ذکر اسم الله تعالی نماید همه جسد او پاک میشود و وضو کفارهٔ گناهانیست
که در میانهٔ این وضو و وضوی دیگر از او صادر گردد و هر که ذکر اسم الله تعالی نکند پاک نمیگردد از جسد او
مگر آنچه آب باو رسیده است و نیز در آن کتاب شریف از باغبان گلشن حسن سیر حضرت ابوالحسن موسی بن

جعفر علیهم السلام منقولست حدیثی که ملخص آن اینست که هر که وضو کند برای نماز شام این وضوی
او کفاره گناهان روز گذشتهٔ اوست غیر گناهان کبیره و هر که وضو سازد برای نماز صبح این وضوی او
کفاره گناهان شب گذشتهٔ اوست مگر گناهان کبیره و هم در آن کتاب از پسندیدهٔ خالق حضرت جعفر
الصادق علیهم السلام باین مضمون مأثورست که هر کس وضو سازد تمندل کند یعنی بپارچهٔ چون دستمال
وامثال آن اعضای خود را که در وضو شسته خشک نماید نوشته شود برای او حسنه و هر که وضو کند و تمندل
ننماید تا آنکه تری وضو خود بخود خشک شود نوشته شود برای او سی حسنه و نیز در کتاب من لا یحضره الفقیه
در باب فضایل حج حدیثی آورده که حاصل آن باجمال این عبارات منطبق است که سید هر قروی و بدوی
جناب اشرف اقدس نبوی صلی الله علیه و آله با اصحاب خود نماز صبح گذارده بود و نشسته با ایشان حدیث و
همزبانی و دو لعل مبارکش بر دامن ساعهٔ آن جماعت در نثار میشود چندانکه آفتاب طلوع کرد و اصحاب
از پیش هم برمیخواستند تا با آن صاحب علوم جلی و خفی غیر دو مرد انصاری و ثقفی کسی نماند آن والا جناب
بایشان خطاب کرده فرمودند که دانستم شما را حاجتی است که میخواهید از من سؤال کنید پس اگر خواهید
من شما را خبر دهم که حاجت شما چیست پیش از آنکه شما از من سؤال کنید و اگر خواهید شما سؤال نمائید
گفتند تو ما را خبر ده یا رسول الله چه بدرستی که این کوری دل را زایل کننده تر و از شک و ریب دورتر
و ایمان را ثابت سازنده تر است پس آن فروزندهٔ چراغ کرم روئی و آموزندهٔ شیوهٔ دلجوئی فرمودند
که یا اخا الانصار بدرستیکه تو از آن قومی که ایثار میکنند دیگران را بر خود و از اهل شهری و این مرد
ثقفی و صحرانشین است آیا ایثار میکنی او را بمسئله یعنی رضا میدهی که اوّل حاجت او را روا سازم
و بجواب مسئله او بپردازم که چون راهش دور است شاید که خواهد زودتر رود گفت آری پس آن افسر
تارک سروری و مراعی دقایق امت پروری بعد از استرضاء دلجوئی انصاری متوجه ثقفی گشته

فرمودند

فرمودند که اما تو یا اخا ثقیف آمده که سؤال کنی مرا از وضو و نماز خود و آنچه ترا است در آنها یعنی از فضل و ثواب
پس بدان بدرستیکه تو چون دست در آب زدی و گفتی بسم الله الرحمن الرحیم میریزد و فرو میریزد گناهانی
که کسب کرده است دست تو پس چون روی خود شستی فرو میریزد گناهانی که کسب کرده است آنها را دو چشم تو بنگاه
کردن و دهان تو بسخن گفتن پس چون شستی دو ذراع خود را فرو میریزد گناهان از راست و چپ تو پس چون
مسح نمودی سر خود و پاهای خود را فرو میریزد گناهانی که بقدمهای خود بسوی آن مشی نموده و طریق ارتکاب
آن پیموده پس این ثواب تراست در وضوی تو بعد از آن چون بنماز برخاستی و رو بقبله کردی و ام الکتاب یعنی
فاتحه و آنچه میسر شد ترا از سورها قرائت نمودی بعد از آن رکوع کردی و رکوع و سجود نماز را تمام یعنی بشرط
و آداب بجا آوردی و تشهد نمودی و سلام دادی آمرزیده شد هر گناهی که کرده ما بین این نماز و نمازی که قبل از
این گذارده پس این مزد و ثواب تراست در نماز در نماز تو آنگاه آن برگزیدهٔ حضرت باری متوجه آن مرد
انصاری گشته فرمودند که اما تو یا اخا الانصار بدرستیکه آمدهٔ که سؤال کنی مرا از حج و عمرهٔ خود و آنچه ترا است
در آنها از ثواب چون تمام این کلام مناسبتی چندان باین مقام ندارد و خامهٔ خوش بیان مقام دان این
مجلس را بذکر آن نمی آراید و مجلس ذکر فضایل حج که آن نیز از اشرف مصارف عمر است وعده میدهد و شیخ صدوق
رحمه الله حدیثی طویل الذیل در آمالی آورده که جمعی از یهود بخدمت حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله
ورود نموده اعلامات مسئلهٔ چند پرسید و از آنجمله ثواب وضو بود آنحضرت فرمودند آنچه حاصل آن اینست
که اول بار که دست بر آب زد دور میگردد شیطان و چون مضمضه کرد نورانی ساخت خدای تعالی دل و زبان
او را بحکمت پس چون استنشاق نمود ایمن گردانید خدای تعالی او را از آتش و روزی او نکرد بوی آتش را یعنی
بوی آتش جهنم را نیز نخواهد شنید پس چون روی خود را شست سفید کرد خدای تعالی روی او را در روزی که بعضی
رویها سفید و بعضی سیاه میگردد و چون دو ساعد خود را شست حرام کرداند خدای تعالی بر او غلهای

آتش را و چون سر خود را مسح کرد زایل ساخت و سترد خدای تعالی از او بدبوهای او را و چون مسح پاهای
خود نمود گذرانید خدای تعالی او را بر پل صراط در روزی که در آن پایها میلغزد یهودی گفت راست گفتی
ای محمد دیگر از جمله سؤالها که یهودی مذکور از آن شافع روز نشور صلی الله علیه وآله نمود از اجر و ثواب
غسل جنابت بود که از حلال باشد آن والا جناب در جواب فرمودند که بدرستیکه چون مؤمن با اهل خود
جماع کند میگسترند هفتاد هزار فرشته بال خود را یعنی در زیر ایشان برای تعظیم و تکریم ما با ایشان یعنی
که از غایت فرح و شادی بالهای خود را میگشایند و نازل میشود رحمت پس چون غسل نماید بنا کند
خدای تعالی برای او بهر قطره یعنی از آب آن غسل خانه در بهشت و این غسل جنابت پرده ایست میانه
خدا و خلقش اینها مراد این باشد که دانای غیوب و بینای عیوب جل شانه ببرکت این غسل رستنیهای
او را نادیده می انگارد و بروی او نمی آرد و هم در کتاب مذکور از آن والا جناب ماثور است که روزی
فرمودند که من دو شب چیز چند عجیب دیدم و بعد از آن حسب الاستدعا حضار بیان آن امور عجیبه
نموده از انجمله فرمودند که رایت رجلا من امتی والنبیون حلق حلقا کلما اتی حلقة طرد
فجاءه اغتساله من الجنابة فاخذه بیده فاجلسه الی جنبی حاصل معنی اینکه دیدم مردی را
از امت خود و پیغمبران حلقه حلقه بودند هر گاه که بحلقه می آمد او را میراندند پس غسل کردن او
از جنابت آمد و دست او گرفته در پهلوی من نشانید دیگر از جمله شروط نماز رعایت وقت است
در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکور است که سرور عالم و عالمیان صلی الله علیه وآله میفرمودند که من
حبس نفسه علی صلاة فریضة ینتظر وقتها فصلاها فی اول وقتها فاتم رکوعها وسجودها
وخشوعها ثم مجد الله عز وجل وعظمه وحمده حتی یدخل وقت صلاة اخری لم یلغ بینهما کتب
له کاجر الحاج المعتمر وکان من اهل علیین حاصل معنی اینکه هر که حبس کند خود را بر نماز فریضه

یعنی برای

یعنی برای تهیه نماز دست از کار باز داشته انتظار وقت آن کشد پس چون وقت در آید در اول وقت
بگذارش آن مبادرت نماید و رکوع و سجود و خشوع آن را تمام کند یعنی در گذاردن آنها بی پروائی
ننموده ادا و شروط مقرره بجا آورد بعد از آن تا دخول وقت نماز دیگر طریق تمجید و تعظیم
و تحمید خدای تعالی عز و جل گوید و در میان این دو نماز لغو و بیهوده نکند و نگوید نویسد خدای تعالی
برای او اجری مانند اجر حج کننده عمره آورنده و بوده باشد از اهل علیین که عبارت است از درجات
بلند در بهشت و مرویست که علیین در آسمان هفتم و محل ارواح مؤمنین است و نیز از اخبار هدایت
آثار نبویست صلی الله علیه وآله که لا یزال العبد فی صلاة ما انتظر الصلاة ملخص اینکه بنده
مادام که انتظار نماز کشد چنانست که در نماز باشد و در تهذیب از مهذب هر بعید و قریب از
حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه وآله مرویست که انتظار الصلاة بعد الصلاة کنز من کنوز الجنة
یعنی انتظار نماز کشیدن بعد از نماز گنجیست از گنجهای بهشت که بسی نعمتها در آن مندرج و منطوی
و بسیاری از کرامتها در آن آماده و مدخر است و لهذا آن منبع زلال زندگی و مستغرق رحمت حق
صلی الله علیه وآله انتظار وقت نماز میکشید و به بلال که مؤذن آنحضرت و مبشر آن [illegible]
بود خطاب کرده میفرمود که ارحنا یا بلال یعنی آسایش بخش ما را ای بلال با علام از دخول
وقت نماز دیگر از شروط و حدود نماز اباحت مکانست و اشرف اماکن مکه معظمه است خصوصا
مسجد الحرام و بعد از آن مدینه طیبه است خصوصا مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله و بعد از آن کوفه است خصوصا
مسجد اعظم آن و بموجب حدیث شریف جعفری علیه السلام که در کتاب فقیه مذکور است یک نماز در مکه
معظمه برابر صد هزار نماز و یک نماز در مدینه مبارکه برابر ده هزار نماز و یک نماز در کوفه برابر هزار نماز است
و از حضرت اقدس نبوی ام در فقیه مرویست که نماز در مسجد من مانند هزار نماز است در غیر آن مگر مسجد الحرام

چه بدرستی که یکنماز در مسجد الحرام برابری میکند با هزار نماز در مسجد من و پیغمبر این یکنماز که در مسجد الحرام برابر
هزار هزار نماز است در غیر آن و غیر مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و نیز در آن کتاب معتبر از حضرت امام محمد
ابی جعفر علیه السلام در خبر است که هر که یکنماز فریضه در مسجد الحرام گذارد و قبول کند خدا ایشان از و هر نمازی
که گذارده است از روزی که نماز بر او واجب شده است و هر نمازی که خواهد گذارد تا آنکه بمیرد و آنمسجد
کوفه مرویست که هزار پیغمبر و هزار وصی پیغمبر در آن گذارده و حضرت خاتم انبیا و مسافر سبحان الذی
اسری بعبده لیلا صلی الله علیه و آله در شب معراج بر آن مقام شریف عبور نموده و از براق نزول
کرده بنماز قیام فرموده و آن خانه حضرت آدم صفی و خانه نوح نجی و خانه ادریس نبی بوده و از مصلای
حضرت خضر و جناب مستطاب امیر المؤمنین علیهم السلام شرافت بر شرافت افزوده و روز قیامت
چون محرمان دو جامه سفید در برمحشر می آید و اهل خود و کسانرا که در آن نماز میگذارند شفاعت
مینماید و شفاعت او رد نمیشود و بدرجه قبول میرسد و از زوال جناب امیر المؤمنین علیه السلام در فضل
آن منقولست که لو یعلم الناس ما فیه من البرکة لاتوه من اقطار الارض و لو حبوا علی
الثلج ملخص معنی اینکه اگر دانند مردمان آنچه در آنست از برکت و فواید هر آینه آیند بآن از اطراف
زمین و اگرچه بر سرین باید بر روی برف خزید دیگر از اشرف اماکن بیت المقدس است که یکنماز در آن
برابر هزار نماز است و دیگر از آنجمله مسجد خیف است در منی که هفتصد پیغمبر و بروایتی دیگر هزار پیغمبر
در آن نماز گذارده و صد رکعت نماز در آن برابر هفتاد ساله عبادتست دیگر مسجد قباست که در بیرون مدینه
مشرفه واقع است و کریمه و مسجد اسس علی التقوی من اول یوم در شان آن ورود یافته است و دو رکعت
نماز در آن مثل عمره الیست دیگر مسجد غدیر خم است که مابین حرمین شریفین واقع است و آن مکان مقدس را
همین شرافت بس که گوهر پاک وجود گرامی مجاور وضی بشبنم آن در آن کل زمین نزول نموده و بحکم

کریمه یا ایها الرسول

کریمه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک خاتم انبیا سرور اولیا را بخلافت تعیین فرموده حضرت اقدس
رسالت پناهی صلی الله علیه و آله بجهت اکمال دین حق و اتمام نعمت الهی بر بالای منبر گذاشته و لوای والای ولایت
انتهای را بمن کنت مولاه فهذا علی مولاه بر فرق فرقدسای امیر المؤمنین افراشته است نماز در جانب
چپ آن مقام پاک فیضناک که حضرت سید لولاک آن جناب را بقدم مبارک مشرف گردانیده
در وقتی که این ندای زنگ از دل زدای بسامع خلایق رسانیده است و اما طرف دیگر آن مقام
موضع خیام آن منافقان شقاوت شعار بوده که از بغض و کین کاره خلافت امیر المؤمنین بوده اند
و اسناد دیوانگی بآن جهان فرزانگی مینموده اند پس حضرت جبرئیل نزول کرده این آیه آورد و ان یکاد
الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون و ما هو الا ذکر للعالمین
آنچه تحت تحریر یافت از فضل و شرف اماکن مذکوره و ثواب نماز در آنها ادراک آن همه کس را
میسر نیست بلکه مخصوص مردمان با مکنت صاحب دستگاه و دست آرزوی سایر مردمان از دامان
وصول آن کوتاهست این کار دولتیست تا کرا رسد و اما مساجد دیگر که در هر شهر و بلدی میباشد فضل
و ثواب نماز در آنها کم نیست و اکثر مردمان را دریافت آن باندک اهتمامی میسر است از آنجمله مسجد اعظم
یعنی مسجد جامع که عامه اهل بلد برای جماعت در آن اجتماع میکرده باشند یکنماز در آن برابری
میکند با صد نماز و بحکم حدیث مشهور نبوی الجمعة حج المساکین رفتن در روز آن و ضعفاء
مؤمنین بآن جهت نماز جمعه در وقتی که بر وجه صحیح منعقد میشده باشد بمنزله رفتن بحج خواهد بود
دیگر مسجد قبیله است یعنی مسجدی که در میان قبیله و طایفه خاص باشد و غالب مردم آن قبیله در آن
نماز میگذارده باشند و مساجد محلات ممکن است از آنجمله باشد یکنماز در آن برابری میکند با بیست
پنج نماز دیگر مسجد بازار است یکنماز در آن برابر دوازده نماز است و در فضیلت مطلق مساجد و رفتن

بآن و نماز و نماز گذاردن در آن اخبار و آثار بسیار وارد است از آنجمله در کتاب من لا یحضره الفقیه

از بندهٔ خواص حضرت خالق امام جعفر الصادق علیه السلام منقولست که من مشی الی المسجد لم

لم یضع رجله علی رطب و لا یابس الا سبح اله الارضین السابعة حاصل معنی اینکه هر که

رو بمسجد بگذارد و پای خود را بر هیچ تر و خشکی مگر اینکه تسبیح کند آن تر و خشک برای او تا هفت

طبقهٔ زمین و هم در آن کتاب شریف آورده که روی ان فی التوراة مکتوبا ان بیوتی فی

الارض المساجد فطوبی لعبد تطهر فی بیته ثم زارنی فی بیتی الا ان علی المزور کرامة الزائر

الا بشر المشائین فی الظلمات الی المساجد بالنور الساطع یوم القیمة خلاصهٔ مضمون اینکه

مرویست که در توریت نوشته که بدرستیکه خانهای من در زمین مسجدهاست پس خوشا آن

بندهٔ که در خانهٔ طهارت گیرد و بعد از آن زیارت کنند مرا در خانهٔ من بدرستیکه بر آنکسی

که احدی بزیارت او آید لازمست که آن زیارت کننده را تکریم نماید بدان بشارت ده روندگان

در ظلمات را بسوی مساجد یعنی آنکسانی را که در شبهای تار برای عبادت بمسجد ها میروند مژده

ده بنور بلند و لامع در روز قیامت و در جامع الاخبار از سید انبیا صلی الله علیه و آله

این مضمون منقولست که چون مؤمن داخل مسجد شود پس پای راست خود را پیش گذارد ملائکه

گویند غفر الله لک یعنی بیامرزد خدای تعالی ترا و چون بیرون آید و پای چپ خود را پیش نهد

فرشتگان گویند حفظک الله و قضی لک الحوائج و جعل مکافاتک الجنة حاصل اینکه خدای تعالی ترا

محفوظ دارد و حاجتهای ترا برآورد و گرداند جزای ترا بهشت و هم در آن کتاب مذکور است که

چون حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله بمسجد بیت الشرف آفتاب وجود از چند خود میساخت

پای راست را پیش نهاده بگفتار این کلمات میپرداخت که بسم الله و علی الله توکلت و لا

حول ولا قوة

حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و چون بیرون میآید پای چپ پیش گذاشته میفرمود بسم الله

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بعد از آن آن والا جناب بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام

خطاب کرده این مضمون ادا فرمودند که یا علی هر که داخل مسجد شود و گوید چنانکه من گفتم قبول کند خدای تعالی

نماز او را و نویسد برای او بهر رکعتی که گذارده فضل صد رکعت پس چون بیرون آید و گوید مثل آنچه

من گفتم خدای تعالی گناهان او را و بلند سازد برای هر قدمی درجه و نویسد برای او بهر قدمی صد حسنه

مخفی نماند که نماز که گذاردن آن در مسجد افضلست و ثوابهای مذکوره بر آن مترتب میشود نماز

واجبست که چون اکثر مردمان در آن شریکند اینکس را بآن از دیگران امتیاز و غایتگران ریا

و عجب را در آن دست تصرف چندان دراز نیست و اما نمازهای سنتی گذاردن آن در خانهٔ خلوت

افضلست چه این از ریا و عجب دور و دامان عمل را از لوث این دو صفت بر چیدن دارد تمام

طاعات را از مد نظر ببیند که از خطر بطلان نکشیدن بغایت ضرورست دیگر نماز زنان در خانهای

خود افضل از نماز در مجدیست چنانکه مبین هر قبیح و حسن و آداب آموز هر مرد و زن جناب مستطاب

جعفری علیه السلام فرموده اند که خیر مساجد نسائکم البیوت یعنی بهترین مسجدهای زنان شما بیتها

و پر ظاهرست که این طریقه برای زنان بستر مستر عصمت اقرب و مطلب زنان و مردان هر دو انسب

است چه برآمدن زنان از خانه منشأ اینست که ایشان مردان را ببینند و مردان نیز اقلا از آنچه

نهال قامت و اندام و رفتار و خرام ایشان نگاه نمایند و این در شرع عصمت و حیا ناروا

و منافی شیوهٔ عفاف و تقوا است و از غایت اهتمام در این مقام حضرت شارع علیه السلام فرموده

که نماز زنان در خانه در رونه افضلست از نماز در صفه و در صفه بهترست از نماز در صحن

و در صحن اولی است از نماز در بام الحاصل چندانکه غنچهٔ محمول از نظر از شکفتگی دورتر

و عارض اخوان در نقاب نهفتگی مستورتر باشد بهتر است و چون قلم مو غفلت شیم در مجلس چهارم
باب اول فقرا رساله درین مدعا پرداخته و ذمه خود را از ادای حق انمطلب فارغ ساخته است در اتمام
بیش ازین اهتمام نمی نماید دیگر از جمله آداب نماز اذان و اقامت است که مقریان خوش صدای زنگ از دل
زدای اخبار و آثار ائمه هدی علیهم السلام بر کلید شههای اقلام محدثین اعلام بتفصیل و ثواب آن ندا
مینماید و واعظان خوش بیان شیرین زبان معانی و مضامین دلنشین بر منابر الفاظ و عبارات
احادیث شریفه اهل بیت عصمت صادقین صلوات الله علیهم اجمعین مؤمنان سعادت قرین را باقامت آن
ترغیب میفرمایند از آنجمله در کتاب تهذیب فقیه مرویست که من صلی باذان و اقامة صلی خلفه صفان
من الملائکة و من صلی باقامة بغیر اذان صلی خلفه صف واحد و حد الصف ما بین المشرق و المغرب
محصل معنی اینکه هر کس نماز گذارد باذان و اقامت نماز کنند در قفای او دو صف از فرشتگان و هر که
نماز گذارد باقامت تنها بی اذان نماز گذارد در قفای او یکصف و درازی صف از مشرق باشد
تا مغرب و در کتاب تهذیب کافی حدیثی مرفوع مذکور است که ثلثة یوم القیمة علی کثبان المسک
احدهم مؤذن اذن احتسابا حاصل اینکه سه کس که روز قیامت بر فراز تلهای مشک خواهند
بود یکی از ایشان مؤذن است که برای ثواب و رضاء حضرت رب الارباب اذان گفته باشد و در من
لا یحضره الفقیه منقولست از مرشد طریق هدی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند
للمؤذن فیما بین الاذان و الاقامة مثل اجر الشهید المتشحط بدمه فی سبیل الله عز و جل یعنی مؤذن
راست در میان اذان و اقامت مانند مزد شهیدی که غلطیده بخون خود در راه خدای عز و جل پس
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام معروض داشتند که انهم یجتلدون علی الاذان حاصل معنی اینکه جماعت
مسلمانان بر اذان مسارعت و باقامت آن مبادرت مینمایند تا آنکه رسول فرمودند کلا انه یاتی علی الناس

زمان یطرحون

الاذان علی ضعفائهم فتلک لحوم حرمها الله علی النار ملخص معنی اینکه حالت که چنین ماند بدرستی که آید
بر مردمان زمانه که اندازند اذان را بر ضعفای خود یعنی از نخوت و رعنایی باز ایستند و بر دوش خود از آن
پهلو تهی سازند و آنرا بر گردن فقرا و درویشان اندازند پس درویشانی که در آن ایام باین امر قیام
نمایند جمعی اند که حرام کرده شده است بدنهای ایشان را خدای تعالی بر آتش و در کافی از زبده کرام حضرت ابی
عبد الله علیه السلام مرویست حدیثی که ملخص آن اینست که بلندی دیوار حضرت سید ابرار صلی الله علیه و آله
بقدر قامتی بود و چون وقت میشد آن والا جناب میفرمودند بلال بر فراز این دیوار برای و بلند
ساز آواز خود را باذان چه بدرستی که خدای تعالی بتحقیق که گماشته است باذان بادی که آنرا بلند میگرداند
در آسمان میرسند و بدرستی که فرشتگان چون شنیدند اذان از اهل زمین گویند این آوازهای امت
محمد است صلی الله علیه و آله که توحید خدا میکنند و آن فرشتگان استغفار مینمایند از برای امت
محمد صلی الله علیه و آله تا فارغ شوند از آن نماز و در فقیه از حضرت سید الانام صلی الله علیه و آله منقولست
که من اذن فی مصر من امصار المسلمین سنة وجبت له الجنة یعنی هر که اذان گوید در شهری از شهرهای
مسلمانان یکسال واجب شود برای او بهشت و هم در کتاب مذکور از حضرت ابی جعفر علیه السلام
ماثور است که من اذن سبع سنین محتسبا جاء یوم القیمة لا ذنب له حاصل معنی اینکه
هر که اذان گوید هفت سال و منظورش از آن تحصیل ثواب و رضای الهی باشد روز قیامت بعرصه
محشر آید و هیچ گناه او را نباشد و در کتاب مستطاب کافی از هشام بن ابراهیم روایت فرموده
که او بخدمت حضرت ابا الحسن رضا صلوات الله علیه و علیه السلام شکایت نمود از کوفت خود و از اینکه
او را فرزند نمیشود آنحضرت امر کرد او را که بلند سازد آواز خود را باذان در خانه خود هشام گفت
که چنین کردم پس خدای تعالی کوفت مرا از من زایل ساخت و فرزند من بسیار شد محمد بن راشد

که این روایت از هشام کرده گفت که من نزد ابی العلاء بودم و جماعت خادمان و عیال من اهل نفسی
بی علت و کوفت نبودیم چون امیر از هشام شنیدم عمل بآن کردم پس زایل کرد خدای تعالی از من
و عیال من علتهارا و حدیثی طویل مشتمل بر فضل و ثواب اذان از بلال مؤذن حضرت رسول
الثقلین صلی الله علیه و آله ماثور است که در کتب معتبره چون فقیه و غیر آن مذکور است و بعضی از آن در اینمقام
ذکر نموده و بلال خاتم صادق المقابل را باذان بیان آن اقامت فرموده است و آن حدیث است
که عبدالله بن علی که ظاهرا تاجری بود در سفری که از بصره بمصر کرده بود بسعادت صحبت بلال مذکور رسیده و دماغ جان خوش
از آن آب رنگ گلدسته سعادت روایح بسی معارف واکشیده بود بدینگونه که بعد از دیدن و شناختن بلال لحظه چند بر گرفته
و بخدمتش رفته پس از گذارش سلام و التماس ذکر احادیث حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله بلال گفت بنویس یا اخا اهل العراق
پس بعضی از فواید و احادیثی که بلال از آن بحر بیکران شرف و کمال در مدت بندگی بدست آورده در درج خاطر داشت بر دامن
سامعه وی گذاشت و از آنجمله آن است که بسم الله الرحمن الرحیم سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول المؤذنون امناء
المؤمنین علی صلواتهم وصومهم ولحومهم ودمائهم لا یسألون الله عز وجل شیئا الا اعطاهم ولا یشفعون فی شیء
الا شفعوا خلاصه مضمون اینکه شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که میگفت مؤذنان امینان و معتمدان مؤمنانند بر نماز و روزه ایشان
و بر گوشتها و خونهای ایشان از خدای عز و جل چیزی مسئلت نکنند مگر آنکه عطا نماید و در چیزی
شفاعت ننمایند مگر آنکه شفاعت ایشان پذیرا گردد گفته اند این بودن ایشان بر گوشت و خون مؤمنان از این جهت است
که حضرت سید ابرار صلی الله علیه و آله در بعضی از سفرها دستور این بود که چون از دهی آواز اذان می شنید اصحاب را منع می نمود که متعرض اهل
آن ده نشوند و اگر اذان نمی شنید قتل و غارت میکردند و اسیر مینمودند پس چون اذان مؤذنان دلیل اسلام اهل آن ده
دانسته از قتل و از سر ایشان درمیگذشتند اند از این جهت ایشان امینان و معتمدانند باشند عبدالله گوید گفتم زدنی یرحمک الله
نویدی دیگر رحمت کند خدای ترا بلال گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت من اذن

اربعین عاما

اربعین عاما محتسبا بعثه الله عز و جل یوم القیمة وله عمل اربعین صدیقا عملا مبرورا متقبلا
حاصل اینکه هر کس اذان گوید چهل سال بقصد عبادت و تحصیل رضای الهی برانگیزد او را خدای عز و جل روز قیامت
و برای او عمل چهل صدیق باشد که نیکو و مقبول بود عبدالله دیگر طلب زیادتی نموده بلال گفت بنویس
بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت من اذن عشرین عاما
بعثه الله عز و جل یوم القیمة وله النور مثل نور السماء مضمون اینکه هر که اذان گوید بیست
سال برانگیزد او را خدای تعالی روز قیامت و او را نوری باشد بسنگینی آسمان دیگر عبدالله زدنی یرحمک الله
گفته بلال گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که میگفت من اذن
عشر سنین اسکنه الله عز و جل مع ابراهیم الخلیل فی قبته او فی درجته هر که اذان گوید ده
سال ساکن گرداند خدای عز و جل با ابراهیم خلیل در قبه شریف کبیری که در بهشت دارد یا بجای لفظ قبه درجه فرمود
دیگر باره راوی التماس مزید نموده بلال گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که میگفت من اذن سنة واحدة بعثه الله عز و جل یوم القیمة وقد غفرت ذنوبه کلها
بالغة ما بلغت ولو کان مثل زنة جبل احد هر که اذان گوید یک سال برانگیزد او را خدای عز و جل روز قیامت
و بتحقیق آمرزیده شده باشد گناهان او هر چند بحد و مرتبه که رسیده باشد هر چند در گرانی مثل کوه احد باشد
و همچنین عبدالله التماس نمود که دیگر حدیث کند بلال گفت ای پس حفظ کن و عمل نما و از اعبادت شمار
شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که میگفت من اذن فی سبیل الله صلوة واحدة ایمانا واحتسابا
وتقربا الی الله عز و جل غفر الله له ما سلف من ذنوبه ومن علیه بالعصمة فیما بقی من عمره
وجمع بینه وبین الشهداء فی الجنة حاصل مضمون اینکه هر کس اذان گوید در راه خدا برای یکبار از روی
ایمان و از اعبادت شمارد و بآن تقرب بخدای عز و جل نماید آمرزد خدای تعالی گناهان گذشته او را و در باقی عمر او را

از گناهان نگاه دارد و در بهشت او را با شهیدان مجتمع گرداند عبدالله گوید گفتم زیاد کن برای من
خدای تو را رحمت کناد حدیث کن مرا بهترین آنچه شنیده از پیغمبر خدا بلال گفت و یکبارگی رگهای دل مرا
بریدی این گفت و گریست و من هم گریستم تا اینکه بخدا قسم که آه آتشینی بر روح کردم بعد از آن گفت بنویس
بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت اذا کان یوم القیمة الی آخر چون اصل عبارت
این فقره طویل و ذکر آن باعث تطویل میشود از آن بذکر حاصل معنی اکتفا مینماید و آن اینست
که چون روز قیامت شود و جمع سازد خدای عز و جل مردمان را در یک سرزمینی فرستد خدای عز و جل بعضی
از فرشتگان را که از نور باشند بسوی مؤذنان و بایشان علمهای کوچک و بزرگ باشد از نور و جنیبتها کشند
که زمامهای آنها از زبرجد سبز و تنگهای آنها از مشک اذفر باشد مؤذنان بر آنها سوار گردند و بر پشت
آنها بر پای ایستند آن فرشتگان کشند و ایشان به بلندترین آواز خود اذان گویند بعد از آن
بلال گریست گریستنی سخت تا اینکه آواز او بگریه بلند شد و من هم گریستم پس چون ساکت شد گفتم از چه
میگریی گفت وای بر تو بجا آوری مرا رسانیدی چیزها که شنیدم از حبیب خود و صفی خود یعنی حضرت اقدس
نبوی صلی الله علیه و آله که میگفت والذی بعثنی بالحق نبیا الخ محصل مضمون اینکه قسم بآنکسی
که برگزید مرا بحق بپیغمبری که بدرستی که مؤذنان هر آینه که میگذرند بر خلق بر آن مرکبان ایستاده
پس میگویند اشهد ان الله اکبر پس چون این گویند خواهم شنید فریاد و فغانی از امت خود امت
من زیرا که برسید که آن چه فریاد باشد فرمودند تسبیح و تحمید و تهلیل پس چون گویند اشهد ان
لا اله الا الله امت من گویند او را عبادت میکردیم در دنیا گویند راست گفتید پس چون
گویند اشهد ان محمد رسول الله گویند امت من این آنکسیست که به پیغمبری آمد بما از جانب
خداوند با جل جلاله و با او ایمان آوردیم و او را ندیده بودیم پس بایشان گویند راست گفتید
الی آخره

این آنکسیست که ادا نمود بشما رسالت را از خداوند شما پس لازمست بر خدای عز و جل اینکه جمع کند
میان شما و میان پیغمبر شما یعنی شما را با او محشور گرداند پس منتهی میسازند ایشان را بمنزلهای ایشان
یعنی در بهشت و در آن منازل خواهد بود آنچه هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر خاطر هیچ بشری
خطور نکرده و این روایت طویلست و از آن باین قدر که مناسب این مطلب بود اکتفا شد و از این
قبیل اخبار در فضیلت مؤذن از ائمه اطهار علیهم السلام بسیار ورود یافته و انوار اینگونه
آثار از منار گفتار اهل بیت کرامت در نقاب اذان و اقامت بیش از بیش بر جدران صفحات
و اوراق کتب معتبره تافته است پس سزاوار اینست که مراعیان آداب عبودیت در قماش ادراک
آن کاهلی نکرده حالا یکی از نمازهای پنجگانه یومیه خود را بی صفت این فضل و ثواب
نگذارند خصوصا در نمازهای جهریه سیما صبح و شام که تاکید در آنها بیشتر شده چنانکه بعضی واجب
و بیشترکی آنها نماز را باطل دانسته اند خصوصا در نمازهای جماعت که در آنها نیز بعضی بر وجوب
رفته اند مگر در نماز عصر جمعه و عرفه و حتی مزدلفه که در آنها اذان ساقط بلکه بقول اقوی
حرامست و مگر در نمازی که وقت آن تنگ شده باشد که اذان یا اقامت نیز در آن ساقطست و پوشیده
نیست که این فضل و ثواب بعد از آن صاحب توفیق مؤیدیست که چنانکه از عبارت ایمان واضح
باستعداد شد قیام بامر جلیل مؤذنی برای رضای خدا نماید و منظورش از آن باعلام مؤمنان
و اقامت شعار مسلمانی مقصور بوده دامان پاک این طاعت فیض نشان را بلوث غرضهای
نفسانی مانند وظیفه و امثال آن نیالاید بهانه بلند اظهار قید و صلاح و سحرخیزی نزد هر دو
نزدیک نکند و بشعله آواز تمام غنا آتش در خرمن چنین ثوابهای بی منتها نیفکند مناجات
حضرت سبحانی را محض هیبت و غیر طواف نخواند و تسبیح و تهلیل خداوند جلیل را عبارت از نغمه پردازی

نداند جهت بیش دستی بر هم پیشگان دست از ملاحظهٔ وقت بر ندارد و برای رعایت اسلوب
نغمهٔ حسن ادای کلمات فصول اذان از دست بگذارد و برای مزد آواز در زدن سرای باطنش
همگنان را از استماع خورسند نماید و با عنقای خوش آوازی صدای کلیکیش تا صبح مطراق
به آهنگی بر که هر خفته و بیدار بگوید الحاصل مؤذنان و سحرخیزان سعادت قرین که حیات
بخشان مردگان خواب غفلت و حدی خوانان محمل نشینان کاهل غفلت‌اند میباید
که با آداب توفیق نمایند که در شریعت غرا مقرر است باین شغل شریف قیام نموده تحصیل ثوابهای مذکوره را
همواره وجهه همت سازند تا در روز قیام بمقتضای حدیث شریف حضرت خیر الانام که المؤذنون
اطول الناس اعناقا یوم القیمة در صفوف خلایق گردن شرف و کرامت افرازند فصل سیوم در ذکر
افعال نماز از حین قیام تا وقت سلام که در فضل و ثواب آنها هر کدام حدیث و روایتی
بنظر متتبع رسیده در کتاب شریف فقیه و هم در ثواب الاعمال از پسندیده ذو الجلال حضرت
ابو جعفر علیه السلام مرویست که ما من عبد من شیعتنا یقوم الی الصلوة الا اکتنفه
بعدد من خالفه ملائکة یصلون خلفه یدعون الله عز و جل له حتی یفرغ من صلوته
معنی اینکه نیست هیچ بندهٔ از شیعهٔ ما که بنماز خیزد مگر اینکه احاطه کنند او را یعنی بر او
جمعیت نمایند بعدد هر که مخالف اوست در دین فرشتگان که نماز گذارند در قفای او
و دعا کنند از خدا استغفار برای آنکه او از نماز فارغ شود و در کافی از حضرت ابو عبد الله علیه السلام
منقولست که اذا قام المصلی الی الصلوة نزلت علیه الرحمة من اعنان السماء الی اعنان
السماء الی اعنان الارض و حفت به الملائکة و ناداه ملک لو یعلم هذا المصلی ما فی الصلوة
ما انفتل ملخص مضمون اینکه چون نمازگذار بنماز خیزد از کناره‌های آسمان تا اطراف زمین بر وی رحمت
فرو ریزد

فرو ریزد و فرشتگان گرد وی در آیند و فرشته‌ای ندا کند که اگر این نمازگذار فضل و ثوابی که در نماز است
دریافتی همیشه مشغول آن بودی و از آن بر نتافتی دیگر از آنجمله تکبیر است که مفتاح ابواب بندگی و عنوان
صحیفهٔ فرخنده کیفیت بندهٔ با وجهی حاصل با آن وسیله بسر منزل کرامت جو جهانی واصل
میشود و بساط قرب جناب سبحانی را قابل میگردد و دست بال بر داشتن انسان با خاک
یکسان را در عالم هستی نشان بالا دستی است و دست افکندنش بنده گم بهای پیش خود بر پای
در حضرت کبریا اشاره بعجز و تنزل و پستی پایان بعلو شأن الوهیت استعارت و این
بد فو مرتبهٔ عبودیت اقرار با آن اشاره بسر اوقات یست که بر افراخته او است و این
ایما بطبقات فرش غبرا که انداخته او است و نکتهٔ دیگر هم در اینمقام منظوم گشته و مرقوم
میگردد امیدست که هر که هست باید بر داشت دل را نچه بجز حق است باید بر انداخت در تکبیر دست
برداشتن نیست رمزی که رجل دست باید بر داشت نی ز شمس الجلیل متین آنست که حضرت
امیر المؤمنین بر زبان مبارک جاری ساخته و گوهر تحلین نکته اینمقام آنکه آن نکته بجز با یان
بساحل بیان انداخته چنانکه در فقیه و غیره مذکورست که مردی از معنی دست بر داشتن
در تکبیر سؤال نمود آن والا جناب در جواب فرمود معناه الله اکبر الواحد الاحد
الذی لیس کمثله شیء لا یلمس بالاخماس و لا یدرک بالحواس یعنی مفاد آن
اینست که خدا بزرگترست از هر چیز و یگانه است در صفات و یکی است در ذات خدائی که نیست
مانند او هیچ چیز لمس کرده نمیشود با انگشتان پنجگانه که در هر دست است و در یافته نمیگردد
بپنج حس که در هر یک از ظاهر و باطن است الحاصل بر داشتن دو دست که هر یک مشتمل بر
پنج انگشت است اشاره اینست که ذات پاک او بزرگتر است که با انگشتان ملموس و بحواس

محسوس گردد در فضل و ثواب تکبیر از حضرت بشیر و نذیر و هادی هر صغیر و کبیر جناب اشرف نبوی صلی الله
علیه و آله مرویست که اذا قام الرجل الی الصلوة فقال الله اکبر خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه حاصل
اینکه چون بنده بنماز برخاسته الله اکبر گفت پاک شد از گناهان چون روزی که از مادر متولد گردید
و در تهذیب الاخبار از سید اخبار خواجهٔ ابرار صلی الله علیه و آله ماثور است که لکل شیء وجه و وجه دینکم
الصلوة فلا یشینن احدکم وجه دینه و لکل شیء انف و انف الصلوة التکبیر خلاصهٔ مضمون
اینکه هر چیز را رویست و روی دین شما نماز است پس روی دین خود را زشت مکنید و هر چیز را بینیست
و بینی نماز تکبیر است یعنی چنانکه حسن صورت به بینی تمام و بی آن زشت و نادیدنیست نیز نماز
نیز بتکبیر مقبول و بی آن ناقص و ناپسندیدنیست و از جملهٔ سؤالات عالم یهودی که از ناسخ ادیان
و ملل و سرور اهل عقد و حل صلی الله علیه و آله نموده و بعضی از آن در ذکر فضل وضو مذکور شد سؤال
از کلمات اربع بوده و آنحضرت بیان هر یک نموده در کلمهٔ شریفهٔ الله اکبر فرموده اند که نهی کلمه
اعلی الکلمات و احبها الی الله تعالی یعنی لیس شیء اکبر منه لا تفتح الصلوة الا بها لکرامتها
علی الله و هو الاسم الاکرام الاکبر ملخص معنی اینکه این کلمه در مرتبه برترین کلمات و محبوبترین
آنهاست نزد خدای تعالی و مراد حضرت سبحانی از این عبارت اینست که نیست هیچ چیز بزرگتر از منی
افتتاح نماز ها نمیشود مگر باین کلمه از جهت کرامت و شرفی که آنراست پیش خدای تعالی و این نام
گرامی ترین اسماست و بنا بر نسخهٔ دیگر بزرگترین اسمای است میتواند مراد این باشد که از اسماء اعظم است
از آنجمله قرائتست که بندهٔ عدم زادهٔ نیستی مآب با مرتبهٔ ما للتراب و رب الارباب با[illegible]
بحمد و ثنای الهی موفق و ارجمند و بشرف مکالمهٔ جناب مالک الملک معزز و سربلند میگردد چنانکه
چنانکه فرموده اند که چون خواهی که تو با خداوند خود سخن گوئی نماز کن و چون خواهی که خداوند تو با تو سخن

کند تلاوت

تلاوت قرآن نمای و قراءت عبارتست از خواندن سورهٔ مبارکهٔ فاتحة الکتاب و سورهٔ دیگر
و از آداب قراءت در نماز و غیر آن استعاذه است یعنی قبل از شروع در آن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
گفتن و از شر این سگ عقور از رحمت خدا دور بخداوند خود پناه گرفتن چه آدمی بیچاره مسکین
غفلت قرین را دشمن دیرین پرکین روز و شب در کمین هست که از بند بند او دیر و مکند تسخیر این
بی امداد و اعانت خداوند قدیر نمیتوان جست و از خدنگ مکر و نیرنگ این دو عدوی تیز چنگ بی سپر
حمایت عنایت حضرت باری نمیتوان رست یکی نفس اماره مدبر بر معاصی مصر کریمهٔ ان النفس
لامارة بالسوء الا ما رحم ربی از آن مخبر است دوم شیطان بی امان دین و ایمان ستان
که بحکم لاقعدن لهم صراطک المستقیم ثم لآتینهم من بین ایدیهم و من خلفهم و عن ایمانهم
و عن شمائلهم و لا تجد اکثرهم شاکرین که خود گفته بر سر راه هدی بقصد راهزنی خلق خدا نشسته
و بدلالت فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین در گمراه ساختن بندگان
سوگند خورده کمر عداوت بسته است پس همیشه آدمی ناتوان عجز بنیان را از شر آن یگانه بکنف حفظ امانی
خداوند مستعان پناه بردن دار اضرار یک طریق فرار بحظیرهٔ حمایت حضرت آفریدگار رسیدن ضرور و نا
چار است خصوصا در وقت قیام بمراسم طاعت و گذارش وظایف عبادت که بنده در آن وقت در مقام
امتثال فرمان جناب الهی و در تلاش وصول ببارگاه قرب حضرت پادشاهیست و در چنین وقت آن
عدوی بدکیش فساد اندیش سینه پر کینه از خار تغیض و حسد آدمی بیشتر و در غافل و محروم ساختن او از آن
عبرت و ادراک آن سعادت سعی بیشتر میباشد در اخبار آمده که ان العبد اذا سجد فاطال السجود
نادی ابلیس یا ویلاه اطاعوه و عصیت و سجدوا و ابیت حاصل اینکه چون بنده سجده کند و سجود را
طول دهد شیطان فریاد کند که واویلاه ایشان فرمان بردند و من نافرمانی کردم و ایشان سجده کردند

دمن ابا نموده و از جملهٔ اوقات عبادت وقت قراءتست که بنده باید در آنوقت آنچه از الفاظ و کلمات
قرآنرا بر زبان راند شهد جانفزای معانی آنرا بسرانگشت تأمل بمذاق جان رساند تا در زمرهٔ معاتبان
افلا یتدبرون القرآن داخل نباشد و خاک تدبیع و تهدید حدیث نبوی ویل لمن لاکها بین لحییه ثم
لا یتدبرها بر فرق دل نپاشد و پر ظاهرست که درین هنگام آن دشمن دین و جان با کین و تندی
که میداند دست از آدمی باز برنمیدارد و در مشغول ساختن وی باندیشهای باطل و هوسهای بیحاصل
دنیا تا جان دارد قدم اهتمام پیش تر رد و بر دفع مکر و شر چنین کافری غادر غیر جناب الهی کسی قادر نمیشود
و لهذا خدای مهربان کریم به پیغمبر فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم
بنده را در آنوقت باستعاذه فرمان داده است یعنی چون خواهی قرآن خوانی پس پناه جوی بخدای
از شر شیطان رانده شده از رحمت الهی مخفی نماند که لفظ شیطان در اصل معنی شامل هر سرکش است
که از فرمان الهی متمرد و از رحمت او دور باشد خواه از نوع جن که ابلیس و جنود او باشند و خواه از
طبقهٔ انس که کفار و اهل ضلال باشند و در قرآن و حدیث ازین جمع خبیث تعبیر بشیاطین الانس
شده و این طائفه نیز در شکار دلها و اضلال خلق خدا از جنود ابلیس کمی ننموده هر لحظه دام تلبیس از حبایل
شبهات میسازند و از یمین و یسار و نهان و آشکار بتسویلات و تخیلات بی اصل آدمی را
از راه حق و طریق بندگی بتیه هوسهای دنیا می‌اندازند و دور نیست که از راه خبثیت وسوسهای این گروه
را در دلها بیشتر اثر و سهام کلمات ان در اماج سینها زیاده کارگر باشد و مع هذا ضرر با علما و عرفا
و جانها نیز بسبب عداوت دینیه و ایمانیه از قوم محکمی بلکه مظنونست پس از عداوت این قوم باستعاذت
نیز بجناب الهی استعاذه و در دفع شر این اشرار از آنحضرت استغاثه نمودن در همه حال از حالات
از اهم مهمات خواهد بود و سورهٔ شریفهٔ قل اعوذ برب الناس تا آخر من الجنة و الناس باشد محققه

این کلام

این کلام و نحن حضرت سید الانام که بنص میکنند که هل تعوذت بالله من شیاطین الانس موید
این مقالست و نیز در بعض تفاسیر مذکورست که آن دلیل طریق رستگاری در ابا ذر غفاری گفت که هیچ استعاذه
بخدای تعالی میکنی از شر شیاطین انس و جن ابوذر گفت که انس را شیاطین میباشد آنحضرت فرمودند آری
شیاطین انس بدتر از شیاطین جن و همچنین تعلیم آن سرور عالم زید بن ارقم را باستعاذه در وقتی که از
تهدید جمعی از مشرکان عنید خائف بوده بتقویت این سخن مینماید مفصل این مجمل اینکه چون حضرت پیغمبر پناه
از جور و جفای مشرکان روسیاه از مکه بمدینه ارتحال و آفتاب وجود شریفش از آن برج بابی برج انتقال فرموده
مسجد مدینه را بنا نمودند و مسلمانان بر گرد آن خانهها ساختند و درهای آنرا از هر طرف با آن مقام پر شرف گشودند
حق سبحانه و تعالی خواست که اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را بکرامتی خاص مختص سازد و آفتاب امتیاز
ایشان از سپهر علو شان بر در و دیوار از منه و دهور پرتو ظهور اندازد جبرئیل علیه السلام نزول
نموده و آنعالیجناب را بسد ابواب اصحاب امر فرمود مگر امیر المؤمنین علیه السلام که او به نزبستن در
مختص و دران باب مرخص گردانید و اول کسی که آن اشرف ناس او را امر بگرفتن در او نمود عم خود عباس
بود عباس سمعاً و طاعة لله و لرسوله گفته فرمان پذیر گردید آنگاه فاس اهل ک حضرت خیر النسا
را دید با دو قرة العین حضرت حسن و حسین بر در سرای سعادت بنای خود نشسته گفت چه نشسته
ظاهر توانیست که رسول خدا عمش را بیرون و پسر عمش را داخل خواهد ساخت مراد عباس اینکه شما نیز
در خانه مسدود باید نمود چه هرگاه من که عم پیغمبر و بمرتبه باو نزدیکترم درین باب معاف نباشم علی که بمرتبه
دورترست بطریق اولی معاف نخواهد بود آنگاه حضرت اشرف نبوی صلی الله علیه و آله برایشان گذشت
و از سبب نشستن ایشان در آنجا متفحص گشت حضرت فاطمه گفت منتظر فرمان خدا و رسوله ایم که در باب سد باب
رسد آنجناب فرمودند که بدرستی خدا تعالی مردمان را امر بگرفتن درها امر نموده و پیغمبر خود را از این

مستثنی فرموده وانیست وغیر این نیست که شما نفس پیغمبر خدا باشید یعنی میان من و شما جدائی نیست و دربارهٔ
ما هیچ حکم الهی نیست و چنانکه مرا باین اختصاص از کافهٔ عوام و خواص امتیاز داده شما را نیز باج و تاج این کرامت
بر سر نهاده بعد از آن عمر ابن خطاب بخدمت آن رفیع جناب آمده گفت من دیدن شما را دوست میدارم وقتی که بمحل
خود میروید دوست دارم اذن دهید مرا که رخنهٔ از خانه خود بمسجد جهت آن گذارم آنحضرت فرمودند که تدابیر حجه
ذالک یعنی خدا تعالی راز بر ابا و مرا نیز از آن ناروا است آن سئول و گفت پس بقدر اینکه روی خود را از نهم
برابر قصد سازند آن والا جناب باز همان سخن در جواب فرمودند دیگر باره آن بیحیای عنود دست بچشم کرده
~~فرجه بقدر اینکه روی خود را برابر آن نهم برابر قصد سازند آن والا جناب باز همان سخن در جواب فرمودند~~
یکچشم خود برآن گذارد واستدعا نمود آنحضرت همان جواب فرموده که اگر بقدر سوراخ سوزنی گوئی
که ترا اذن دهم نمیدهم قسم بآنکسی که جان محمد در قبضه اوست که من شما را بیرون و آنها را داخل نکردم
ولیکن خدای آنها را داخل و شما را خارج ساخت بعد از آن آنحضرت فرمودند که سزاوار نیست
هیچ احدی را که ایمان بخدا و بروز آخرت دارد که در این مسجد شب را صبح بروز آرد مگر محمد و علی و
فاطمه حسن و حسین و برگزیدگان از آل ایشان و پاکان از اولاد ایشان را مؤمنان پاک
نهاد این سخن را مسلم داشتند و بر طوق تسلیم این حکم کردن اعتقاد گذاشتند و منافقان
از آن امتناع نموده بر آشفتند و نزد یکدیگر اجتماع نموده با هم گفتند که نمی بینید محمد را که همیشه
پسر عم خود را بفضایل مخصوص میدارد تا ما را از آنها محروم و بی بهره گذارد بخدا قسم که اگر اینها
در زنده که محمد ناچار گذرانیم بعد از وفات او نخواهیم گذرانید یعنی در این احکام کرده متروک
خواهیم گردانید و عبدالله بن ابی کم همه از ایشان و بزرگتر آن کفر کیش ان بود که آن سخنان را
گوش کرده بکوشش می آمد و زمانی نیز سر گشته خاموش میگردید و میگفت محمد تبارک یعنی

متعقد در یافت کشتی

متعقد ور یافت کشتی و فتح جنب باطلی است مبادا عداوت خود را با و آشکار کنید که هرگز
آشکارا بعداوت چنین کسی پرداز که کار بر عیب زد و خود را برنج و حیرت می اندازد زیرکه
عاقل کسی است که زهر غضب دشمن را تجرع نماید تا وقتی که فرصت یافته دست بانتقام
کشاید در آنوقت که انتقام بکشد این سخن در میان داشتند و بر عداوت کشیدند
انتقام از حضرت سید الانام ملت میکلماشتند مردی از مؤمنان که او را زید بن ارقم
میگفتند رسیده آن اطلاعات شنید بشتاب گشته گفت ای دشمنان خدا تکذیب خدا
میکنید و بر پیغمبر او طعن میزنید و دین او را دروغ میشمرید بخدا قسم که پیغمبر را از احوال
و اقوال شما اخبار خدا هم نمود و عبدالله بن ابی و آن جماعت گفتند آن هنگام ترا تکذیب خواهیم
و دروغگو نیز خواهیم شمرد پس پیغمبر ما را در آن صادق خواهد شمرد و بعد از آن گواه چند خواهیم
اقامت کرد که بر تو شهادت دهند بخبری چند که موجب قتل یا دست بریدن یا حد زدن تو باشد
پس زید خود را از آنجا بپایه سریر نبوت رسانید و آنچه گذشته بود تمامه معروض گردانید آن
برگزیدهٔ ربانی بفرمودهٔ حضرت سبحانه در آن باب طریق مداهنه سلوک داشته در اخفای
آن کوشید و سیاست باطل بر نفاق آن اهل شقاق را بر روی ایشان نیاورده پردهٔ تجاهل
بر روی کار ایشان پوشید آنگاه بزید بن ارقم گفت ان اردت ان لا یصیبک شرهم و کیدهم
مکرهم فقل اذا صبحت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم فان الله یعیذک من شرهم فانهم
شیاطین یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا یعنی اگر خواهی که شر و مکروه این قوم
بتو نرسد پس بگو چون صباح کردی که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم که بدرستی که خدا تعالی
نگاه میدارد ترا از شر ایشان و عبارت فانهم شیاطین تا آخر اشاره است بآیه و کذلک

جعلنا لکل نبی عدواً شیاطین الانس والجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا که در سوره
شریفه انعام است و بآن جناب الهی تسلّی بخش خاطر حزین حضرت رسالت پناهی گردیده که از پیش
بجای اعدای کفر کیش خاطر خویش را آزرده و ریش مدار که این مخصوص تو نیست بلکه هر پیغمبر را دشمنان
از شیاطین انس و جن بوده اند که سخنان باطل بی اصل را جهة اغرای بعداوت انبیا و اغوای بعضی
بلباس حقیت آراسته باهم میگفته و یکدیگر را بآن وسوسه مینموده اند و دیگر فضل و ثواب سوره مبارکه
را فاتحة الکتاب و آنرا سبع المثانی نیز گویند از اینجهت که هفت آیه است و در نماز با اقل دو بار
تلاوت میشود یا آنکه دو مرتبه نزول یافته و انوار برکات آن دو بار بر ساحت احوال این امت
تافته است و بدلالت بعضی اخبار مراد از سبع المثانی در کریمه و لقد آتیناک سبعا من المثانی
والقرآن العظیم که در سوره حجر است فاتحة الکتاب است که خدا سبحانه از زیادتی قدر و شرف آنرا
از قرآن عظیم جدا ساخته و حبیب خود را بمنت انزال آن علاحده نواخته است و این سوره کریمه
را ام القرآن و ام الکتاب نیز مینامند از اینجهت که مبدء قرآنست یا آنکه جمیع فواید قرآنی
در آن مضمر و در بطن آن پنهانست ولیکن هر کس بر طریق ادراک آن واقف نه و غیر پیغمبر
و آل پاکش احدی بران عارف نیست از خازن کنوز اسرار بانی و محرم پردگیان بطون فرقانی
جناب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که کل ما فی القرآن فی فاتحة الکتاب و کل
ما فی فاتحة الکتاب فی بسم الله الرحمن الرحیم فی باء بسم الله و کل ما فی باء بسم الله فی نقطة باء
بسم الله و انا النقطة تحت الباء حاصل معنی اینکه هر آنچه در قرآنست در سوره فاتحه
مندرج است و جمله آنچه در فاتحه است در بسم الله الرحمن الرحیم مستتر است و تمام آنچه در بسم الله
الرحمن الرحیم است در باء بسم الله مضمر است و جمیع آنچه در باء بسم الله است در نقطه باء آن مکتوم است

ومن ان النقطة

ومن ان النقطه زیر باء و معنی هرچه در قرآنست مرا معلوم در مصحف خاطر من مرقوم است و دیگر این سوره را
سوره شافیه و سوره شفا مینامند از اینجهت که خواندن آن بر سر بیمار سبب شفاست چنانکه در جامع الاخبار
از سرور اخیار ماثورست که این سوره را بعد از آنکه بجابر بن عبد الله انصاری تعلیم نمودند بعضی از فضایل
و فواید آنرا چنانکه انشاء الله تعالی علاحده مذکور خواهد شد بیان کرده از انجمله فرمودند هی شفاء من کل داء الا السام
یعنی این سوره شفاء هر درد هست بغیر از مرگ و در عدة الداعی از باقر علوم اوایل و اواخر حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقولست که من لم یبراه الحمد لم یبراه شیء یعنی کسی که سوره حمد او را از مرض
بری و تندرست نه نهد هیچ چیز نخواهد و در امالی شیخ صدوق رحمه الله از فخر کتاب سرور و خاتم
نسخه پیغمبری صلی الله علیه و آله در فضل و ثواب سوره فاتحة الکتاب حدیثی طویل مذکورست که حاصل مضمون
آن اینست که الله تعالی فرموده که قسمت کرده ام فاتحة الکتاب را میان خود و میان بندهٔ خود پس نصف آن
برای من یعنی در حمد و ثنای منست و نصفش برای بندهٔ من که در آن برای خود طلب هدایت و استکشاف
از طریقه اهل عناد و ضلالت مینماید و مر بنده مراست آنچه سؤال کند چون بنده گفت بسم الله الرحمن الرحیم
الله تعالی گوید که ابتدا کرد بندهٔ بنام من بر من لازمست که کارهای او را باتمام رسانم و احوال او را
مبارک گردانم پس چون گفت الحمد لله رب العالمین خدا تعالی گوید که حمد کرد مرا بندهٔ من و دانست اینکه
نعمتهایی که با او رسانیده از نزد منست و اینکه بلاهایی که از او مندفع گشته بتطول و امتنان منست گواه
میگیرم شما را بدرستی که من میافزایم برای او بنعمتهای دنیا و نعمتهای آخرت را و دفع مینمایم از او
بلاهای دنیا را پس چون گفت الرحمن الرحیم خدا تعالی گوید که شهادت داد برای من باینکه بدرستی
که من رحمن رحیم گواه میگیرم شما را که هر آینه وافر میسازم البته از رحمت خود بهرهٔ او را و هر آینه بسیار
میگردانم البته از عطاء خود نصیب او را پس چون گفت مالک یوم الدین خدا تعالی گوید که ...

میکریم شما را که چنانکه اعتراف کرد که بدرستیکه منم خداوند روز قیامت هر اینه آن میکنم
البته در روز حساب اورا و هر آینه درمی‌یابم البته حسنات اورا و هر آینه در میگذرم
البته از سیئات او پس چون گفت ایاک نعبد خدای تعالی گوید راست بندهٔ من مرا عبادت
میکند گواه میگیرم شما را که هر آینه ثواب میدهم البته اورا بر عبادتش ثوابی که رشک برد باو
هر که مخالف اوست در عبادت وی مرا پس چون ایاک نستعین خدای تعالی گوید که بمن استعانت
کرد و بسوی من التجا آورد شاهد میگیرم شما را که هر آینه اعانت او میکنم بر کارش و در هر آینه
بفریاد او میرسم البته در سختیهایش و هر آینه میگیرم البته دست اورا در روز مصیبتهایش
پس چون گفت اهدنا الصراط المستقیم تا آخر سوره الله تعالی گوید این برای بنده
منست یعنی از اینجا متعلق باوست و مر بندهٔ مراست آنچه سؤال نمود بتحقیق که استجابت
کردم برای بندهٔ خود یعنی دعاء ثبات بر هدایت را و عطا نمودم بوی آنچه آرزو کرد یعنی
اهتدا بر طریق اهلبیت عصمت علیهم السلام و ایمنی گردانیدم اورا از آنچه ترسید از آن یعنی
از طریق معاندین و اهل ضلال و در همان کتاب از والا جناب امیرالمؤمنین علیه السلام حدیثی روایت نموده
که محصل مضمون آن اینست که بدرستیکه بسم الله الرحمن الرحیم آیه از فاتحة الکتاب است و آن هفت آیه است
تمام شود به بسم الله الرحمن الرحیم است یعنی با آن هفت آیه است شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت
که بدرستیکه الله تعالی گفت بمن یا محمد ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم پس امتنان
بر من فاتحة الکتاب را جدا ساخته و آنرا باز در قرآن عظیم انداخته و بدرستیکه فاتحة الکتاب شریفترین
آنچیزیست که در گنجهای عرش است و بدرستیکه خدای تعالی محمد را بتشریف این سوره اختصاص داده و
احدی را از پیغمبرانش با و در آن شریک نگردانیده غیر سلیمان علیه السلام که از آنجمله بسم الله الرحمن الرحیم را

بوی عطا

بوی عطا کرده نمی‌بینی که حکایت میکند از بلقیس در وقتیکه گفت انی القی الی کتاب کریم انه من سلیمان
وانه بسم الله الرحمن الرحیم آگاه باشید پس هر که خواند این سوره را در حالتیکه موالات محمد و آل طیبین او را معتقد
و امر ایشان را منقاد باشد و بظاهر و باطن این سوره ایمان آورده باشد عطا کند او را خدای تعالی برابر هر حرفی از آن
حسنه که هر یک از آن حسنات بهتر باشد از دنیا با آنچه در آنست از اصناف مالهای آن و خیرات آن و هر که گوش
انداز د بسوی قاری که قرائت آن میکرده باشد بوده باشد او را بقدر ثلث آنچه آن قاری راست یعنی از ثواب
پس باید که طلب کثرت کند یعنی بسیار تحصیل نماید از این خیری که شما را ممکن گشته چه بدرستیکه آن غنیمتی است
مبادا که وقت آن بگذرد و حسرت در دلهای شما بماند و پوشیده نیست که بحکم این حدیث شریف و احادیث دیگر
و باتفاق فرقهٔ رفیعهٔ شیعه از جمله هفت آیه این سوره یکی بسم الله الرحمن الرحیم است و احادیث و اخبار وارده
در فضل و ثواب و فواید آن بیش از آنست که سالک طریق استقصای آن توان گشت و اهتمام در ذکر آن
نیز در اینمقام از آن ضرورتر است که بجهت زاری و الحاح کاری از و در اینشان توان درگذشت و نهد طریق توسل را
در آن وجه همت میبازد و بذکر بعضی از آن که اهم و در تادیهٔ مطلب اتم باشد میپردازد و دیگر بسم الله الرحمن الرحیم
نخوه دلربایست عطار کلیم بهر دم از این نخوه کلیم زبان گرده بان چشمهٔ یعنی روان تعالی الله چه خجسته نامی که گفتار
بنیاد گذارش هر مدعی را همواره بیرکت آغاز ان انجام داده است و کردار بیداده است و با ابواب حصول هر کار برا
پیوسته بفتح بند کار آن بروی خود گشاده و تبارک الله چه مبارک کلامی که در کتاب کریم الهی از قدر و شرف
ناصیهٔ جمیع آیات و سور مقدم است و در آن محفل اعجاز نشان هدایت انتما از غایت کرامت و اعتلا و الا مسند
مرتبه صدر نشینی برا و مسلم است الله الله چه طرفه نامیست این و در دل حرز جان تمامست این کم کسی از زبان
بکام رسد و در رسد این خجسته نام رسد و چون چنین نباشد که هر بسم اسم از اسماء کرام الهی مشتمل و در مکان
و شرف باسم اعظم مقرون و متصل است چنانکه از حضرت امام همام علی بن موسی الرضا علیهم السلام مرویست

کرآن بسم الله الرحمن الرحیم اقرب الی الاسم الاعظم من سواد العین الی بیاضها یعنی بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکترست
با اسم اعظم از سیاهی چشم بسفیدی آن و در مجموعهٔ ورام از حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله حدیثی روایت نموده که محصل
معنی آن اینست که رد کرده نمیشود دعائی که اول آن بسم الله الرحمن الرحیم باشد و بدرستی که امت من می آیند روز قیامت
یعنی بعرصهٔ محشر بسم الله الرحمن الرحیم گویان پس حسنات ایشان در ترازوی اعمال گران میگردد خلایق از سبب آن
استغفار میکنند پیغمبران میگویند التجه این کلام ایشان سه اسم بود از اسمای الهی که اگر آنها در یک پلهٔ ترازو
و گناهان خلایق در پلهٔ دیگر گذاشته شود حسنات ایشان رجحان آید و از ابن عباس منقولست که ابلیس لعین
سه مرتبه چنین فریاد کرده که دیگر هرگز مثل آن نکرده یکی وقتی که لعنتش نمودند و از ملکوت آسمان اخراجش
فرمودند دیگر وقتی که حضرت ختمی پناه تولد یافت و نور آفتاب وجودش بر عالم هستی تافت دیگر
وقتی که سورهٔ مبارکهٔ حمد نزول نمود و در اول آن بسم الله الرحمن الرحیم بود و از عالم ربانی و محرم اسرار
فرقانی جناب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که لو شئت لاوقرت سبعین بعیراً من
بسم الله الرحمن الرحیم یعنی اگر خواستمی هر آینه هفتاد شتر از نوشتجات معانی و نکات بسم الله الرحمن الرحیم
یا فضل و ثواب آن بار کردمی و از صاحب شرع حنیف و مؤدب دبستان تکلیف حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله
این مضمون مسطورست که چون معلم کودک را گوید که بگو بسم الله الرحمن الرحیم و کودک بآن گویا گردد و بنویسد
خدای تعالی برائت یعنی آزادنامهٔ برای آن کودک و برائت جهت پدر و مادر او و برائت برای آن معلم از آتش و در
غرایب القرآن این مضمون مذکورست که نبی معظم مکرم حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و علیه السلام بر قبری
گذشت دید فرشتگان عذاب مردهٔ را عذاب میکنند و چون مراجعت نموده باز بر آن قبر مرور کرد ملائکه
رحمت را با طبقهای نور در آن مقام دید تعجب نمود و نماز گذارده جهة انکشاف سر آن امر عجیب دعا فرمود
وحی آمد باین مضمون که یا عیسی این مرد عاصی بود و از او زن حامله مانده بود آبستن پسری زائید و او را تربیت کرد

تا بزرگ کرد

تا بزرگ کرد پس او را بمکتب فرستاد معلم او را تلقین بسم الله الرحمن الرحیم نمود پس مرا از آن مرد شرم آمد که وی را باتش خود
عذاب کنم در زیر زمینی و پسرش ذکر نام من نماید بر روی زمینی و در جامع الاخبار از سید اخیار صلی الله علیه و آله
منقولست که من اراد ان ینجیه الله من الزبانیة التسعة عشر فلیقرا بسم الله الرحمن الرحیم فانها تسعة عشر
حرف لیجعل الله کل حرف منها جنة من واحد منهم حاصل معنی آنکه هر که خواهد که خدای تعالی او را از نوزده زبانیه
جهنم که ملائکه عذابند نجات دهد باید که قرائت بسم الله الرحمن الرحیم کند چه آن نوزده حرفست تا خدای تعالی هر
حرف را از آن سپری و مانع گرداند برای دفع یکی از آنها و در همان کتاب از همان عالیجناب صلی الله علیه و آله مرویست
که من قرا بسم الله الرحمن الرحیم کتب الله له بکل حرف اربعة الاف حسنة و محا عنه اربعة آلاف سیئة و رفع
له اربعة آلاف درجة یعنی هر که قرائت بسم الله کند بنویسد خدای تعالی برای او بعدد هر حرفی چهار هزار حسنه و محو سازد
از او چهار هزار گناه و بلند گرداند برای او چهار هزار درجه و هم در جامع الاخبار از آن برگزیده پروردگار صلی الله
علیه و آله حدیثی منقولست که خلاصهٔ مضمون معنی آن اینست که هر که بسم الله الرحمن الرحیم گوید بنا کند خدای تعالی
برای او در بهشت هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ و در هر قصری هفتاد هزار خانه از مروارید سفید و در هر خانه هفتاد
هزار تخت باشد از زبرجد سبز بالای هر تختی هفتاد هزار فرش از سندس و استبرق و بر آن زوجه باشد از حور العین
و آن حوری هفتاد هزار ذوابه یعنی شاخ گیسو داشته باشد که بدر و یاقوت آراسته باشد بر گونهٔ راست او محمد رسول الله
و بر گونهٔ چپش علی ولی الله و بر پیشانیش الحسن و بر زنخش الحسین و بر دو لبش بسم الله الرحمن الرحیم
نوشته شده باشد راوی گوید گفتم یا رسول الله این کرامت برای کیست بجهة این منزلت در نظر راوی بسیار زیاد نموده
و برای اینکه مبادا در شنیدن اشتباه کرده باشد بتحقیق آن فرموده آنحضرت فرمودند که این کرامت برای کسیست که بحرمت
و تعظیم گوید بسم الله الرحمن الرحیم و نیز در کتاب مذکور از آن شفیع روز نشور صلی الله علیه و آله حدیثی روایت
نموده که حاصل آن اینست که چون مؤمن بر پل صراط گذرد و گوید بسم الله الرحمن الرحیم زبانهٔ آتش فرو نشیند

دکوید خبر مؤمن فان نورک قد اطفأ لهبی یعنی بگذر ای مؤمن که بتحقیق که نور تو زبانهٔ مرا خاموش
گردانید و فواید و برکات این کلام سعادت آیات بحسب دنیا نیز از حد و حصر بیرونست و لهذا بندگان
در وقت شروع هر امری از امور بتذکار آن مأمور گشته اند و حدیثی مشهور است که کل امر ذی بال لم یبدأ فیه
ببسم الله الرحمن الرحیم فهو ابتر و این مضمون در تفسیر منسوب بحضرت امام حسن عسکری علیه السلام بعنوان
حدیث قدسی مذکور و عبارت آن بدین دستور است که کل امر جری علی بال یذکر بسم الله الرحمن الرحیم فیه فهو
ابتر حاصل معنی هر دو اینست که هر کاری که بر خاطر گذرد و در آن بسم الله الرحمن الرحیم مذکور نگردد آن کار دنباله
بریده و ناتمام است و در تفسیر مذکور در طی بیان معنی آیه این مضمون مزبور است که خدای تعالی به بندگان خود
گفته که ای بندگان رحمت من بدرستی که من لازم تر گردانیده ام احتیاج بمن را در حالی و ذلت عبودیت را
در هر وقتی یعنی هیچ حالی و وقتی نیست که محتاج فضل و ذلیل من نباشید پس در هر کاری که شروع میکنید
و امید دارید که باتمام رسد و انجام یابد بمن ملتجی شوید و از من یاری خواهید که بدرستی که من اگر خواهم به شما
عطا کنم دیگری قادر نیست که آنرا از شما باز دارد و اگر خواهم که از شما باز دارم غیر من قدرت ندارد که
بشما عطا نماید پس من سزاوارترم از کسی که سؤال از ایشان میکنید و اولی ام از کسی که تضرع بایشان
مینمایید پس بگویید نزد افتتاح هر امری بزرگ یا کوچک بسم الله الرحمن الرحیم و در زهرة
الریاض حکایتی آورده که مجمل آن اینست که مردی از کفار عرب حکایت کرد که در بیابانی میگشتم بر قصر
بلندی رسیدم پیری دیدم بر در قصر نشسته نزد وی جاریه ملیحه یعنی کنیز یا دختر صاحب حسنی با خود گفتم
این پیر را میکشم و این جاریه را متصرف میگردم پس شمشیر کشیدم و متوجه پیر گردیدم پیر خندان گشته
گفت اگر خورنده میخواهی بدهم و الا براه خود رو گفتم نه تو و نه طعامت مطلب من غیر کشتن تو نیست
شیخ خندید و بدرون رفت و شمشیری برگرفته بیرون آمد و باهم درآویختیم در آن حال پیر را دیدم
که لب جنبانید

من گرفتم

که لب جنبانید و چیزی خواند پس بر من غالب آمده مرا انداخت و بر سینهٔ من نشست ریشش را گرفته
و جاریه را گفت کارد بیار آورده بر حلق من نهاد و خواست سرم را جدا سازد گفتم ای شیخ مرا عفو کن
و از گناه در گذر گفت عفو کردم اگر طعام خواهی ترا اطعام کنم و الا راه خود گیر و برو من
از شرمندگی و عار جوابی نگفتم و براه خود رفتم چون اندکی راهی آمدم دیگر باز عازم آن کار گشتم و بسوی آن پیر باز
گشتم همچنان با یکدیگر بجنگ درآمدیم شیخ باز لب را حرکت داده مرا انداخت و بر سینهٔ من نشست
و گفت میخواهی باز ترا عفو کنم گفتم عفو کن پس مرا عفو کرد رفتم و دیگر بار باز گشتم با او مقاتله نمودم
و وی بدستور لب را حرکت داده مرا انداخت و بر سینهٔ من نشست گفتم این نیز مرا عفو کن گفت
نمیکنم مگر باین شرط که سر ترا تراشم و تو مرا بنده و من ترا خواجه باشم و از رسوم و عادات عرب این بوده
که هر کس سر کسی را میتراشید آن کس بندهٔ او میشد و حلقهٔ غلامی او در گوش او میکرد الغرض سرم را تراشید
و بندگی او اختیار کردم آنگاه گفتم یا مولای من جوانم و توانایم و تو پیر و ناتوانی غلبهٔ تو بر من وجهی ندارد
و غیر آنکه لب خود را حرکت داده چیزی میخواندی معهذا به برکت همان بر من غالب آمدی مرا خبر ده که چه میخواندی
گفت ترا تعلیم آن میکنم بشرط اینکه مسلمان شوی و ترا نیز آزاد میگردانم قبول کردم و بدست او
اسلام آوردم پس شیخ گفت که هر گاه اراده مقاتلهٔ تو میکردم میگفتم بسم الله الرحمن الرحیم و بعضی این
حکایت از عمرو بن معدی کرب نقل کرده اند و نیز در زهرة الریاض مذکور است که چون زلیخا برگزیده ربانی
و عزیز مصر یگانه حضرت یوسف علی نبینا و علیه السلام را بخلوت برده هفت در را مقفل ساخت
و از در لابه و چاپلوسی درآمده بکام جویی پرداخت هر چند سعی نمود و اهتمام ورزید نخل ثبات حضرت یوسف
از صرصر آن مزخرفات نلرزید و پای عفافش در گل مکر و حیله که در آب کرده بود بلغزید تا آخر الامر
دامان عصمت از چنگ ابرام وی کشیده رو بگریز نهاد بهر دری که میرسید بسم الله الرحمن الرحیم گفته

آن در بسته بروی وی مفتوح میکردید الحاصل این کلام با برکات سعادت سمات مفتاح باب نجات است
و مرقات ایوان علو درجات قوت بازوی توانائیت و سرانگشت پنجهٔ مشکل کشای مؤمنان را در هر کردار
و گفتاری با آن بزرگ جستن و دامان هر کاری را بزلال میمنت آن از دنس شآمت شستن بغایت ضرورست
خصوصا در اموری که بخصوص آنها نیز احادیث و اخبار از ائمه اطهار علیهم السلام ماثور است از جمله در کتاب
من لا یحضره الفقیه از خوان الاهی موائد فواید دنیا و دین حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله حدیثی
منقولست که حاصل آن اینست که چون خوان طعام گذاشته شود چهار فرشته بر گرد آن در آیند پس چون
بنده گوید بسم الله الرحمن الرحیم آن فرشتگان بشیطان گویند که پس رو ای فاسق که ترا بر ایشان دستی
نیست پس چون از طعام خوردن فارغ شوند و گویند الحمد لله فرشتگان گویند اینها جمعی قومی اند
که خدا تعالی نعمت بایشان داده پس شکر خداوند خود را نمودند و اگر بسم الله نگفتند فرشتگان بشیطان
گویند نزدیک شو ای فاسق و بایشان اکل کن و چون خوان برخواسته شد و خدا را حمد نکردند فرشتگان
گویند اینان قومی اند که خدا تعالی بایشان نعمت داده پس خداوند خود را فراموش کرده اند و در جامع
الاخبار آورده که از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله پرسیدند که آیا شیطان با آدمی اکل میکند فرمودند
آری هر مائده که بسم الله بر آن گفته نشود شیطان بایشان بعینه خورنده کاف آن اکل میکند و خدا
برکت را از آن مائده بر میدارد و آورده اند که شیطان فربهی با شیطان لاغری ملاقات کرده پرسید
چرا چنین زار و نزاری گفت بر مردی موکلم چون بخانهٔ خود داخل میشود میگوید بسم الله و از نیجهة من
همیشه اندوگیرانم سبب فربهی تو چیست گفت من بر مردی موکلم که چون داخل خانه میشود از خدا غافل
میباشد و بسم الله نمیگوید و من در جمیع احوال با او شریک میکردم و چون چارپا بر گردن او سوار میشوم و در کتاب
شریف فقیه از طبیب مطلب یقینی و حکیم بند حفظ صحت دین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که ضمنت

لمن سمی

لمن سمی علی طعامه ان لا یشتکی منه خلاصهٔ مضمون اینکه من ضامنم از برای کسیکه وقت طعام
خوردن بسم الله گوید اینکه کوفت و رنجی از آن نکشد ابن الکوا گفت یا امیر المؤمنین دیشب طعامی
خوردم و بسم الله گفتم و مرا آزار کرد آنحضرت فرمودند که چند رنگ طعام خوردی و بر بعضی نام خدا
بردهٔ و بر بعضی نبردهٔ ای کودن و دیوان کذاب مرویست که هر که فراموش کند که بآغاز
از طعام بسم الله گوید باید که گوید یعنی در وقت شروع بسم الله علی اوله و آخره و نیز در فقیه
از مهر سپهر سروری جناب مستطاب جعفری علیه السلام ماثور است که ما اتخمت قط و ذلک
انه لم ابدا بطعام الا قلت بسم الله ولم افرغ من طعام الا قلت الحمد لله حاصل اینکه تخمه و امتلا
نشده ام من هرگز و این از اینست که ابتدا بخوردن طعامی نکرده ام مگر اینکه گفته ام بسم الله و فارغ از خوردن
طعامی نشده ام مگر اینکه گفته ام الحمد لله دیگر از جمله وقت جماعست در کتاب شریف فقیه از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که اذا اتی احدکم اهله فلم یذکر الله عند الجماع و کان منه ولد کان ذلک
شرک شیطان و یعرف ذلک بحبنا و بغضنا حاصل اینکه چون یکی از شما پیش اهل خود رود و وقت
جماع ذکر خدا نکند فرزندی که از آن جماع بهم رسد شیطان در او شریک خواهد بود یعنی شیطان
در آن جماع مشارکت میکند و آن فرزند از نطفهٔ هر دو متولد میگردد و نشان اینکه شیطان در آن
شریک نبوده یا بوده است دوستی و دشمنی ما اهل بیت است الحاصل از این قبیل اخبار و آثار در ترغیب بگفتن بسم
در عموم کارها و در خصوص بعضی نیز بسیار وارد است و الحاصل که در اینمقام تفصیل تتبع آنها سالک
خامه را چون از طی طریق اصل مطلب باز میداشت از آن در گذشته ذکر هر یک را بمقام مناسب آن گذاشت
در بیان فضل و ثواب سورهٔ دیگر از سورهای قرآنی که در نمازها بعد از فاتحة الکتاب خوانده میشود و متمم قرائت است
پوشیده نیست که حدیث و روایت در فضل تلاوت هر یک از سورهٔ قرآنی از اهل بیت عصمت صلی الله علیه و آله

ماثور و از کتب مبسوطه مذکور است و این مقام گنجایش ایراد تمام آن ندارد و از آن بذکر سورهٔ شریفهٔ توحید
و سورهٔ مبارکهٔ قدر که در نمازهای یومیه غیر آنچه استثنا شده قرائت آنها را افضل شمرده اند اکتفا مینماید
و در فضل این دو سوره همین بس که حضرت سید انبیا در آن که شرافت سبحان الذی اسری بعبده لیلا صلی الله
علیه و آله در شبی که بعالم بالا عروج و صعود از زینهٔ پایهٔ طبقات سموات با ایوان کرامت بنیان ثم دنی فتدلی
صعود فرموده در آن مقام قرب و اقبل ابلاغ فرمان خداوند خود عز و علا نماز گذارد و در آن نماز بقرائت
این دو سوره معمور کردید چنانکه در باب نوادر کتاب صلوة کافی در حدیثی طویل مفصل مذکور است و در کتاب شریف
تهذیب از ابن راشد این مضمون مرویست که بحضرت ابی الحسن علیه السلام گفتم که فدای تو گردم تو بمحمد بن
فرج نوشته و او را تعلیم فرموده که افضل آنچه در نمازهای مفروضه خوانده میشود انا انزلناه و قل هو الله احد است
و سینهٔ من هر آینه تنگ میشود بخواندن آنها در نماز صبح یعنی طبع من راضی نمیشود که بآنها اکتفا نمایم آنحضرت
این مضمون فرمودند که باید سینهٔ تو تنگ نشود بآنها یعنی از قرائت آنها دلگیر نشوی چه بدرستیکه فضل بخدا قسم
که در این دو سوره است و در فضیلت سورهٔ توحید در کتاب توحید ابن بابویه رحمه الله روایتی مذکور است که حاصل
آن اینست که جناب اقدس نبوی صلی الله علیه و آله فوجی از سپاه لشکر کرد که حضرت ولایت پناه بجا روانه کرد
و بعد از مراجعت از کیفیت سلوک آن سرور اخبار استخبار فرمود گفتند همه چیز او خیر و نیکو بود غیر اینکه در
همه نمازها و میگذاردیم قل هو الله احد میخواند و بهمان اکتفا مینمود بجای آن سورهٔ دیگر قرائت نمیفرمود
حضرت سید انام از همان امام همام سبب آنرا استعلام کرده فرمودند که جهت آن اینست که این سوره را دوست
میدارم حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله فرمودند که ما احببتها حتی احبک الله عز و جل دوست نداشتی آنرا تا اینکه
خدای عز و جل ترا دوست داشت و در عدة الداعی از حضرت صادق علیه السلام منقولست که من مضی له یوم
واحد و لم یصل فیه بقل هو الله احد قیل له یوم القیمة یا عبد الله لست من المصلین محصل معنی اینکه
کسی که یکروز

کسی که یکروز باو بگذرد و در آن روز نماز بقل هو الله احد نگذارد روز قیامت او را گویند که ای بندهٔ خدا تو از جملهٔ
نمازگذاران نیستی و هم از آن امام همام وحید در کتاب توحید مرویست که من قرأ قل هو الله احد مرة واحدة فکانما
قرأ ثلث القرآن و ثلث التوراة و ثلث الانجیل و ثلث الزبور حاصل اینکه هر کس سورهٔ قل هو الله احد را یکبار قرائت
کند چنانست که ثلث قرآن و ثلث توراة و ثلث انجیل و ثلث زبور را قرائت کرده باشد و نیز در آن کتاب شریف
مذکور است روایتی که مفاد آن اینست که چون سعد بن معاذ وفات یافت حضرت اشرف کائنات صلی الله علیه و آله
بر او نماز گذارده این مضمون ادا فرمودند که هر آینه بتحقیق که آمدند از ملائکه برای نماز بر سعد هفتاد هزار ملک
و در میان ایشان بود جبرئیل علیه السلام نماز میگذاردند بر او پس گفتم یا جبرئیل بچه چیز سعد مستحق این شد
که تو بر او نماز گذارید گفت بخواندن قل هو الله احد ایستاده و نشسته و سواره و پیاده و در رفتن و آمدن و در مجمع البیان
از ابی بن کعب مرویست که هر که این سوره را قرائت کند چنانست که ثلث قرآن را قرائت کرده باشد
و عطا کرده شود از اجر بعدد کسانیکه ایمان آورده باشند بخدا و فرشتگان او و کتابهای او و پیغمبران او
در روز آخر یعنی قیامت ده حسنه و هم در مجمع البیان از سید عالمیان صلی الله علیه و آله منقولست که ایعجز احدکم
ان یقرء ثلث القرآن فی لیلة حاصل اینکه آیا نمیتواند احدی از شما اینکه قرائت کند ثلث قرآن را در شبی ابو درداء
که راوی این حدیث است گوید گفتم یا رسول الله و من یطیق ذلک یعنی که طاقت این دارد که در یک شب ثلث
قرآن را خواند آنحضرت فرمودند که اقرءوا قل هو الله احد سورهٔ قل هو الله احد را بخوانید یعنی خواندن این بمنزلهٔ
خواندن ثلث قرآنست و در کتاب توحید صدوق رحمه الله از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست
که من قرأ قل هو الله احد حین یأخذ مضجعه غفر الله عز و جل له ذنوب خمسین سنة یعنی هر کس سورهٔ قل هو الله احد
را قرائت کند وقتیکه جا میگیرد در خوابگاه خود بیامرزد خدای عز و جل برای او گناهان پنجاه ساله را و در
عدة الداعی از والا جناب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که من قرأ قل هو الله احد حین یأخذ

مضجعه وکل الله به خمسین الف ملک یحرسونه لیلته یعنی هر که خواند سورهٔ قل هو الله احد را
در وقتی که جای میگیرد در خوابگاه خود گمارد خدا تعالی باو پنجاه هزار فرشته که پاسبانی او کنند آنشب
و در کتاب شریف کافی از سرخیل کرام حضرت ابی جعفر علیه السلام ماثور است حدیثی که محصل مضمون
آن اینست که هر که قراءت کند سورهٔ قل هو الله احد را یکبار برکت نازل شود برو و هر کس قراءت
کند آنرا دو بار برکت فرود آید برو و بر اهل او و هر که خواند او را سه بار برکت فرود آید براو و بر اهل او
و بر همسایگان او و هر که قرائت نماید آنرا دوازده بار بنا کند خدا تعالی برای او دوازده قصر در بهشت
پس حفظه گویند ببرید بسوی ما قصرهای برادر ما فلان که تماشای آنها کنیم و هر که خواند این سوره را
صد بار آمرزیده شود برای او گناهان بیست و پنج ساله غیر خونها و مالها یعنی گناهانی که خون ناحق کردن
و مال مردم بردن در آن نباشد و هر که بخواند آنرا چهار صد بار باشد او را اجر چهار صد شهید که همه اسبان
پی کشته و خونشان ریخته شده باشد و هر که قرائت کند آنرا هزار بار در روزی یا شبی نمیرد تا جای
خود را در بهشت ببیند یا برای او ببینند و در تفسیر منهج الصادقین از هادی منهج صادقین جناب
اشرف نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که هر که قل هو الله احد را خواند حق سبحانه و تعالی بنظر رحمت
در وی نگرد و هیچ چیز از خدا تعالی نطلبد مگر اینکه باو کرامت فرماید و او را در حفظ خود نگاه دارد و در
تفسیر از همان آفتاب منیر صلی الله علیه و آله منقولست که از مردی شنید که قل هو الله احد قراءت میکرد فرمود
واجب شد گفتند یا رسول الله چه چیز واجب شد فرمود واجب شد او را بهشت و در سبب نزول این سوره
شریفه مفسرین حکایات نقل نموده و طریق بیان آنرا با اقلام اقدام بانحاء مختلفه پیموده اند از آنجمله اینکه
عبدالله ابن سلام که از مشاهیر یهود بود در مکهٔ معظمه بخدمت شافع ذنوب و زلل دافع ادیان
و ملل صلی الله علیه و آله آمده آنحضرت فرمودند که ترا بخدا سوگند میدهم که آیا در توراة یافته که من رسول خدایم

گفت وصف

گفت وصف کن برای ما خداوند مارا پس این سوره نازل شد و آنحضرت برو خواند از شنیدن آن نور اسلام
بر دلش تافت و بحبل المتین سورهٔ اخلاص از تیره چاه غوایت خلاص یافت ولیکن دریافت این توفیق
از همگنان نهان و گوهر ایمان را در حقهٔ ضمیر پنهان میداشت تا آنکه بعد از هجرت حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله
بمدینه طیبه عبدالله اظهار اسلام نموده پرده از روی کار خود برداشت و بعضی گفته اند که جمعی از مشرکین
بخدمت آن سالار دین آمده گفتند که انسب لنا ربک یعنی نسب و نژاد خداوند خود را برای
ما بیان کن پس این سوره نزول یافت و پرتو بیان آن بر ساحت خاطر خداوندان عقل و شعور تافت
و بعضی آورده اند که عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه که دو مشرک ابتر بودند بخدمت آنسرور آمده
عامر گفت یا محمد ما را بچه چیز دعوت میکنی فرمود الی الله تعالی یعنی ترا بخدائی که مستجمع جمیع صفات
کمالست دعوت میکنم عامر گفت وصف کن او را برای ما که آیا از طلاست یا از نقره یا از آهن است یا از چوب
پس این سوره فرود آمد و ایشان قبول ننموده و طریق ابا و امتناع پیموده خداوند قهار صاعقه فرستاده
اربد را سوخت و عامر گریزان گشته نیزه بر پهلوی او خورد او نیز جان پلید بمالک جهنم سپرد و کس ندانست
که آن طعن از کجا باو رسید و این حکایت در بهجة المباهج بتفصیل مذکور است که مجمل و محصل آن اینست
که عامر بن طفیل یعنی نزد حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله آمده گفت اگر من بدین تو در آیم آنکه
در دنبال منست یعنی قوم و قبیله و تبعهٔ من نیز همگی بدین تو در آیند و اگر من بدین تو در نیایم ایشان
نیز در نیایند آنحضرت فرمودند اکنون مطلب تو چیست گفت متابعت تو میکنم باین شرط که بادیه
خیمه نشینان از من باشد و ساکنین اهل قری و شهرها از تو آنحضرت فرمودند که مسلمانی بشرط نمی باشد
گفت پس بعد از خود مرا خلیفه گردان و بجای خود نشان فرمود بعد از من پیغمبری نباشد گفت پس مرا
بتفضیل شهر و بر دیگران مزیت ده فرمود نکنم و تو نیز با ایشان برادر یعنی در مرتبه برابر باشی چنان

سلامت نیکو باشد گفت پس مرا برادر بلال و سلمان گرداند و فلان فلان خواهر کرد فرمود آری چون جمیع
آن جمع آزاده بقید بندگی و قید اسیری و از مال دنیا بینوا و فقیر بودند و در نظر آن بدبصیرت ستمگر بغایت
بیقدر و حقیر می‌نمودند از مساوات ایشان عار داشته خشمناک گردید و آغاز تهدید نموده سوگند خورد
که هزار سوار چنین و چنین بر سر تو آورم و برخاست جبرئیل علیه السلام نزول کرد و از جانب حضرت رب تعالی
و جبار سموات و ارضین پیغام آورد که من بر هر یکی از ایشان هزار فرشته گمارم درازی گردن هر یک یک ساله
راه و ستبری آن یک ساله راه باشد و هم ایشان را یک فرشته کفایت باشد و لیکن خدای تعالی خواهد که کثرت لشکر
خود را بایشان نماید آن کافر عنید از آن تهدید شدید منقلب گردیده بیرون آمد اربد بن قیس سهمی که با او دوست
و صدیق و در طریق کفر و ضلال با آن لعین بدسگال یار و رفیق بود برخورده احوال پرسید عامر آنچه گذشته بود
حکایت و از آنچه شنیده بود شکایت نمود اربد گفت چرا او را نکشتی گفت نتوانستم گفت باز گردیم تا نزد
او رویم و اگر خواهی کردن و نزیم پس آن بدکیش بداندیش مانند بخت خویش برگشته با اربد ناپاک
نزد سید لولاک رفتند و مانند خار بر کین و بی بر آن گل بوستان رحمت گرد کار جانی گرفتند
و آنحضرت دانست که ایشان بچه کار آمده و چه در خاطر دارند در آنحال فرشته آمده شکم اربد را فشردن
آغاز نمود چنانکه نزدیک بود که غایط از وی نشستی برآید و آن تیغ از آن ملعون نابکار را چنان بکار خود درمانده
ساخت که بمطلب خود نتوانست پرداخت و آن لعین دیگر متوجه آن سرور گشته گفت ای محمد مرا با مردی
عظیم و لشکر بسیار تخویف کردی ایشان چه کسانند فرمود لشکر پروردگار من و ایشان بیش از آنند
که من گفتم گفت مرا خبر ده که نام پروردگار تو چیست و چه چیز و از چه جنس است و چند است و کجاست و از کدام
قبیله است پس سوره قل هو الله احد نازل شد و در آن بیان کرد که دامان عزت و جلال کبریا از وصمت اینگونه
صفات که از خصایص مخلوقات است منزه و مبراست پس عامر اشتر را بار بر کرد که بر خیبر برویم و چون برخاستند

[illegible]

عامر پرسید که ترا چه بود گفت مرا فت ... ریو درد در شکم بهم رسید که نتوانستم دست برآرم و اربد همان روز از مدینه بیرون
رفته صاعقه بروی نازل شد و بجهنم واصل گردید و عامر ملعون را جبرئیل علیه السلام زخمی بر گردن وی زده بعلت طاعون
مبتلا گشته و کس او را در خانه خود جا نمیداد مگر زن مجذومه از بنی سلول پس این آیه نازل شد که وهم یجادلون فی الله وهو
شدید المحال دیگر فضیلت سوره مبارکه قدر در مجمع البیان از محیط معارف و حقایق حضرت ابا عبد الله جعفر بن
محمد صادق علیه السلام بمضمون منقول است که هر که انا انزلناه را در فریضه از فرایض قرائت کند منادی از جانب حق
الهی ندا نماید که یا عبد الله قد غفر لک ما مضی فاستانف العمل ای بنده خدا بتحقیق که آمرزیده شد گناهان گذشته تو
پس عمل را از سر گیر و هم در آن کتاب از مهر سپهر احترام حضرت ابا جعفر علیه السلام روایت نموده که هر که انا انزلناه را
بلند خواند چنان باشد که شمشیر کشیده باشد و در راه خدا تیغ در جهاد و هر که آنرا آهسته قرائت نماید مانند کسی باشد که
بخون خود غلطیده باشد در راه خدا تیغ در جهاد و هر که آنرا ده بار بخواند هزار گناه از دیوان او محو گردد و نیز در تفسیر مذکور
از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که هر که این سوره را خواند چنان باشد که تمام ماه رمضان را روزه داشته باشد
و شب قدر را در عبادت احیا کرده باشد و در مجمع الرایق از اشرف خلایق صلی الله علیه و آله منقول است که هر که قرائت کند این
این سوره را هفت بار بعد از نماز صبح باز گرداند خدای تعالی انشاء الله از آن روز را و در سبب نزول این سوره وجوه مختلف ذکر نموده اند
از آنجمله اینکه حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله حدیث کرد که در بنی اسرائیل عابدی بود که هزار سال سلاح پوشیده در راه خدا
جهاد نمود اصحاب تعجب کرده گفتند ما با این عمرهای کوتاه بچنین حالتی چگونه توانیم رسید حق تعالی این سوره را فرو فرستاد که
در آن فرمود که شب قدر بهتر است از هزار ماه که بنی اسرائیل در آن جهاد کرد و بعضی برانند که نخوانند و آن از اطاعت
و بندگی در یابد و بعضی گفته اند که آن افضل عباد و اکمل عباد صلی الله علیه و آله چهار عابد را نام برد که ایشان هشتاد سال خدا را
پرستیده طرفة العینی عصیان او نورزیدند و از یاد او غافل نگردیدند یکی ایوب و دیگر زکریا و حزقیل و یوشع اصحاب متوجه گشته
این سوره نزول یافت و بیان شد که عبادت شب قدر بهتر از عبادت هزار ماه ایشانست و بعضی گفته اند که در بنی

اسرائیل تا که هزار ماه عبادت نکردی او را عابد نخواندندی حضرت رب العباد این سوره فرستاد فرمود که عبادت شب قدر بهتر از
هزار ماه است و در اخبار اهلبیت اطهار علیهم السلام مذکور است اگرچه حاصل مضمون آن اینست که سید ولد آدم و سرور سپهداران
عالم حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله در خواب دید که بوزینه چند بر منبر او برمیشدند چون جبرئیل نزول نمود این واقعه را با و اعلام
فرمود که جبرئیل علیه السلام فرمود آنها بنی امیه باشند که بعد از تو بناحق بر منبر تو برآیند پرسید که مدت ملک ایشان چند باشد گفت
هزار ماه خاطر مبارک آن سالار دین از این خبر آزرده و غمگین گشته حضرت رب الارباب جهت تسلی آن والا جناب سوره
کوثر و سوره قدر را فرو فرستاد و در آن خبر داد که شب قدر بهتر از هزار ماه ملک بنی امیه است با ینمعنی که نزول ملائکه و روح
در آن شب بر امام هر زمان و اعلام و اخبار او بر جمیع ما یحتاج او دوام است تا سال دیگر چنانکه در کتب معتبره حدیث نقلا
کما تفصیلا مذکور است و دو نکته و تر بوده است که از عبادت هر هزار ماه بنی امیه بهتر است مرویست که از مسلم مخالف و موافق
حضرت جعفر الصادق علیه السلام پرسیدند که آیا لیلة القدر را دانید فرمود لیلة القدر را از برای ما وضع کرده اند آنشب با رحمت
عظمت نشیمن و ارواح انبیا و حمله ملائکه آیند و بر ما سلام کنند حق تعالی فرمود که اگر حجت یعنی امام زمان معزول خلق باشد
اما هر سال شبی کرامت کنم او را که آن یک شب بجاه و منصب بیش باشد از هزار ماه ملک بنی امیه مخفی نماند که در فضل و شرف
سوره توحید و سوره قدر و ثواب قرائت آنها و فواید دنیویه که بر آن مترتب میشود اخبار و احادیث بسیار است و جهت
احتراز از تطویل بهمین قدر اختصار رفت دیگر از جمله افعال نماز رکوع است که معراج نماز را پایه پستین است و بیت ترقی
بنده مکار اکنگره رنگین زلال تسبیح و تحمیدش گلبن طاعت را سبب سرسبزی رنگ و بوست و انحنا قامت بنده در آن جا حسن
اعمال را بمنزله که طاق ابروی بیننده بر آنکه که آن سر بر سپهر فرخنده مکه تواند بود و چوگان خمیده که قد در آن گوی سعادت
از میدان بنده مکه تواند ربود هنگام رکوع بدیده امیدوار چهره رستگاری خود در آیینه زانو توان دید و بدو تا گشتن قامت
در آن ارقام پیش گناه از جریده عمل بنده روسیاه حلقه تواند گردید تیغ تکبیر است در معرکه جهاد اکبر بر فرق نفس اماره
آخته با صیقل مرآت حیات ما از زنگ معاصی و سیئات پرداخته در ثواب اداء آن از امام همام و سرور کرام حضرت
ابا جعفر الصادق

ابا جعفر علیه السلام منقولست که من اتم رکوعه لم یدخله وحشة فی القبر حاصل مضمون اینکه هر که
هر که تمام کند رکوع خود را یعنی حدود و آداب آنرا بنحوی که در شرع انور مقرر و در کتب معتبره
محرر است بعمل آورد داخل نشود او را وحشتی در قبر یعنی روزی که از وطن مالوف دنیا بیرون رفته تو حشت
سرای گور و آن بیغوله پر مار و مور درآید در آن غمکده خانه پر وحشت اصلا وحشت ننماید دیگر از جمله
افعال مذکوره سجود است که آن نیز رکنی از ارکان نماز و بنده بآن در دنیا و عقبا سرفراز است ارجمند
سری که از سجود معبود و خود غنی متعال همواره نور سعادتش از جبین تابد فروزنده دل نیست که از زمین
سای آن درگاه جهان پناه گاه و بیگاه بجان تازه یابد سری که از سجده آن در سرمایه عزت نشیند درد
یکدام سامان در صف بندگان گردن تواند کشید و روئی که از غبار آن آستان چهره قبول نیفروزد
در میان رو با چه رو سفید تواند گردید هر سر که دانه صفت خاک نشین آن در نگردد کی سبز تواند گشت
و هر جبهه که مانند آب سرود آن درگاه بر خاک تذلل نغلطد از جویبار حیات چگونه بهره تواند گذشت
المؤلف رخ که آب نیست خاک راه او روش سیاه سر که نسود خاک آن درگاه خاکش
بسر است در فضل سجود همین بس که ابلیس مطرود و مردود از آن در تاب رفته فریاد میکند
و خروش واه و ویلاه بر می آورد چنانکه در اوایل این مجلس در ذیل حدیثی مذکور شد که ان العبد
اذا سجد فاطال السجود نادی ابلیس یا ویلاه اطاعوه و عصیت و سجدوه و ابیت حاصل اینکه
بدرستی که بنده چون سجده کند و سجود را طول دهد ابلیس فریاد برآورد که ای وای این بندگان فرمان بردند
و من نافرمانی کردم و ایشان سجده کردند و من ابا و امتناع نمودم و در ثواب الاعمال از سید بشر که
حضرت اشرف بنی هاشم صلی الله علیه و آله منقولست که من سجد سجدة حطت عنه خطیئة و رفعت له
درجة ملخص اینکه هر کس یک سجده کند فرو می آید از او گناهی و بلند میگردد برای او درجه و هم در آن کتاب

از زوال جناب مستطاب ابا عبدالله علیه السلام مرویست که اقرب ما یکون العبد الی ربه اذ هو ساجد محصّل
معنی اینکه وقتی که بنده در ان بخدایتعالی نزدیکتر میباشد وقتیست که در سجود باشد و در جامع الاخبار از پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله روایت نموده که ان الرجل لیصلی و خطایاه توضع علی راسه فکلما سجد تحاطت خطایاه فیتفرق
حتی یفرغ و قد تحاطت خطایاه حاصل مضمون اینکه وقتی که بنده نماز میگذارد گناهان او بر سر او گذاشته میشود و هر وقت
که سجده میکند گناهان او فرو آمده میریزد تا وقتی که از نماز فارغ میشود گناهان او فرو ریخته است و در بعضی از کتب
خبری مذکورست که حاصل معنی عبارت سراپا بشارت آن اینست که چون روز قیامت شود خدایتعالی خلایق را
از قبور بر انگیزد فرشتگان بر سر قبرهای مؤمنان آیند و سرهای ایشان را مسح کرده از خاک پاک نمایند پس از آن نزد
خاک از ایشان غیر بقیه که بر پیشانیهای و مواضع سجود ایشان مانده فرشتگان آن مواضع را مسح کنند آن خاک
زایل نگردد پس منادی ندا کند که ای فرشتگان من این خاک نسبی با ایشان نیست خاک محرابها و سجده گاههای
ایشانست نه غیر ایشان واگذارید آن را بر ایشان تا از صراط عبور کنند و داخل بهشت گردند تا هر که بسوی ایشان
نگرد داند که ایشان خدمتگذاران من و عبادت کنندگان منند و امری که سجود را باعث افزونی فضل و ثواب
و مزید زیب و زینت است سجده کردن بر خاک پاک حضرت امام حسین است چنانکه در فقیه از امام ناطق
صادق علیه السلام منقولست که السجود علی طین قبر الحسین علیه السلام ینور الی الارضین السبعة حاصل آنکه
سجده بر گل مرقد منور حضرت امام حسین علیه السلام تا هفت طبقه زمین را نورانی میگرداند و معاویة بن
عمار روایت کرده که حضرت ابا عبدالله علیه السلام کیسه زردی داشت در آن تربت حضرت امام حسین
علیه السلام بود و هر وقت نماز میشد آن را بر سجاده خود میریخت و بر آن سجده مینمود و فرمود آنحضرت علیه السلام
که السجود علی تربة ابا عبدالله علیه السلام یخرق الحجب السبع یعنی سجود بر تربت حضرت امام حسین علیه السلام
میشکافد هفت پرده را ممکن است که مراد هفت طبقه زمین باشد بر طبق حدیث سابق و نیز محتمل است

که مراد طبقات

که مراد طبقات آسمان باشد یا منبع آنکه این سجده از غایت فضل و شرف بعالم بالا صعود میکند چنانکه از هفت طبقه
آسمان در میگذرد و دیگر از جمله افعال نماز قنوت است که بنده در ان بعرض مطالب میپردازد و امیدوار از درگاه غنی
و نیاز بر منبع فضل و رحمت کریم بنده نواز میبارد زبان که در آن بمعذرت خطا جنبیده آب مغفرت را ملتمس است
و دو کفی که بمسئلت عطا برداشته شود عطایا را در ضمن آن بجز دعا تا بر مدعا بدوست قبول توان
چسبید و از پستان طلب شیر مطالب بجنبش حالت در آن توانند مکید آب اشکی که در آن بیم کسند
کاری از دیده گان جاری کنند چه گلهای عمل که در زمین عمل نمیتوان ساخت و با آتش سوز و زاری که اندیشه
آتش غضب جباری در کانون سینها فروزد چه قدر گناه و نامه سیاه که در بوته پشیمانی میتوان گداخت در ثواب
الاعمال از سرور انبیا و سالار لشکر دین صلی الله علیه و آله مرویست که اطولکم قنوتا فی الدار الدنیا اطولکم
راحة یوم القیمة فی الموقف ملخص مضمون اینکه هر کسی که قنوتش در دار دنیا درازتر باشد راحتش
روز قیامت در مقامی که خلایق برای حساب می ایستند درازتر و بیشتر خواهد بود و دیگر از افعال
نماز تشهد و سلامست و در ثواب آنها حدیثی مخصوص و روایتی علیحده بنظر تتبع نمیرسد ولیکن
در فضل و ثواب مطلق کلمه طیبه شهادت و صلوات که تشهد مشتمل بر آنهاست اخبار و آثار بسیارست
و ذکر آنها چون مجلس چهارم السنیه خاتمه مقام و آن انجا در مقام ذکر آن در نظر آید و بانجا وعده مینماید
تکمله نماز را که در فضل و ثواب افعال نماز که بعضی از آن جداگانه مرقوم خامه سخن پرداز شد جمع است در حدیث شریف
که از قدرهای نفایس طاعات و چهره گشای عرایس حسنات حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله
مأثور و در ان مذکورست و حاصل مضمون آن اینست که چون بنده بنماز خیزد پس گوید الله اکبر
بیرون آید از گناهانش مانند روزی که مادرش او را زائیده و چون گوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بنویسد خدایتعالی بر هر موئی عبادت سالی و چون قرائت سوره فاتحة الکتاب نماید چنان باشد که حج و عمره گزارده باشد

وچون رکوع کند چنان باشد که بوزن خود طلای احمر صدقه کرده باشد وچون گوید سبحان ربی العظیم وبحمده چنان باشد
که هر کتابی که از آسمان نازل گشته قرائت نموده باشد وچون گوید سمع الله لمن حمده نظر کند خدا تعالی بسوی او برحمت
وچون سجده نماید عطا کند او را خدا تعالی بعدد شیاطین وجنیان حسنات وچون گوید سبحان ربی الاعلی وبحمده
چنان باشد که صد هزار بنده آزاد کرده باشد وچون تشهد کند وسلام دهد واز نماز فارغ گردد گشوده شود برای او
درهای بهشت که از هر کدام که خواهد داخل گردد الحاصل ازینگونه اخبار وآثار روح افزای شوق افزا در حدیث
شریفه خازنان گنجینهٔ علم وهدی فراوان وآنچه نکته تحریر یافت بعضی از آنست سعادت بنده که مرغ
روحش در هوای ادراک این فضل وثوابهای بی پایان پیوسته در طیران وآب چنین فیضهای بی حساب در کشت
زندگانیش روز وشب در جریان باشد فصل چهارم در فضیلت نماز جماعت بر اهل فهم وشعور مخفی
ومستور نیست که بنده را غرض از گذاردن نماز امتثال فرمان وطلب بخشایش وغفرانست وبر ظاهر است
که چون جماعتی برای سؤال حاجتی متفق بدر سرای کریمی روند وبهیئت اجتماعی زبان سؤال گشوده طالب
آن مدعا شوند هر چند که یکان یکان ایشان در غایت بیقدری وبی اعتباری ودنائت بیسته التفات
وحاجت گذاری باشند بسیار مستبعد است که آن کریم با وجود قدرت کوتاهی در قضای آن حاجت کوتاهی
وآن جماعت با نیل مقصود از در خوانه خود راهی کند بر همین قیاس هرگاه جمعی از بندگان عاصی جهة طلب
آمرزش معاصی در درگاه بارگاه صاحب کرمی که جود وعطای عالمیان از محیط فضل واحسان او نمی است
اجتماع نمایند وجلگی در آن دربار بتضرع وزاری واستغفار زبان بطلب مغفرت گشایند حاشا که رحمت
خود را از ایشان دریغ دارد ودست رد بر سینهٔ طاعت ودعای ایشان گذارد ونیز هرگاه هدیه چند جهة
بزرگی برند هر چند که بعضی از آن محقر ونظر قبول را نه درخور باشد در میان هدایای دیگر درجهٔ قبول میباید
همچنین نمازها واعمال ناقص ما که سزاوار آنست که بر سر ما زنند چون در میان نمازهای کامل نیکان واعمال زینه
نزدیکان هم

نزدیکان بدرگاه صمدی روا میداشت که آن نیز در عداد آنها مقبول وبرتبهٔ استحسان موصول
گردد ونیز چنانکه زر کم سکه یا کم عیار در میان زر بسیار خرج میشود وستانندهٔ آن چندان
مضایقه در آن نمینماید چه عیب نقد کم عیار کردار ما نیز چون در نقود عملهای خوالص درج شود
در بازار قیامت در شمار آنها خرج گردد ونیز چنانکه آبهای ضعیف باریک از قلت جریان
بجائی نمیرسند وحاصلی چنان از آنها بعمل نمی آید وچون بهم منضم شوند پر زور رود گشته زاری بآن سیراب
ومعمور میگردد وسعیهای ناقص ما نیز در گذارش اعمال که هر یک از غایت نارسائی بسر منزل
قبول خداوند متعال مشکل تواند رسید چون جملگی بهم بپیوندند بوستان قبول بآن آبیاری
ونشو ونمای رستگاری میتواند گردید مجملا اجتماع مؤمنان را در فضیلت نماز واستجابت
دعا دخلی عظیم است ودر آئین شریعت غرا امر وترغیب بران مبالغه وتاکید در آن بسیار
ورود یافته است قال الله تبارک وتعالی فی سورة البقرة واقیموا الصلوة وآتوا الزکوة وارکعوا مع
الراکعین بر پا دارید نماز را وبدهید زکوة را ورکوع کنید با رکوع کنندگان بنا بر تفسیر مشهور
مراد نماز جماعت است واز مقتدای خواص وعوام حضرت سید الانام صلی الله علیه وآله در کتاب
شریف کافی منقولست که من صلی الخمس فی جماعة فظنوا به خیرا یعنی کسی که نمازهای پنجگانه را در
جماعت گذارد پس ظن خیر ونیکوئی ببرید ودر فقیه بجای خیرا اکل خیر است یعنی ظن نمایید با وهر خیری را
ونیز در کافی از امام همام ابی جعفر علیه السلام مرویست که فضل صلوة الجماعة علی صلوة الرجل
فذا خمس وعشرون درجة فی الجنة حاصل معنی آنکه فضل وزیادتی نماز جماعت بر نماز تنهائی
فرداً بیست وپنج درجه است در بهشت ودر تهذیب الاخبار از سید اخیار حضرت ابا عبد الله علیه السلام
بدینگونه ماثور است که الصلوة فی جماعة تفضل علی کل صلوة الفرد باربعة وعشرین درجة تکون

خمسة و عشرین صلواة حاصل معنی اینکه نماز در جماعت فضل و زیادتی دارد بر هر نماز که بتنهائی گذارده شود
به بیست و چهار درجه پس بیست و پنج نماز میشود و سلطان ممالک رسالت و آتش زن خرمان
ضلالت صلی الله علیه و آله از بسکه اهتمام درین باب داشتند و همت بر اجتماع مسلمین جهت نماز
میگماشتند بقومی گفتند که لتحضرن المسجد او لاحرقن علیکم منازلکم این حدیث در کتاب
شریف فقیه و ملخص معنی آن اینست که هر آئینه حاضر میشوید البته در مسجد یا هر آئینه خانهای شما را
آتش دران زده میسوزانم البته و پیشوای کرام حضرت ابی جعفر علیه السلام از غایت تاکید و اهتمام
درین امر سعادت انجام فرموده اند که لا صلواة لمن لا یشهد الصلواة من جیران المسجد الا مریض
او مشغول این حدیث نیز در فقیه و محصل آن اینست که مقبول نیست نماز کسی که حاضر نشود بنماز
از همسایگان مسجد یعنی بنماز جماعت مگر کسی که بیمار یا بشغلی گرفتار باشد و در فقیه و تهذیب هر دو
این مضمون مذکور است که آفتاب مشرق هدی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله از نماز صبح پرداخت
و روی انورش چون آفتاب پرتو توجه بجانب اصحاب انداخت پس جمعی از مردمان را نام برد پرسید
که آیا ایشان بنماز حاضر شده بودند گفتند نه یا رسول الله فرمود که آیا ایشان غایبند یعنی بسفری و بجائی
رفته اند گفتند نه فرمود اما انه لیس من صلوة اشد علی المنافقین من هذه الصلوة و العتمة
و لو علموا ای فضل فیهما لاتوهما و لو حبوا حاصل اینکه بدانید بدرستی که نیست هیچ نمازی دشوارتر
بر منافقان ازین نماز و نماز خفتن و اگر میدانستند که چه فضل درین دو نماز است یعنی بجماعت
گذاردن آنها چه قدر ثواب دارد هر آئینه می آمدند باین دو نماز اگر چه بعنوان خزیدن بسرین و کشیدن
خود بر زمین میبود و در تهذیب از محمد بن عمار روایت شده که گفت بخدمت ابا الحسن یعنی
عالم ما یاتی و ما مضی حضرت امام رضا علیه السلام فرستادم سؤال نمودم از مردی که نماز واجب را

بتنهائی در مسجد کوفه میگذارد این افضل است یا اینکه نماز خود را بجماعت گذارد یعنی در جای دیگر فرموده اند که
نماز در جماعت افضل است و در جامع الاخبار از سید مختار صلی الله علیه و آله منقولست که صفوف امتی
کصفوف الملائکة فی السماء و الرکعة فی الجماعة اربع و عشرون رکعة کل رکعة احب الی الله من
عبادة اربعین سنة حاصل اینکه صفهای امت من یعنی در نماز جماعت بمنزلهٔ مانند صفهای
فرشتگانست در آسمان و یک رکعت در جماعت بیست و چهار رکعت است هر رکعتی محبوبتر و خوشتر است
پیش خدای تعالی از عبادت چهل سال و هم در کتاب ازان والاخبار از جناب صلی الله علیه و آله مرویست که التکبیرة
الاولی مع الامام خیر من الدنیا و ما فیها یعنی تکبیر اول نماز با امام بهتر است از دنیا و آنچه در دنیاست
و نیز دران کتاب آورده که آن برگزیده بیچون بعثمان بن مظعون خطاب نموده این مضمون ادا فرمودند
که هر که نماز صبح در جماعت گذارد و بعد از آن نشسته ذکر خدا میکرده باشد تا آفتاب طلوع نماید او را در فردوس
هفتاد درجه باشد ما بین هر دو درجه اینقدر بود بدو چابک هفتاد سال دود و هر که نماز ظهر را در جماعت گذارد
او را در جنات عدن پنجاه درجه باشد و از میان هر دو درجه بقدر دویدن اسب باشد پنجاه سال و هر که نماز
عصر را در جماعت گذارده باشد او را مثل اجر آزاد کردن هشت نفر از اولاد اسمعیل علی نبینا و علیه السلام
که هر یک صاحب خانه باشد یعنی اهل و عیال و تبع و نفقه داشته باشد و هر که نماز شام را در جماعت گذارده
باشد او را مثل حج مبروری و عمره مقبوله و هر که نماز خفتن را در جماعت گذارد چنان باشد که شب قدر احیا
کرده باشد و این حدیث شریف در امالی شیخ صدوق رحمه الله نیز مذکور است و بعضی از فواید نماز جماعت
از چندین جهت شبیه باحوال روز قیامت است زیرا که مستبصر از هر یک این آن متذکر میتواند گردید
از جمله چون بانگ اذان شنود یاد نفخه اولی نماید و چون صدای اقامت برآید نفخه ثانیه را بگوش هوش استماع
فرماید یا ازین هر دو ندا ندای روز قیامت را بخاطر رساند که منادی الهی در آنروز بر وحشت بگوش مردگان

خواهد رسانید چنانکه در سورهٔ قاف آیهٔ زهره شکاف واستمع یوم ینادی المناد من مکان قریب بران
ناطق است وگفته اند این منادی در آنروز اسرافیل خواهد بود که بر صخرهٔ بیت المقدس انگشت بر گوش نهاده گوید
ایتها العظام البالیة والاوصال المتقطعة واللحوم المتمزقة والشعور المتفرقة ان الله یامرکن
ان تجتمعن لفصل القضاء یعنی ای استخوانهای پوسیده وای پیوندهای از هم بریده وای گوشتهای از هم دریده
وای مویهای پراکنده بدرستی که الله تعالی میفرماید شمارا اینکه فراهم آیید برای قطع و فصل حکم و دیوان و بعضی
گفته اند این منادی جبرئیل خواهد بود و چون مردمان از خانهای خود متوجه نمازگاه شوند یاد کند وقتی را که
خلایق از قبور بعرصهٔ یوم النشور روند که ونفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون و چون همگی
در نمازگاه مجتمع و حاضر گردند بخاطر رساند وقتی را که جملگی نزد خداوند خود جمع گشته حاضر خواهند گردید که وان
کل لما جمیع لدینا محضرون و چون پیشنماز را در پیش و مأمومین را در عقب وی مشاهده نماید یاد کند
ازروزی که هر قومی را به پیشوای خود از ائمهٔ ضلال و هدی بعرصهٔ جزا خوانند که یوم ندعو کل اناس
بامامهم و چون برخواسته بنماز ایستند اندیشه کند در روزی که خلایق چهل سال و بقولی سیصد سال
برپای ایستاده منتظر فرمان باشند که یوم یقوم الناس لرب العالمین و چون مردمان دستها برداشته
تکبیر گویند و شروع در قراءت شود متذکر گردد روزی که بنده گان دستها بر گرفته نامهای خود را بخوانند
واعمالی بی ملامت سراسر ندامت خود را عرق خجلت فشان و آه حسرت کشان برخوانند که
اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا و چون مؤمنان را صف صف برپا و همگی را خاموش
و پیش نماز را بقراءت گویا ببیند تأمل نماید در روزی که روح و فرشتگان صف صف ایستاده سخن
نگویند مگر کسی که از جانب خدای مأذون و قولش بصواب مقرون باشد که یوم یقوم الروح والملائ
کة صفا لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن وقال صوابا و چون برکوع روند بخاطر گذرانند

روزی را که خلایق

روزی را که خلایق خاضع و ذلیل باشند نزد خداوند جلیل که وعنت الوجوه للحی القیوم و چون بسجود
کند بیاد آورد روزی را که مردمان از هول و شدت آن بسجده درافتند یا تارکان سجود را بسجود
خوانند که یوم یکشف عن ساق ویدعون الی السجود و چون بتشهد و سلام نشیند تفکر نماید
در روزی که طوایف ناس از غایت خوف و هراس بزانو درآیند که وتری کل امة جاثیة الخ
عاقل هوشیار را از حضور بجماعت و تأمل در اوضاع آن تنبهی عظیم حاصل میتواند شد
که در عرصهٔ زهره گداز هوش پرداز محشر سرمایهٔ نجات و وسیلهٔ علو درجات گردد و تنبیه
بر خداوندان افهام و عقول مخفی و مجهول نماند که آنچه از فضل و ثواب نماز بتقریر خامهٔ
سخن پرداز رقم بیان پذیرفت و از بهار اخبار صدق آثار وارده در ان باب طلبین دلنشین
این اوراق گل گل شکفت وقتی بران مترتب میگردد که آداب و حدود آن بر وجه تمام و ارکان و قواعد
آن از روی اهتمام بنحوی که حضرت شارع امر نموده و طریق ادای آنرا ائمهٔ اعلام آیات و مصابیح اخبار مبین
فرموده گزارده شود که اگر نه چنین باشد بلکه در قیام و قعود آن استقراری که باید بکار نبرد و از رکوع
و از سجودش غیر متمائز بعمل نیاورد و ادای قراءتش خالی از ترتیل و بنای قواعدش همواره بر تعجیل موضع
و وقوفش از رعایت از رعایت خارج و ادای حروفش نه از مخارج نه در میان رکوع و سجودش فاصلهٔ
قیامی و نه در ما بین دو سجده اش طمأنینه و آرامی نظم حروف تسبیحاتش از هم ریخته و جهر و اخفاتش
قراءتش بهم آمیخته ذکر رکوعش بذکر سجود بسته و ذکر سجودش بقراءت رکعت دیگر پیوسته قطرات تمامش
خراب کرده سیلاب شتاب و بنیان ارکانش سرنگون ساخته زلزلهٔ اضطراب سجود او تنش برشانه
معرا از تقدم زمانه و خاک سجده گاهش حسرت کش ملاقات پیشانی نیست که نماز چنینی از ثوابهای
مذکوره بهره نخواهد داشت و در درگاه الهی جز ذلت رد بران نخواهند گذاشت چنانکه در کتاب شریف فقیه

از افتادرک سروری جناب مستطاب جعفری علیه السلام منقولست که ان العبد اذا صلی الصلوة فی
وقتها وحافظ علیها ارتفعت بیضاء نقیة تقول حفظتنی حفظک الله واذا لم یصلها
لوقتها ولم یحافظ علیها رجعت علیه سوداء مظلمة تقول ضیعتنی ضیعک الله حاصل معنی
اینکه بدرستی که بنده چون نماز در وقتش گذارد و محافظت آن کرده بآداب و شروط بجی آرد بلند شود
بعالم بالا رود و آن نماز روشن و پاکیزه گوید حفظ کردی مرا حفظ کند خدا تعالی ترا و چون آنرا
در وقتش نگذارد و طریق ادای آنرا بشروط و حدود مقرره نسپارد و برگردد آن نماز براو
سیاه و تاریک گوید ضایع کردی مرا خدا ضایع کند ترا و در کافی از سید سرور انبیا و امام رهبر حضرت
ابو جعفر علیه السلام مرویست روایتی که خلاصه مضمون آن اینست که وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله
در مسجد نشسته بود مردی داخل شد و بنماز ایستاد و رکوع و سجود آنرا تمام نکرد آنحضرت صلی الله علیه وآله
فرمودند که نقر کنقر الغراب لئن مات هذا و هکذا صلوته لیموتن علی غیر دینی حاصل اینکه آن
جهان تشرف و سعادت سجود آن یکانه راه و رسم عبادت را از غایت سرعت و شتاب بدانه برچیدن
غراب تشبیه نموده فرمودند که سجود این مرد دانه برچیدنیست چنانچه دانه برچیدن کلاغ هر آینه اگر میرد
این و نمازش اینچنین باشد هر آینه میمیرد بر غیر دین من و نیز در کافی از همان امام همام علیه السلام
روایت نموده که فرمودند لا تتهاون بصلوتک فان النبی صلی الله علیه وآله قال عند موته
لیس منی من استخف بصلوته لیس منی من شرب مسکرا لا یرد علی الحوض لا والله حاصل معنی
اینکه تهاون و سهل انگاری مکن بنماز که بدرستی که پیغمبر صلی الله علیه وآله در وقت وفات گفت که نیست
از من کسی که سبک گیرد و سهل شمارد نماز خود را نیست از من کسی که آشامد چیزی که مست کننده باشد
در نمی‌آید بر من یعنی نزد من نمی‌آید در نماز حوض کوثر نه بخدا قسم و در فقیه چنین است که لیس منی

من استخف بصلوته

من استخف بصلوته لا یرد علی الحوض لا والله ولیس منی من شرب لا آخرة و در همان کتاب بهدایت
اثر از ابو الحسن اول یعنی حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام ماثور است که انه لما حضر ابی الوفاة
قال لی یا بنی انه لا ینال شفاعتنا من استخف بالصلوة ملخص اینکه پدرم در وقت وفات بمن
گفت یا بنی بدرستی که نمیرسد بشفاعت ما و آنرا در نمی‌یابد کسی که سبک و سهل گیرد نماز را یعنی در رعایت
آن با اهتمام نماید و هم دران کتاب بابرکات از حضرت سید کاینات صلی الله علیه وآله منقولست که لا یزال
الشیطان ذعرا من المؤمن ما حافظ علی الصلوات الخمس فاذا ضیعهن تجرأ علیه فادخله فی العظایم حاصل
اینکه همیشه شیطان خائف و هراسانست از مؤمن مادامیکه محافظت نماید بر نمازهای پنجگانه پس چون
ضایع و تباه کرد آنها را شیطان برو دلیر میشود و او را در گناهان بزرگ می‌افکند و نیز در ان کتاب
سراسر انتباه از حضرت مقدس ابی عبد الله علیه السلام مرویست که اذا قام العبد فی الصلوة فخفف
صلوته قال الله تبارک و تعالی لملائکته اما ترون الی عبدی کانه یری ان قضاء حوائجه بید غیری
اما یعلم ان قضاء الحوائج هو بیدی حاصل مضمون اینکه چون بنده بنماز ایستد و نماز خود را تخفیف دهد
الله تبارک و تعالی بفرشتگان خود گوید که آیا نظر نمیکنید بسوی بنده من گویا می‌پندارد که تحقیق روا
شدن حاجتهای او بدست غیر منست آیا نمیداند که بدرستی که قضاء حاجتهای او بدست منست و هم در آن
کتاب صدوق آثار از حضرت سید ابرار صلی الله علیه وآله منقولست که لکل شیء وجه و وجه دینکم الصلوة
فلا یشینن احدکم وجه دینه یعنی هر چیزی را روئیست و روی دین شما نماز است پس باید که زشت نکند
البته احدی شما روی دینش را و در جامع الاخبار از بهترین اخیار صلی الله علیه وآله روایت شده که خطاب بحضرت
امیر المؤمنین علیه السلام کرده فرمودند که یا علی ان اخبث الناس سرقة من یسرق صلوته یعنی زشت‌ترین
و پلیدترین دزدان مردمان کسیست که از نماز خود دزدد از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند که دزدی نماز

چگونه است فرمود که الذی لا یتم رکوعه و سجوده فهو سارق صلواته محوق عند الله فی دینه حاصل اینکه آنکسی
تمام بجا نمی آورد رکوع و سجودش را او دزد نماز خود است و در پیش خدای تعالی دینش باطل و از درجه اعتبار زایل است
و منقول است که حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله شخصی را دید که در وقت غروب آفتاب نماز میگذارد فرمود
تلک صلوة المنافقین یعنی نماز چنین است نماز منافقان و در کتاب شریف کافی از حماد بن عیسی که از ثقات
شیعه بوده و سعادت خدمت سه امام را ادراک نموده منقول است که روزی حضرت ابو عبد الله علیه السلام
بمن گفت احسن ان تصلی یا حماد حاصل اینکه آیا نماز را خوب میگذاری و معرفت باداب آن داری گفتم یا سیدی
من کتاب حریز یعنی حریز بن عبد الله سجستانی را که در آداب نماز است حفظ میکنم یعنی تتبع آن میکنم
و بخاطر میگیرم چون نماز را خوب نگزارم و آداب از اندام آنحضرت فرمودند لا علیک قم فصل
یعنی باکی بر تو نیست و زیانی ندارد برخیز و نماز کن یعنی در حضور من تا من به بینم حماد گفت پس برخاستم
در پیش آن حضرت و رو بقبله کرده تکبیر افتتاح گفتم و رکوع و سجود کردم پس آنحضرت فرمودند یا حماد لا تحسن
ان تصلی یعنی خوب نمیگذاری نماز را ما اقبح بالرجل منکم ان یاتی علیه ستون سنة او سبعون سنة فلا یقیم صلوة
واحدة بحدودها تامة حاصل معنی اینکه چه قبیح است بر دار شما که شصت سال یا هفتاد سال بر او آید و یکبار
با حدود و آداب آن بر وجه تمام اقامت ننماید حماد گفت پس مرا از آن مقال در نفس ذلت و انفعال بهم رسید
گفتم فدای تو گردم پس بیاموز مرا نماز پس حضرت ابو عبد الله علیه السلام برخواسته رو بقبله پشت خود را راست
ساخت و هر دو دست خود را بر روی رانها خود انداخت انگشتان دست خود را بهم چسبانید و قدمهای خود را
بفاصله سه انگشت گشوده از هم جدا گردانید و انگشتان پاهای خود را بسمت قبله راست کرده از قبله تحریف
نمود پس بخشوع تمام گفت الله اکبر بعد از آن قرائت نمود سوره حمد را و قل هو الله احد را بعد از آن اندک
زمانی بقدر نفس کشیدنی باشد صبر نمود و همچنان ایستاده بود بعد از آن هر دو دست خود را برابر رو برداشته

گفت الله

گفت الله اکبر و او همچنان ایستاده بود بعد از آن رکوع کرد و پر ساخت دو کف خود را از دو زانوی خود
در حالیکه انگشتان از هم گشاده بود و رو کرد زانوهای خود را بجانب قفا بعد از آن هموار ساخت پشت
خود را چنانکه اگر قطره آبی یا روغنی بر آن ریخته میشد بهیچ طرف روان نمیگشت از اینکه هموار بود
و گردن خود را کشید و چشمهای خود را فرو خوابانید بعد از آن سه بار بترتیل و تسبیح کرده گفت سبحان ربی
العظیم و بحمده بعد از آن راست ایستاد پس چون متمکن از قیام گشت یعنی خوب راست گردید و هم
اندام مبارکش بجای خود رسید گفت سمع الله لمن حمده بعد از آن تکبیر گفت و او همچنان ایستاده بود و دو
دست خود را برابر روی خود برداشت بعد از آن سجده کرد و پهن ساخت دو کف خود را یعنی بر زمین در حالی
که انگشتان بهم چسبیده بود رو برابر زانوها و محاذی روی خود پس گفت سبحان ربی الاعلی و بحمده
سه بار و نگذاشت چیزی از جسد خود را بر چیزی از آن یعنی اعضایش از هم جدا و گشاده بود و هیچ عضوش
بر عضو دیگر تکیه نداشت و سجده بر هشت استخوان کرد یعنی هشت عضو خود را بر زمین گذاشت دو کف و دو زانو
و دو انگشت بزرگ دو پا و پیشانی و بینی و گفت هفت ازین جمله فرض است که بر آنها سجده واقع شود
و این هفت آنست که خدای عز و جل در کتاب خود یاد فرموده گفته است که و ان المساجد لله فلا تدعوا
مع الله احدا یعنی مراد از مساجد درین آیه کریمه این هفت عضو است و آن پیشانی است و دو کف و دو زانو
و دو انگشت بزرگ یعنی از پاها و گذاشتن بینی بر زمین سنت است ممکن است که تکلم آن امام همام علیه السلام
باین کلام در همان اثنا باشد و نیت نماز نکرده باشند و همین صورت نماز جهت تعلیم بعمل می آورده باشند
و نیز ممکن است که این سخن را بعد از فراغ از نماز فرموده باشند و حماد آنرا چون از احکام سجده است در این مقام
ذکر نموده باشد و این کلام در فقیه درین حدیث نیست بهر حال حماد گفت که بعد از آن آنحضرت سر از سجود برداشت
پس چون درست نشست گفت الله اکبر بعد از آن بر ران چپ خود نشست و قدم راست خود را بر شکم

قدم چپ خود گذاشت یعنی پشت پای راست را بر کف پای چپ نهاد و گفت استغفر الله ربی و اتوب الیه
بعد از آن تکبیر گفت و او همچنان نشسته بود و سجدهٔ دوم کرد و گفت مثل آنچه در سجده اولی گفته بود و چیزی
از بدن خود را بر چیزی از آن نگذاشت نه در رکوع و نه در سجود و در هر دو حال مجنح بود یعنی بال گشاده کنایه
از اینکه دست و بازوی خود را از بدن مبارک دور داشت و دو ذراع خود را که از آرنج تا بند دست باشد بر زمین
نگذاشت پس دو رکعت نماز برین وتیره گذارد و انگشتان دو دستش بهم چسبیده بود و او نشسته بود
در تشهد پس چون از تشهد فارغ شد سلام داد و گفت ای حماد اینچنین نماز بگذار و در کتاب شریف من
لا یحضره الفقیه بعد از ذکر این حدیث با اندک اختلافی این عبارت نیز ضمیمه کلام آنحضرت است که و لا تلتفت
و لا تعبث بیدیک و اصابعک و لا تبزق عن یمینک و لا عن یسارک و لا بین یدیک حاصل اینکه بعد از فراغ
از نماز فرمود ای حماد همچنین نماز بگذار و التفات مکن یعنی رو بجانب دیگر مگردان و با دستها و انگشتان
خود بازی مکن و عبث آنها را حرکت مده و آب دهن مینداز نه از راست و نه از چپ و نه پیش خود ای منصف
آگاه بحسن تعرض آمیز دلسوزانه آن ناصح خیرخواه و هادی خلق تو را که چه زشتست که شصت سال یا هفتاد
سال از عمر کسی گذشته باشد و یکنماز با آداب نگزارده باشد هر چند که خطاب بحماد است میباید که بخود بر دارد
و تعلیم آن معلم مهربان را بر لوح دل و صحیفهٔ جان نگاشته و همیشه در پیش نظر گذاشته همواره همت
بر اصلاح و اتمام نمازهای ناقص بی سرانجام خود گمارد المؤلفه که افعال و آداب نماز بر دو قسم است
ظاهری و باطنی و ظاهری آن نیز بر دو گونه است واجبه و سنتیه اما واجبی خود معلوم است که باخلال بآن و
اهمال در آن از روی عمد نماز باطل و گزارنده چنین نمازی در زمرهٔ تارکین صلاة داخلست پس مردی
چنین در یابد که دست اعتقادی در دین پر کمتر از تارک الصلاة سعادت قرین نیست عجب و بسیار عجب
از مردمان هوشمند آزاده که درین باب خود را فریب بازی داده رکوع و سجودی را که جناب مستطاب
نبوی آنرا

نبوی آنرا بنقر غراب تشبیه نموده و در باب گزارندهٔ آن بموتش علی غیر دینی فرموده میدانند و سکون
غیر محسوسی را که در میان هر دو رکعت لازم میباشد طمأنینه و آرام میخوانند و همچنین در سایر افعال
از قراءات و اذکار شتابی چندان را از شیطان غرور و نفس لاابالی بجان پذیرفته بهتر میدانند
و بجهة اینکه زودی آن بار را از دوش افکنند و آن کار را از سر وا کنند در گزارش اول واجب
آن نیز قدم اهتمام تخفیف زنند و عجبتر اینکه صلاة مفروضهٔ خود را که از آن ناچار و بجهة ابراز ذمهٔ
خود از آن بکمال احتیاط در آن درکارست بدینگونه با بحال بی باکی و استعجال میسازند و بعد از
آن دو سه ساعت بر روی سجاده ها که بساط خود فروشی نفس دغا و پرده گلیم شیطان دزد ایمان
ربا است با کمال خضوع و خشوع بخواندن تعقیبات و اوراد میپردازند و همانا در آن نیز منظورشان
جز اغراض دنیویه نیست چون تحفظ بدن و صحت و کثرت مال و ثروت و دفع شر جن و شیاطین
و تقرب ملوک و سلاطین و حصول مقاصد و مطالب و وصول بمهمات و مناصب و امثال این
فواید که در فلان نسخه و فلان کتاب دیده یا از فلان شیخ و فلان پرستنده و از میان همه اوراد
و ادعیه مختوره همانها را پسندیده و برگزیده اند و اگر چه دعا در بعض مطالب دنیویه نیز مشروع
باشد ضرور و ترغیب بآن از اهل بیت عصمت علیهم السلام ماثور است و لیکن تعقیب و اوراد
خود را منحصر در آنها ساختن و دوری که خالص برای رضای خدا و ادراک سعادت عقبی باشد
و بدعائی که مشتمل بر طلب رحمت و آمرزش معصیت بود اصلاً و قطعاً نپرداختن فرط خستگی حب دنیا
و دلبستگی بر آن و بیدردی در دین و آخرت و سستی اعتقادی در آن منشئی نمیتواند داشت هیهات
هیهات فکر دنیا و پیوسته محبت آن ورزیدن کجا و ذکر خدا در روز و شب از تقصیر بندگی او بر خود لرزیدن
کجا بندگی او را دمی میباید از حبایل علایق جسته و خواطر از بند پسند خلایق وارسته تن از درد

دین همیشه زار و جانه از فوت فرصت بپیوسته سوگوار سری از کنند خیالات فاسده زرد دیده و پای
از راههای دور و دراز املها بر دامن کشیده طبع فرمان خداوند خود را همگی گوش و نفس باریک بین
او را سراپا هوش روی از قبله و دولتهای دنیای مدبر یافته و پشتی از چو بکاری زبان دراز اهل غیبت
فراغت یافته چشمی از غبار اطوار ناپدید مردم پوشیده و گوش [مواعظ] صبا لغو و اعظ ترک را الحان نیوشیده
زبانه نعمت فراموشی راست کرد و بیانه از عرض حال خود نزد هر مخلوق قاصر ظاهری از لباس خودنمائی عاری
و باطنی لبریز درد دینداری چهره از بیم روسیاهی عقبی کاهی و سینه جعبهٔ تیر آههای سحرگاهی هر روزی
هم اندیشه تجرد و شبی جمله کار سازی عقبی گوشه از عالم خودی بر کنار توشه سفر مرگ راست بسته و سزاوار
مزاج تلخی و شور و شیرباز و نعیم دنیا دیده و مذاق او از لذت نعمت بندگی کامیاب گردیده چه درست
گفته‌اند که چنانکه بیمار را هر چند لذیذ باشد بمذاق بتمره میآید مریض محبت دنیا نیز از نعمت بندگی خدا درک
لذت نمی‌نماید ای آنکه زجان بنده فکر به ذوق شوق عبادتی ز ارتق سخن ه تو لذت بندگی
چه میدانی چیست ه کان هست غذای روح و تو تبه تنی ه و معلوم است که آدمی تا ذوق کاری نداشته
باشد کردن آن بر گردن او بار و در مذاق تا نشستن نا خوش و ناگوار می باشد و این هنگام در آن
کار کاری نتواند رخت و بگذارش آن کما ینبغی نمیتواند پرداخت وانها لکبیرة الا علی الخاشعین
و اما افعال ظاهری سنت که معشوق مقبول نماز را سبب مزید کمال و افروزنده حسن و جمال اند و عارض
دلکش آن یار خوش ادای زنگ از دل زدا را بمنزله خط و خال اگر چه کردن هر یک از آنها واجب نیست
و بترک آن نماز باطل نمیگردد اما بالکلیه نیز آنها را از دست گذاشتن و از عالم عالم فضل و ثواب
که در آنها مندرج است دل برداشتن غایت بیدردی و بی باکی و در گذارش بندگی نهایت بی ذوقی و دل
سردیست و در شریعت غیر مستحسن و ناپسندیده است بعقل آدمی ظلوم جهول برای فایده‌های

سهل دنیای

سهل دنیای خراب که به بقا تر از نقش بر آب و با اصل تر از موج سراب است سعیهای بلیغ میکنند و خود را
بتعبهای عظیم می افکنند رنج سفرهای پر خطر میکشند و زهر تلخیهای روزگار بر میشود و در زمین چند بر برخورده
تجید چون گل پریشان و مشوش است وجهه اندک ترغیب سپند است تعلش در آتش از داشتن رنج
درهم چون غنچه درهم است وجهه تحصیل حاصلی مانند تاک با دیده پر نم بهوای شعله خس دل ابیقراری
پروانه وار خود را در آتش میزنند و در تمنای صید مگس مردم بخش عنکبوت صفت تارها طمع بر در و
دیوار اغنیا میتنند و نمیدانند که حاصل ایشان طلب و راحت ایشان طلب خبیث و چه قدر خواهد داشت
و اگر قدری داشته باشد هم عنقریب خواهد مرد و بحسرت خواهد گذاشت و در ساختن نوابهای کلی آخرت
که ابد الآباد پاینده و باقی و فریاد رس وقت بی تاخیر گلو گیرا اذا بلغت التراقی است انیهم کاهلی در اجل
و بابت ورنیمی عمر عزیز حاصل خیری چنانی در صحرای محشر که خرمنگاه کشته‌ها و محل با داشتن کرده‌هاست
تهی دستی حاصل میباشد بل تؤثرون الحیوة الدنیا والآخرة خیر و ابقی الموته تا کی پرستش خود
کر بنده خدای ه بیگانه از باطلاه کر با حق آشناه ... بیفکرست غافلاه ببینا کر شوخ جاهلاه
خود را بر بین جهانه در حب جوی دنیا ه سرزنده و چابکه در کار آخرت لیکه بهلوی مرده باشه
در راه بندگی است ه در کار زندگی تخته ه در جیب نفس ماده ه در حرص زر گدائی و اما افعال
و آداب باطنی نماز که عبارت است از خضوع و خشوع و تذلل و در هر وقت و مقام و قعود و قیام
تفکر و تامل اول اینکه چون عزم نماز کند با خود اندیشه نماید که این نماز نماز آخری و عبادت وداعی
می باشد و اجل بامان مهلت نماز دیگر ندهد پس آنرا بنهجی گزارم که در درگاه الهی پسندیده باشد
پس در هر فعلی از افعال آن نهایت اهتمام ورزد که از عهده تکلیف کما ینبغی بر آید و در هر حالی از
احوال بر خود لرزد که مبادا تقصیری رو نماید و چون جوارح خود را در وضو شوید باطن را نیز از حدثهای
حدیث نفس اماره طهارت دهد و چون اذان و اقامت گوید از شنیدن مرغبات و داعی شهوات انگشت

انکسار بکوشش هوش نهد چون بنماز برخیزد از جوشش هوسهای بیحاصل فرونشیند و چون سجاده گسترد
بساط تعلقات باطل را از عبادت خانه دل برچیند چون بپا ایستد مانند کسیکه استاده و چون
رو بقبله کند اندیشه نماید که رو بدرگاه چگونه پادشاه نهاده و چون زبان دعای مقرر اللهم انی اتوجه
الیک اغاز دل بر محمد و آل پاک او را صلوات تمام علیهم وسیله قبول نماز و تقرب بدرگاه خداوند بی نیاز
سازد و چون خواهد که قدم اقدام بحریم بهشت رحمت سرشت نماز گذارد با و الای پردهٔ دل بصفا فکری
نیت خود از شوب عجب وریا و سمعت پردازد و چون دست بتکبیرات بردارد دست دل از فکرهای دنیا
که بود دست گرفته بردارد و چون الله اکبر گوید هر بزرگی را در جنب عظمت و کبریای او کوچک و بیوجود شمارد
و چون وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض خواند روی دل از ین و آن بسوی خداوند بی جهت و مکان
و آفریدگار زمین و آسمان گرداند و چون بقرائت فاتحه و سورهٔ رطب اللسان شود تشهد حیات دل بخشی
قوت ایمان فزای معنا آنرا با سر انگشت تمعل بکام جان رساند چون قد برکوع خم سازد تبذلل و بندگی
معبود یکتا سردن امید برافرازد و چون ذکر رکوع کند دل را بعظمت خداوند خود متذکر و بحمد و سپاس
او ملتبس سازد چون سجده کند اصل خود را بخاطر رساند که خاکی بوده و چون سر بردارد و یاد کند که نهال
وجودش از خاک سر کشیده و ترقی نموده و چون دیگر بار رو بخاک نهد متفکر شود که باز بخاک رجوع
خواهد کرد و چون سر برگیرد متذکر گردد که باز سر از خاک خواهد برآورد و چون دو کف بقنوت بردارد و تحفه
نیاز خود را بر کف اظهار گذارد دست ممکنی از موجودی را غیر جناب باری از شیوهٔ دستگیری و حاجت
گذاری کوتاه داند و از روی امیدواری بآب روی گریه و زاری دلخواه خود را از آن درگاه جهان پناه
بحصول و طلب خویش را از آن خزانه بمنتهای وصول رساند و چون بتشهد نشسته از شکر و شیر
کلمتین تشهد تیغ زبانش کامیاب و از زلال صلوات بر محمد و آل او کلشن ایمانش تازه و سیراب

کرده دل را

کرده دل را بتجدید عهد و میثاق بندهگی خداوند تعالی اطلاق فرموده گواهی دل را بر وحدانیت جناب الهی
و رسالت حضرت رسالت پناهی در صحیفهٔ اعتقاد ثبت گرداند و آن را بعد از عرفان ولایت و امامت
اهلبیت طهارت و کرامت ناتمام و ابتر و با مهر مهرانشان در دیوان محشر نامقبول و غیر معتبر داند و چون
وقت سلام آید حضرت خاتم النبیین و ائمه طاهرین و سایر انبیا و اوصیا و ملائکه صلوات الله علیهم اجمعین
را در ضمیر خود حاضر ساخته بدستوری که مقرر است سلام نماید و بعد از آن چون سلام خروج بعبارتی که در
شریعت مبین گشته بر زبان راند قصد خروج نموده نماز را تمام داند و در جمیع این احوال و افعال دلش
در آتش خوف تقوی بریان و چشم از بیم معاصی و خطا گریان باشد در فقیه مرویست که گریه بجهت یاد بهشت
و دوزخ از افضل اعمالست در نماز و هم در آن کتاب شریف آورده که منصور بن یونس از حضرت صادق
علیه السلام پرسید که کسی اگر در نماز واجب خود را بگریه وادارد یا اینکه بگرید چونست فرمودند که قرة عینی
و الله یعنی روشنی چشم است بخدا قسم دیگر آنجناب فرمودند که اذا کان ذالک فاذکرنی عنده یعنی چون
این گریه رو دهد مرا در آن حالت یاد کن و در تهذیب الاخبار از سعید بن یسار فروش که نوعی از قماش
است روایت نموده که گفت بحضرت ابی عبدالله علیه السلام گفتم که ایتباکی الرجل فی الصلوة یعنی آیا جایز
که یکی در نماز خود را بگریه وادارد آنحضرت فرمودند که بخ بخ ولو مثل رأس الذباب یعنی نیکوست و اگر
چه بقدر سر مگسی اشک از چشم برآید پوشیده نیست که بندهٔ حقیر سراپا تقصیر را بگریستن بجا نیست از عدم تفکر
بحال خودست و همیشه با تضرع و زاری نبودن از اندیشه در عظمت و سطوت جباری نمودن اگر کسی چنانکه
باید تعقل این مراتب نماید و دل چشم بسته عمرها در مشغولهٔ دنیا نشسته را لحظهٔ سیر که عالم بالا و سرادق
کبریا فرماید غبار هستی خود را در آن درگاه ببیند که چه مقدار است و قطرهٔ وجود خویش را در آن دریا ملاحظه
نماید که در چه شمار است جبر رتبهای خود را باین حقارت با مالک الملکی چنان ببار آرد و نافرمانیهای

خویش را باین ناتوانی با جبار قهار چنانچه در پیش نظر گذارد گریه خود چیست از خود بیخبر و مدهوش
و بیخبر از خدا است از خاطرش محو و فراموش خواهد شد الا لله نماز عاشقان باشد همه مستی و بیهوشی ٭ حضورش
غیبت از خود ذکر از عالم فراموشی ٭ قیام ایستادگی از جان عقود افتادگی از پا ٭ اذان فریاد از دست خود تعقیب
فراموشی ٭ سکونش اینکه کنجی یا درانی نبود غرض همراه لباسش اینکه طاقت را فزون از عیب خود پوشی ٭ میان
واگر دوستی باشد با مرحق کمر بستن ٭ ردای آن بود در راه جانان خانه بردوشی ٭ طریق بندگی زان معتبر
باشد که پنداری ٭ نه این کارش تنها است میباید بجان کوشی ٭ ز نیت در روی هر آئینه‌ام رد دشمن زند [illegible] ٭
که زنگ بد بدان سو دیده تا زین سو نخیبوشی ٭ مرآت صورت این حالات و مصداق معنی این مقالات حالات
و عبارات برگزیدگان خدا یعنی حضرت اشرف نبوت و ائمه هدی علیهم الصلاة والسلام و خاصان ایشان بود که
با عنفوان راه و رسم بندگی مدان را سبق بندگی از ایشان باید آموخت و چراغ دل زندگی از نور هدایت ایشان باید
افروخت در عدة الداعی از عایشه روایت کرده که بود رسول خدا که با ما حدیث میکرد و ما با او حدیث میکردیم چون وقت
نماز میشد ویرا حالتی دست میداد که گویا ما را نمیشناخت و ما او را نمیشناختیم و نیز در آن کتاب مذکور است که
جناب مستطاب امیر المؤمنین علیه چون شروع در نماز مینمود چهره گلگونش از خوف الهی دیگرگون میگردید و همچنین
مشهور است که آنحضرت را وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض بر زبان مبارک میگذشت رنگ رخسار
خورشید آثارش متغیر میگشت و منقولست که وقت نماز رنگ مبارکش زرد میشد و میفرمود که وقت گذاردن
امانتی آمد ندانم که آن را چگونه خواهم گذاردن و نیز مرویست که در معرکه قتال که دلهای ابطال رجال از نایره
جنگ و جدال در گداز بود و در عقب سهام خون آشام مخالفین شقاوت انجام هر طرف در پرواز بود چون وقت
نماز میشد فرش میان دو صف می انداختند و آن حضرت با دای نماز میپرداختند و تیر اعدا متواتر می آمد و در
حوالی مصلای آنجناب بخاک می افتاد و وی چنان مستغرق بندگی بود که اصلا از آنها پروا نمینمود و از خضوع

و خشوع

و خشوع که داشت سر موئی فرو نمیگذاشت و مشهور است که گاهی در معرکه جهاد تیری از کمان کج نهادی بر تن
مبارک آن هدف سهام بلایا و محن نشسته پیکان در آن میماند و برآوردن آن محتاج شکافتن آن عضو شریف
بود چون احوال آنحضرت را میدانستند که در بندگی جناب سبحانی از غایت دلدادگی آرام جسمانی متاثر نمیگردد و منتظر قید
میبودند تا وقتی که آنحضرت بنماز اشتغال میفرمودند پس آن عضو را شکافته پیکان را میکشیدند و آ
نحضرت از الم چنان چنان خبردار نمیگردیدند و در ارشاد القلوب منقولست که آن قبله‌گاه عالمیان چون
سجده شکر میکرد از غلبه خوف بیهوش میشد و هم در آن کتاب و عدة الداعی نیز مذکور است که بضعه مصطفی
و بانوی حرم سرای زهد و تقوی حضرت خیر النساء علیها السلام نیز در نماز از شدت خوف الهی از حالت طبیعی
رفته نفسش متتابع و تند میگردید و هم در عده از آب رنگ گلشن آداب و سنن حضرت امام حسن
علیه السلام ذکر نموده که چون از وضو فارغ میشد رنگ رخسار مبارکش متغیر میگشت سبب آنرا پرسیدند
فرمود حق علی من اراد ان یدخل علی ذی العرش ان یتغیر لونه ٭ حاصل اینکه لازمست بر کسی که خواهد
نزد پادشاه عالم و عالمیان رود اینکه رنگش متغیر گردد و هم از آن امام همام علیه السلام نقل کرده که چون نماز
می ایستاد اعضا و جوارح مبارکش میلرزید و در تهذیب الاخبار و کافی نیز از چشمه سار زلال شرایع و احکام
حضرت ابا عبدالله علیه السلام این مضمون منقولست که حضرت علی بن الحسین علیهم السلام چون در نماز می ایستاد
رنگش متغیر میگردید و چون سجده میکرد سر بر نمیداشت تا عرق از وی میچکید و در کتاب خصال حدیث طویلی
از جهات مناقب و مفاخر حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که بعضی از فضایل و اطوار والد بزر
گوار خود را مذکور ساخته و بشرح شمه از کیفیت عبادت آن گداخته آتش خوف و خشیت مغفوران حق
اعمال را در بوته خجلت و انفعال گداخته است و از آنجمله این مضمون است که آنحضرت چون در نماز می ایستاد
رنگش رنگ دیگر میشد و ایستادنش در نماز مثل ایستادن بنده ذلیل بود در پیش پادشاه جلیل اعضایش
از ترس خدای عز و جل میلرزید و نماز میگذارد چون نماز وداع کننده که اعتقادش این باشد که دیگر هرگز

هرگز نماز نخواهد گذارد روزی در نماز ردا از یک دوش افتاد آنرا راست نکرد تا که از نماز فارغ شد بعض از اصحاب
ازان سوال کرد فرمود که و یحک میدانی که در پیش که بودم بدرستیکه مقبول نمیشود از نماز بنده مگر آنچه بدل اقبال
بران کرده باشد الغرض بندگان مقرب آن درگاه و دل زندگان از رسوم بندگی آگاه باین راه و روش طریق بندگی را
پیموده و پای ادب و اندام بخدمت و ناموس خود قیام میفرموده اند شرم باد بر بیخردان قدر سعادت بنده که مدار از
که در چنین وقتی که باید خود را همه تن و دل و جان سازند و ببینند که خالق انس و جان پروازند دل نخواره در سر
باغ و بستان است و سر شان پیوسته در سودای بازار رود کان هوششان در تعداد سیم و زر و گوششان بر فریاد
کار و خر باطلشان مکیال فروش است و کمر و خاطرشان سرکار کار و تخم آتش حرص شان در خرمن عمر سوختن است
و رشته امل شان در کیسه طمع دوختن ذکر شان فروغ رزق است و شنید و فکر شان همنشین عمرو زید کاسه شان
دایم در بحیلی و پس رو دید نیست و سرانگشت شان همیشه در پشت و پهلو خاریدن کاهی با ریش و بروت کله
در بازی اند و زمانی در عطف و زه گریبان سازی بنده مسکین سراپا نیاز در خدمت خداوند خود چه گفته از
ایاز باشد که روزی در پیش سلطان محمود انار الله برهانه و عقل و هوش همگی بگذارش خدمات وی داده بود از تف
گرمی در درون موزه او بوده در نیم وقت نیشی بپای او زد از ادبی که داشت از جای خود اصلا حرکت نکرد
و المی چنان را تاب آورد گویند هفت بار نیش گزدم خورد و همچنان زهرش بر جگر افسرد تا آخر با قلش
تاق گشته بیرون آمد و آنرا بیرون انداخته موزه بران میزد و میگفت از شومی تو در خدمت و نعمت
خود بی ادبی کردم و مقصر گردیدم هرگاه در خدمت مخلوقی که از آب گنده پلیدی آفریده شده اینقدر پاس
ادب دارند غایت جرات و بی پروائی و نهایت خیره کی و بیحیائیست که کسی در حضرت مالک الملک چنین
که دولتشان عالم از محیط عطای او بهرمند و هستی جمله کائنات در پیش بقای وی دم بست ادب نگاه
ندارد و پا از حد بنده بیرون گذارد و هر عضوش براهی رود و هر نگاهش بجائی و دست پایش هر دم در
حرکت بجائی باشند و چشم و ابرویش هر طرفه در اشاره و ایمائی بود گویند یکی از مرایان آداب عبودیت هرگز
مخل گردد

مگس از خود نمی‌پرانند که مبادا طهارت شود و آن حرکت در نماز نیز از وی صادر گردد در آمال الشیخ
صدوق رحمة الله حکایتی مذکور است که حاصل مضمون آن اینست که وقتی ذو القرنین از حج خشن
سد فارغ شده از آنجا روانه گشت در اثنای راه با جنود و سپاه خود بر شیخی گذشت که نماز میگذارد
بر روی ایستاد تا از نماز فارغ شد آنگاه با او خطاب نموده گفت چونست که ازین لشکر و حشم که
دیدی خایف و هراسان نگردیدی شیخ گفت با کسی در مناجات بودم که لشکرش از لشکر تو بیش است
و در سلطنت و قوت از تو عالیتر و در پیش او اگر رو بسوی تو میکردم حاجت خود را از جانب او
نمییافتم ذو القرنین گفت رغبت میکنی که با من آئی و در بعض امور من مرا یاری نمائی گفت آری
اگر ضامن شوی برای من چهار خصلت را نعیمی که زوال نداشته باشد و صحتی که بیماری در آن نباشد
و جوانی که پیری در آن نبود و زندگی که مرگ در آن نباشد ذو القرنین گفت کدام مخلوق بر اینها
قادر است شیخ گفت من با کسی هستم که بر اینها قادر است و مالک آنها و تست یعنی آن خصال و تو
نیز همه نیز در قبضه مملکت او نید بجای مردان مرد و صاحبدلان با درد بندگی چنین نموده و راه
دین را باین رسم و آیین پیموده اند خنک آن سالک گرم روی که بتتبع ایشان نیز بدر تاین طریق
و پیروی شان را ابتر و این راه عمیق شمارد و هم جا قدم بر قدم ایشان گذارد و چون بگذاردن
چنین عبادت مؤید و بادراک چنین سعادت مستعد گردید هم باید که به آن ننازد و آن خدمت
بعجب و غرور نفس جاهل ضایع و باطل نسازد بلکه سزاوار آنست که متذکر گفتار سراپا عجز و انکسار
ما عبدناک حق عبادتک گشته با کمال اهتمام که نموده خود را در آن مقصر داند و بدو دست دل و زبان
پیوسته خاک ملامت و سرزنش بر فرق نفس معجب بدکنش افشاند در ارشاد القلوب مذکور است
که مردی از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله معنی کریمه والذین یؤتون ما آتوا و قلوبهم وجلة را که در سوره مؤمنونست

که سؤال کرد و حاصل سؤال اینکه مراد از کسی که این کلام ممدوح گردیده کیست که زنا و دزدی
میکند و شراب میآشامد در حالتی که از خداوند خود خائفست آنحضرت فرمودند نه ولیکن مردیست
که نماز میگذارد و روزه میگیرد و صدقه میدهد و با وجود این میترسد که مبادا از و مقبول نشود و چگونه
بنده در گذارش این وظایف پیوسته لرزان و خائف نباشد که هر چند در حسن عمل و حفظ آن از عیب و خلل کوشیده
باشد ممکنست که عیبی خفی و نقصی دقیق در آن واقع و بر وی پوشیده باشد و بدان سبب در باب و مستوجب
سرزنش و عتاب گردد چنانکه از جناب مستطاب جعفری علیه السلام مأثورست که اذا کبرت فا
ستصغر ما بین العلی و الثری دون کبریائه فان الله اذا اطلع علی قلب العبد و هو یکبر و فی قلبه
عارض عن حقیقة تکبیره قال یا کاذب اتخدعنی و عزتی و جلالی لاحرمنک حلاوة ذکری و
لاحجبنک عن قربی و المسارة بمناجاتی تحصل معنی اینکه چون الله اکبر بر زبان راند باید که هر موجودی
را که میان آسمان و زمینست در پیش بزرگی او کوچک و حقیر داند چه بدرستیکه خدا تعالی چون بر دل
بنده در حالتی که تکبیر میگوید نظر اندازد و در دل او چیزی منافی حقیقت تکبیر باشد گوید ای دروغگو آیا
با من خدعه میکنی سوگند بعزت و جلال که هر آینه از حلاوت ذکر خود البته محروم میسازم
و هر آینه از قرب خود و گفتن راز دل با من بمناجات البته محجوب و ممنوع میگردانم المؤلف
مردی آزاده داند که از ما مشتی خاک زاده چه خدمت آید که آنحضرت را شاید و منصب خود بحسب
بحکم ما للتراب و رب الارباب باید که ما بستگان سلاسل علایق دنیا در بندیکه چه دست و پا
توانیم کرد که در جنب طاعات انبیا و اولیا نماید پس آن به که از در عجز و خاکساری در آمده
همان را تحفه آن درگاه سازیم و بدستیاری کمند نگاه عجز از دیوار بلند نامتناهی خود را به بهشت
رضای الهی اندازیم المؤلف چه طاعت آمد از این بنده عاجز نهار تو همینم بس که گاهی میکشم آهی بیاد تو

و مخفی نماند

و مخفی نماند که آنچه مذکور شد از خضوع و خشوع و حضور قلب و توجه باطن در نماز بمنزله روحست
در بدن و نماز بی آن قالبیست بی جان ولیکن تحصیل این جان نه سهل و آسان بلکه در کمال صعوبت
و دشواریست نماز چنین نه کار هر کسی و همای این سعادت نه شکار هر مگسیست اتصاف باین اوصاف
و احوال و آراستن عروس نماز بهرهنت این خصال موقوفست بر مجادله و قطع رشته بی ادب
و مجاهده نفس بوسرشته دنیا طلب چه آن با توزع بال و تفرقه خاطر جمع نمیشود و با فکرهای گوناگون دنیا یکی
دون کج نهاد راست نمی آید تا سرای دل از آمد رفت اندیشهای باطل خالی نمیشود این صفات حاصل نمیشود
تا به پوشیدن در دو لخت چشم از هم سد راه دخول نشد باد هوا نمیگردد چراغ حضور قلب با ضیا نمیگردد
و لهذا تشبیه کرده اند حب دنیا را بدرخت و فکرها و خیالهای پا در هوای درد سر فزای آنرا بگنجشکان
که بران جمع میشوند و از دهام مینمایند و کسیکه در پای آن درخت نشسته با خود فکر و ذکری داشته باشد
از جوش خروش آنها بفکر نمیتواند پرداخت و هر چند آنها را راند باز می آیند و هجوم مینمایند و تا آن درخت
برجاست همین هنگامه برپاست و همچنین تا شجر خسارت ثمر محبت دنیای پر محنت در دل هست از فکر
درد سرها و اندیشهای باطل آن نمیتوان رست پس بنده که خواهد خود را از آنها فارغ ساخته با حضور
قلب و خاطر جمع ببندگی معبود خود بپردازد باید که بقوت ایمانی با تیشه تکرار یاد مرگ و تیشه
اندیشه مآل اینده درخت را از پا در اندازد و نیز تمثیل نموده اند محبت دنیا را بسرگین گاو و سایر فضلات
که در خانه دل ریخته و فکرها و اندیشهها را بمگسان که بران جمع میشوند بلکه از ان متکون میگردند و تا اثری از ان
سرگین برجاست از جوش آن مگسان در سرای باطن غوغاست پس بنده را چاره آنست که بجاروب عقل
و شعور و تأمل در عواقب امور ساحت باطن را از ان سرگین و کثافت رفته پاک گرداند تا از غوغای
آن مگسان رسته بکام دل و حضور قلب فرمان خداوند خود را بتقدیم رساند و نیز تمثیل میتوان نمود
گرمی محبت دنیا را بچراغ تابستان و فکرها و خیالها را بحشرات که برو تشنه آن می آیند و بر گرد آن از دحام مینمایند

و تا آن چراغ هست از گزند آنها ایمن نتوان نشست و کسی که خواهد خود را از آنها برهاند و برای بنده که حضور قلب
و خاطر جمع بهم رساند باید که بدم گرم و اشتعال تنبیهات قرآنی و نفس سرد آههای شبانه این چراغ بی
ضیای ظلمت افزا را در خانه دل فرو نشاند حضرت معبود بی نیاز و خداوند بنده نواز آتش ایمان که از حرمی
وارکان مؤمنین سعادت قرین را تاب آگاهی و دردی منطفی ساخته در سلوک طریق بندگی چراغ حضور
قلب هر یکی را بروغن عنایت بیغایت خویش روشن گرداناد بمحمد و آله الامجاد فصل پنجم در مذمت
ترک نماز و بیان عقوبت آن بر خداوندان شعور مخفی و مستور نیست که آشنائی بنده با خداوند خود عز و علا
بعبادت و بندگیست خصوصا نماز که بآن وسیله شب و روزی اقل پنج بار ببارگاه حضرت او بار یافته تجدید
عهد بندگی مینماید و مطالب دو جهانی خویش را بی توسط احدی بالمشافهه در آن حضرت بعرض رسانیده
از جبهه سایان آن درگاه عالم پناه سر افتخار بر سپهر اعتبار میساید و هرگاه این وسیله مفقود و انقطاع مسدود
گردید دیگر بنده را بآن درگاه چه آشنائی و از آنحضرت بچه رو امید کام روائی خواهد بود خاکی بی سرا ابتری که
چهره اش پیوسته از غبار آن در آب روی کرامت بر نگیرد و وای بر حال تیره بختی که همواره لوح جبهه اش از
سجده آن درگاه نقش سعادت نپذیرد و بیخبر سری که از ربقه بندگی خداوند خود سرکشی نماید و سیاه
آنرو که بصیقل زمین سای آن آستان زنگ عصیان از خود نزداید بی ثمر نخل قدی که در ریاض ریاضت بندگی
حق طریق استیاری نپوید و بی گهر صدف کفی که از ابر عطا بار کرم الهی سرمایه توانگری نجوید بیثمر مرده غنچه دلی
که صبح و شام از نسیم جانفزای دلگشای یاد خدا نخندد و بیحاصل آب روانی که روز و شب بر گل لا اله تسبیح
و تهلیل او نغلطد خفته بختی نا که تسبیحهای بذوق صبوحی کیفیت سحر خیزی و کلید زران سجدات و دوگانهای صبح
میخوانند بچه دلخوشی سر از بالین بر میدارند و جان بخشتنی که روزها از جویبار اوقات صلوات آب حیات لذت
بندگی ننوشند چگونه آن را زنده مینامند بیگانگانی که در شهرستان زندگی تحصیل توشه بندگی ننموده اند

در سفر پر خطر

در سفر پر خطر مرگ چه خواهند کرد و سرکشانی که گردن جان بطوق فرمان حضرت مالک الرقاب ننهاده اند
بچه رو در صف بندگان سر توانند بر آورد سبحان الله چه با شرم است تارک الصلوة بد بخت که تمام عمر
چراغ هستی بروغن احسان خداوند روزی رسان بر کرده و مغز استخوانش بنعمت بی پایان حضرت
او پرورده دخل و خرج انفاسش از کیسه فضل و عطای اوست و کارگری قوی و هواسش بحول و قوت
بی منتهای او در رفتار پایش بدستگیری یاری اوست و کردار دستش بپایمردی مددکاری او صدف گوشش
گوهر شنوای از سحاب کرم او اندوخته و در قندیل دیده اش چراغ بینائی دست قدرت او بر افروخته
در وقت بیماری دوای دردش از شفاخانه عنایت اوست و هنگام پریشانی ختم امیدش بر دولت رعایت
او غبار ملالی اگر بر چهره احوالش نشیند جز آستین مرحمت او نسترد و خار گزندی اگر بر دل نشیندش
خلد خیر سوزن دلجوئی بر نیاورد و بجمله بهر حالی از احوال باعانت حضرت او محتاج است و در هیچ امری از امور
کلیه و جزئیه از و گریزی ندارد و مع هذا در طریق بندگیش بدسلوکی و ناخوشی و از فرمان وی تمرد و گر
دنکشی مینماید و نفس بد طینت دیو پرستش در سجود حضرت معبود طریق ابلیس ملعون مردود میپیماید
و نمیداند که از ترک این تذلل و خاکساری خود را بجای که مذلت و خواری خواهد کشید و از این آباد و استکبار
مگر کار ابلیس نابکار است بطوق لعنت ابدی گرفتار خواهد گردید بیت ای از ره بندگی حق رفته برون
رخ تافته از در خدای بیچون ای آنکه ترا ترک نماز آیین است ابلیس ز ترک سجده شد ملعون حضرت
خداوند عالم در سوره شریفه مریم در حق تارکان صلوة و تابعان شهوات فرموده که اضاعوا الصلوة و ا
تبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا حاصل معنی بقول مفسرین اینکه ترک کردند نماز را و پیروی نمودند
خواهشها و آرزوی نفس را یعنی از محرمات چون شرب خمر و زنا و امثال آنها پس زود باشد که برسند بجزای
گمراهی خود از ابن عباس و عطا منقولست که غی وادیست در جهنم آتش تندتر و عذاب آن سختتر که بتارکان نماز
زان و متابعان شهوتها را بآنجا برند و در جامع الاخبار مذکور است قال رسول الله صلی الله علیه و آله الصلوة

عماد الدین فمن ترک الصلوة متعمدا فقد هدم دینه ومن ترک اوقاتها یدخل الویل والویل وادٍ فی
جهنم کما قال الله تعالی فی سورة ارایت فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون یعنی نماز
ستون دین است پس کسی که ترک نماز خود نمود دانسته پس بتحقیق که دین خود را خراب کرده و کسی که ترک
کرد اوقات نماز را یعنی از وقت گذرانید داخل ویل میشود و ویل وادی است در جهنم چنانکه الله تعالی در سوره ارایت
گفته که پس ویل برای نماز گذارانیست که ایشان از نمازهای خود فراموش کننده گانند میتواند بود که عبارت
کما قال الله بلکه والویل وادی جهنم نیز عبارت مصنف جامع الاخبار باشد و بر هر تقدیر مراد در آیه گفته اند منافقانی
اند که در گذاردن نماز امید ثواب و از نگذاردن بیم عقاب ندارند و از بی اعتنائی از آن غافل میشوند تا وقت
آن میگذرد و حدیث نبوی که سابقا مذکور شد که آنحضرت شخصی را دید که در وقت غروب آفتاب نماز میگذارد
فرمودند تلک الصلوة المنافقین مؤید این معنی است و بعضی گفته اند مراد کسانی اند که نماز را در وقتش میگذارند
در رکوع و سجود آنرا اتمام نمیکنند و مرویست که یونس بن عمار معنی این آیه را از حضرت ابی عبدالله علیه السلام
پرسید که آیا وسوسه شیطان یعنی مراد اینست که اندک وسوسه شیطان در نماز سهو کند آنحضرت فرمودند
لا کل احد یصیبه هذا ولکن یغفلها ویدع ان یصلی فی اول وقتها یعنی مراد این نیست در هر کس این
سهو میباشد ولیکن مراد اینست که از نماز غافل شود و در اول وقت نگذارد و نیز در جامع الاخبار از جناب
اشرف نبوی صلی الله علیه وآله مرویست که من ترک صلوة متعمدا کا یرجو ثوابها ولا یخاف عقابها فلا ابالی ان یموت
یهودیا او نصرانیا او مجوسیا مخلص اینکه کسی که ترک کند نماز را دانسته و در گذاردن آن امید ثواب و در نگذاردن
بیم عقاب نداشته باشد پس باک ندارم که یهودی بمیرد یا نصرانی یا مجوسی یعنی کافر است و نیز از آن سید ابرار
صلی الله علیه وآله حدیثی روایت کرده که محصل معنی آن اینست که چون روز قیامت شود بیرون آید از جهنم
جنبنده ای از عقرب که سرش در آسمان هفتم باشد و دمش تا تحت الثری رسیده و دهانش از مشرق تا مغرب بود
پس گوید کجاست آنکسی که با خدا و رسول او محاربه کرده بعد از آن جبرئیل فرود آمده گوید ای عقرب که را میخواهی
گوید پنج کس را ترک کننده نماز و منع کننده زکوة و خورنده ربا و آشامنده شراب و قومی که در مسجد سخنان دنیا
گویند

گویند و هم از آن سرور نقل نموده که من اعان علی تارک الصلوة بلقمة او کسوة فکانما قتل سبعین نبیا
اولهم آدم و آخرهم محمد صلی الله علیه وآله یعنی کسی که یاری تارک الصلوة کند بلقمه نانی یا بپوشیدنی پس چنانست
که کشته باشد هفتاد پیغمبر را که اول ایشان آدم باشد و آخر ایشان محمد صلی الله علیه وآله و هم در آن کتاب
از آن والاجناب صلی الله علیه وآله منقولست که من ترک صلوته حتی تفوته من غیر عذر فقد حبط
عمله یعنی کسی که ترک کند نماز خود را و واگذارد تا از او فوت شود بی عذری پس بتحقیق که عمل او یعنی
حسناتش باطل و از درجه اعتبار ساقط میگردد و بعد از آن فرمودند که بین العبد وبین الکفر ترک الصلوة
یعنی میان بنده و کفر ترک نماز است که چون ترک نماز کرد کافر میشود و در کتاب عقاب الاعمال همین مضمون
از پیغمبر برگزیده بیچون صلی الله علیه وآله باین عبارت مرویست که ما بین المسلم وبین ان یکفر الا ان یترک
الصلوة الفریضة متعمدا او یتهاون بها فلا یصلیها یعنی نیست میان مسلمان و میان اینکه کافر شود
غیر اینکه ترک کند نماز واجبی را دانسته یا تهاون و سهل انگاری نماید و نماز را نگذارد و در کتاب شریف
من لا یحضره الفقیه مذکور است که از امام حضرت ابی عبدالله علیه السلام پرسیدند که چرا این چنین است
که زنا کننده را کافر نمیخوانیم و تارک الصلوة را کافر میخوانیم آنحضرت بجواب فرمودند که حاصل آن اینست
که مرتکب زنا و امثال آن از غلبه شهوت و لذتی که در آن مییابد ارتکاب آن مینماید و تارک الصلوة
از روی عمد را چیزی داعی بر ترک نماز نیست غیر استخفاف باین یعنی سهل انگاشتن و از ترک آن باکی
و غمی نداشتن بود و در این منظورش ادراک لذتی نیست و هر گاه لذت نباشد پس استخفاف خواهد بود
و استخفاف کفر است و مرویست که تارک الصلوة ملعون است در توراة و ملعون است در انجیل و ملعون است
در زبور و ملعون است در قرآن و نیز در خبر است که تارک الصلوة از روی عمد میاندازند در آتش جهنم استار حقب
و حقب هشتاد سال است و فرموده اند که هر که نماز را از وقت بگذراند یا عمدا ترک کند او را چهار مصیبت رسد

اول اینکه بزرگترین کسی که سزاوار خود را از ده سازد یعنی خدا را دوم شقی ترین خلق را شاد کند یعنی ابلیس را
سیوم بهترین جاها را ابتر شد یعنی بهشت را چهارم بدترین جاها را بگیرد یعنی دوزخ را و قطع نظر از این آیات
بخلاف و اخبار زهره شکاف تارک الصلاة را همین خسارت بس که از این همه فضل و ثواب بیرون از حد
و حساب که در نماز شب و نوشته از آن مرقوم شد محروم خواهد بود و قطع نظر از این نیز چگونه زندگی میکند و از ثمره
خود لذت میبرد بدبخت بی آبرو شقی که با خداوند دو عالم تکبر کرده و در آتش شد حضرت او را با کل بد طینتی بر روی
خود برآورده صبح و شام از خوان انعامش نعمت توفیق بندگی نچشد و روز و شب از دیده مرحمتش نظر
التفات و الطفش نه در زیر باران حادثات جهانش مانعی و پناهی و نه از شداید نوایب دهر رانش
خلاصی و گریزگاهی اگر دردی داشته باشد با که میگوید و اگر حاجتی خواهد از درگه که میجوید اگر سختی پیش آید
احوالش چیست و اگر مشکلی رو نماید حلالش کیست حاصل اینکه تارک الصلاة ملعون را احوال در دنیا
و عقبی هر دو تباه و زبون است و خانه اش در هر دو سرا خراب و سرنگون است و من اعرض عن ذکری
فان له معیشة ضنکا و نحشره یوم القیامة اعمی چون خوش زید آنکس که نزد خدا خوار باشد چون
زنده بود آنکه نه در یاد او باشد **سیوم** در بیان فضل و ثواب نمازهای سنتی که آن نیز از اشرف مصارف
عمر گرامی و در دو جهان سرمایه سعادت و دوستکامی است حضرت قاضی الحاجات جل و عز در سوره مبارکه
معارج در مقام مدح نمازگزاران فرموده که الذین هم علی صلاتهم دائمون یعنی آنکسانی که ایشان بر نماز
خود مداومت کننده گانند و مواظبت نماینده گان اند و بعد از چند آیه دیگر فرموده که الذین هم علی صلاتهم
یحافظون اولئک فی جنات مکرمون یعنی و آنکسانی که ایشان بر نماز خود محافظت مینمایند و آنرا
با آداب و شروط میگزارند آن گروه یعنی آنکسانی که باین صفات که در این آیات مذکور است موصوفند
در بوستانها یعنی روضهای بهشت گرامی شده گانند در آثار ائمه اطهار علیهم السلام وارد است که آیه اولی

در نماز شب

در نماز شب و اگر دویم در فریضه وارد گردد از ثقات مفاخر حضرت محمد باقر علیه السلام منقول است که ان
العبد لیرفع له من صلوته نصفها و ثلثها و ربعها و خمسها فلا یرفع له الا ما اقبل منها بقلبه و انما
امروا بالنوافل لیتم لهم بها ما نقصوا من الفریضة حاصل معنی اینکه از نماز بنده گاهی باشد که نصفش بدرجه
قبول رسد و گاه باشد که ثلث یک یا چهار یک یا پنج یک آن مقبول شود پس مقبول نمیشود برای بنده مگر آنچه بدل اقبال
بآن نموده و متوجه آن گردیده از نماز و سبب اینکه بنده گان مامور بگذاردن نافلها شده اند که تمام شود برای
ایشان باین نوافل آنچه ناقص کرده اند از نماز واجب و مراد از عدم قبول نه آنست که مجزی نیست و بآن بری الذمه
نمیشود بلکه مراد اینست که ثوابی که برای آن وعده شده تمام یا بعضی برای آن مترتب نمیگردد و علما اختلاف
الاقوال و این مقام تفصیل آن نیست و نظیر این حدیث شریفست حدیثی که از قدوه عباد حضرت سجاد علیه السلام
ماثور و مجملی از آن مذکور شد و مفصل آن اینکه ابو حمزه ثمالی روایت نموده که آنحضرت را دیدم که نماز میگذارد
پس ردا از دوش مبارکش افتاد آن را راست نکرد تا از نماز فارغ شد پس من او را از او سؤال نمودم یعنی پرسیدم
که سبب راست نکردن ردا چه بود فرمودند ویحک اتدری بین یدی من کنت ان العبد لا یقبل منه من صلوته الا
ما اقبل فیها یعنی آیا میدانی که در پیش که بودم مراد اینکه در خدمت خداوندی بودم که حرکت راست کردن ردا باعث
بود بدرستی که بنده مقبول نمیشود از وی نمازی مگر آنچه اقبال کرده باشد در آن یعنی بدل متوجه آن گردیده باشد
گفتم جعلت فداک هلکنا یعنی فدای تو گردم بنابرین ما هلاک شدیم یعنی رستگار نخواهیم بود فرمودند کلا ان الله
یتم ذالک بالنوافل یعنی نه چنین است بدرستی که خدا تعالی تمام میکند آنرا بنمازهای نافله و در فقیه از امام همام
و اشرف کرام حضرت اباعبدالله علیه السلام منقول است که ایاکم والکسل ان ربکم رحیم یشکر القلیل ان الرجل لیصلی
رکعتین تطوعا یرید بهما وجه الله تعالی فیدخله الله بهما الجنة حاصل معنی اینکه پرهیز کنید از کاهلی بدرستی که خداوند
شما رحیمست خوشنود میگردد باندک عبادتی بدرستی که کسی هر آینه دو رکعت نماز سنت میگذارد بقصد رضای
خدا تعالی پس داخل میکند او را خدا تعالی بآن دو رکعت نماز ببهشت و در ثواب الاعمال از اشرف اهل زمین

و پسندیده خدا بلکه از حضرت امام حسن علیه السلام مرویست که صلوات النوافل قربان کل مؤمن یعنی نمازهای
نافله سبب قرب هر مؤمنی است بجناب سبحانه و در کتاب شریف فقیه مذکور است که مردی بخدمت هادی طریق
هدی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده گفت دعا کن و طلب نما از خدای تعالی که مرا داخل بهشت
گرداند آنحضرت فرمودند که اعنی بکثرة السجود مراد اینکه من دعا میکنم تو نیز یاری کن مراد درین دعا بسیاری
بود مراد از سجود بحسب ظاهر نماز است و لهذا شیخ صدوق رحمه الله این حدیث را در باب فضل صلاة ذکر
نموده و تعبیر از نماز بسجده همانا برای اینست که سجود اعظم ارکان نماز و تذلل در آن بیشتر است و مراد از کثرت
آن ظاهر اینست که نمازهای سنتی نیز بر واجبها افزوده شود چه اگر مراد همین نمازهای واجبه میبود مقام مقتضی
این بود که گوید اعنی باقامة الصلاة و این ظاهر است و نیز مؤید اینست حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله
که الصلاة خیر موضوع فمن شاء استقل و من شاء استکثر یعنی نماز خیر عظیمی است که حضرت شارع
قرار داده بهترین عبادات است که در شرع مقرر گشته پس هر که خواهد آنرا کم گذارد و هر که خواهد بسیار گذارد
یعنی در کم گزاردن آن بر وی حرجی و عقابی نخواهد بود و در بسیار گزاردن آن ادراک
ثواب بسیار خواهد نمود و شک نیست که نمازی که در آن کمی و بسیاری رود
و هیچکس در آن مختار باشد غیر نماز سنتی نمیتواند بود و حکمت که مرا داز
نفلیس نماز اکتفا بواجبها نمودن باشد مثلا و از تکثیر سنتها را نیز بر آن
افزوده اند و دیگر از این که نه اخبار و آثار در ترغیب بر نمازهای مستحبه وارد گردیده و قطع نظر از اینکه نوافل ابواب
قرب بروی بنده میگشاید و جبر نقصان فرایض مینماید از بنده چه نیکو خوانی آینده است که عطیهٔ زوفا بنده که
بدلال گذاردن فرایض شکیبی نیافته اقامت نوافل را نیز همراه و جهت حسنت سازد و با دراک
فضل و ثواب آنها نیز دل خواهی افزاید چه این بنده از غلبهٔ شوق در بند کیفیت و محض امر اداء قیمه
و امتثال امر جناب سبحانی و رهانیدن خود از عذاب و مؤاخذهٔ آن جهان است خوشا آن بنده که
بتوفیق اهتمام درین امر موفق گشته که برای حالت از میدان فرصت رباید و بندگان کاهل الهی نفس

غافل را

غافل البقوه شوق کامل از خود گسسته مردانه در سلوک این طریقه تا یکبهانه ماند و نمازهای سنتی بر دو
گونه است اول اینکه وقتی برای آن مقرر است و گذارنده آنرا مراقب آنوقت باید بود دوم آنکه مخصوص وقتی
نیست و ادراک سعادت گذارش آن هر وقت میتوان نمود و ذکر فضل و ثواب و بیان کیفیت و آداب
هر یک ازین دو قسم داعی بر ایراد دو فصلست اگر چه درین کتاب ذکر کیفیت و آداب نماز وظیفه خاص
تحش طراز نیست چه موضوع آن کتب فقیه و کتب اعمال و عبادات است لیکن برای اینکه طریق معرفت آنها را
بر طالبان صاحب شوق نزدیک سازد و در هر مقام بذکر مجملی و مؤثری ازان نیز میپردازد فصل اول
در نوافل موقته و متعلقات آنها و از آنجمله نوافل یومیه است که بنا بر قول مشهوره و اخبار موفوره
رکعات آنها در عدد دو برابر رکعات فرایض یومیه است که سی و چهار باشد و با هفده رکعت فرایض
جملگی پنجاه و یک رکعت باشد که مواظبت بر آن از علامات مؤمن شمرده شده و در اهتمام در آن احادیث
و اخبار وارد گشته است از آنجمله در کتب معتبره از افسر ارکسروری حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
منقولست که علامات مؤمن پنج است پنجاه و یک رکعت نماز گذاردن و زیارت اربعین کردن و انگشتر
در دست راست داشتن و جانب پیشانی را بر خاک گذاشتن یعنی در سجدهٔ شکر و بسم الله الرحمن الرحیم را
بلند گفتن یعنی در نمازها و حضرت شارع را در اقامت نوافل مبالغه بحدیست که فرموده است اگر کسی سعادت
ادای آنرا در نیابد باید که بقضای آن شتابد شیخ بزرگوار شیخ طوسی طاب ثراه در تهذیب الاخبار
از عبدالله بن سنان حدیثی روایت نموده که حاصل آن اینست که بخدمت حضرت ابا عبدالله علیه السلام عرض
کردم که مردی بر او از نمازهای نافله آنقدر هست که از بسیاری حساب آنرا نمیداند چگونه کند آنجناب فرمودند
که باید آنقدر بگذارد یعنی قضای آنها را که از بسیاری آنرا نیز نداند که چه قدر گذارده پس قضای آنها کرده
خواهد بود بقدر علم خود گفتم قدرت براین ندارد از جهت شغل و گرفتاریها که او راهست فرمودند که اگر

شغلش از جهت طلب معیشت ضروری یا قضاء حاجت برادر مؤمن است پس بر او چیزی نیست و اگر برای
دنیا است یعنی تحصیل مال و اسباب که زیاد از قدر ضرورت است پس بر اوست قضا و اگر از ملاقات خواهد نمود
با خدای عزوجل برهانا که سبک گرفته و سهل شمرده و ضایع گردانیده سنت رسول خدا را گفتم بدرستی که قدرت
بر قضا کردن ندارد آیا میتوان او را که تصدق نماید یعنی بجای قضا و پس آنحضرت ساکت شد مدتی دراز و بعد
از آن فرمودند آری باید تصدق کند بصدقه گفتم چه چیز تصدق کند فرمود بقدر طولش یعنی در خور کثرت مال
و وسعت احوال بقدر احسان و اقلاً آن مدیست که تخمین چهار یک تبریز باشد که زیاد باشد برای هر مسکینی بجای هر نمازی
گفتم چه مقدار است یعنی چند رکعت است آن نمازی که لازمست مدی برای هر مسکینی فرمود برای هر دو رکعت از نمازی
که شب گذارده میشود و هر دو رکعت که روز گذارده میشود گفتم قدرت ندارد فرمود مدی برای هر چهار
رکعت گفتم قدرت ندارد فرمود مدی برای همه نمازهای شب و مدی برای نمازهای روز و نماز افضل است
و نماز افضل است یعنی قضای مافات این نوافل از صدقه دادن بهتر است بر صاحبان طبع لطیف از تامل در این
حدیث شریف معلومست که حضرت شارع را در اقامت نوافل چه مبالغه و تاکید چه مقدار و بنده را در گذاردنش آن
چه قدر اهتمام ضرور و در کار است حضرت حکیم بیچون استغنا بخشش علتهای درون کافه اهل ایمان را بفضل و منت
از افلاح سستی و کاهلی بهبودی و صحت بخشد و قبول و قوت خویش برادراک این سعادت بیش از پیش توانائی
و قوت کرامت فرماید و از جمله و چهار رکعت نوافل بوتیره دو رکعت نافله صبح است که آن از افضل نوافل یومیه شمرده شد
و از غایت تاکید در گذاردن آن در سفر نیز ساقط نیست چنانکه رئیس المحدثین طاب ثراه در فقیه بآن تصریح
نموده و چنانکه از علل فضل بن شاذان که از امام همام علی بن موسی الرضا علیه السلام شنیده توضیح فرموده است
و شیخ طوسی رحمه الله نیز در تهذیب از جناب اشرف معصوم علیه السلام نقل کرده که لا تدع اربع رکعات
بعد المغرب فی السفر و لا فی الحضر و کان ابی لا یدع ثلث عشرة رکعة بالليل فی سفر و لا حضر حاصل اینکه و اینکه از

چهار رکعت

چهار رکعت بعد از شام را در سفر و نه در حضر و بود پدرم چنین که وا نمیگذاشت سیزده رکعت را در شب در سفر
و نه در حضر و سیزده رکعت عبارتست از یازده رکعت نماز شب و شفع و وتر و دو رکعت نافله صبح و اول وقت
آن بنا بر مشهور وقت فراغ از نماز وتر است و آخر آن بنا بر بعضی از روایات و قول جمعی از علما وقت بهم رسیدن
سرخیست در جانب مشرق و افضل اوقات آن میانه وقت صبح کاذب و صبح صادقست و در رکعت اول
آن فاتحه و سوره قل یا ایها الکافرون خوانده میشود و در رکعت دوم فاتحه و سوره قل هو الله احد و بعد از
فراغ سنت است که بر پهلوی راست رو بقبله خوابد بوضعی که میت را در قبر میخوابانند و دست راست را
زیر سر جانب راست رو نهاده گوید استمسکت بعروة الوثقى التي لا انفصام لها و اعتصمت بحبل الله المتين
واعوذ بالله من شر فسقة العرب و العجم واعوذ بالله من شر فسقة الجن و الانس سبحان رب الصباح
فالق الاصباح سبحان رب الصباح سبحان رب الصباح فالق الاصباح سبحان رب الصباح فالق
الاصباح ملخص معنی این دعای شریف آنکه دست زدم و چنگ در بستم بدستاویز محکم الهی که نیست شکستنی آنرا
و چسبیدم و طلب استوار خدای مراد در هر جا اینکه بحضرت او متوصل و بجناب او متوکل گردیدم
و پناه میگیرم بخدای از شر فاسقان عرب و عجم و پناه میگیرم بخدای از شر فاسقان پری و آدمی
پاک و منزه میدانم از نقصها خداوندی را که شکافنده صبح را با نظر منع که عمود صبح را شکافته روشنی
از آن بیرون آورده منتشر میگرداند و گفته اند که میتواند تقدیر فالق ظلمة الاصباح باشد با این معنی
که تاریکی آخر شب را که متصل بصبح است شکافته صبح را از آن بیرون آورده بعد از آن گوید بسم الله
وضعت جنبی لله فوضت امری الی الله طلب حاجتی من الله توکلت علی الله حسبی الله و نعم
الوکیل و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدراً اللهم
و من اصبح و حاجته الی المخلوق فان حاجتی و رغبتی الیک حاصل معنی اینکه ابتدا کردم بنام

فرا گذاشتم پهلوی خود را یعنی بر زمین برای خدا یعنی جهت تذلل در حضرت او و واگذاشتم کار خود را بخدا اطلاق میکنیم
حاجت خود را از خدا توکل نمودم بر خدا بس است مرا خدا و نیکو وکیل است و هر کس توکل کند بر خدا بس است او را
بدرستی که خدای تعالی رساننده کار خود است بهر نحو که خواهد و مقتضای اراده و مشیت او باشد بتحقیق گردانیده
خدای برای هر چیزی اندازه که از آن در نگذرد ای معبود من و هر کس که صباح کرد و حاجت او بسوی مخلوقیست
پس بدرستی که حاجت من و ارادت من بسوی تو است یعنی دیگران امید حاجت روائی از مخلوقات دارند
و من از تو دارم که خالقی و بعد از این دعا پنج آیه از آخر سوره آل عمران بخواند که عبارتست از کریمه ان فی خلق
السموات والارض تا انک لا تخلف المیعاد و مرویست که هر که صلوات فرستد بر محمد و آل محمد صد بار میان دو رکعت
فجر و دو رکعت غداه یعنی میان نافله صبح و فریضه صبح نگاه دارد خدای تعالی روی او را از گرمی آتش یعنی آتش
جهنم و هر که بگوید صد بار سبحان ربی العظیم وبحمده استغفر الله ربی واتوب الیه بنا کند خدای تعالی برای او خانه
در بهشت و هر که بخواند بیست و یکبار قل هو الله احد بنا کند خدای تعالی برای او خانه در بهشت و اگر چهل مرتبه بخواند
آمرزد خدای تعالی او را مخفی نماند که ادعیه و اذکاری که در اینوقت خوانده میشود در کتب ادعیه مختلف است و آنچه
ذکر یافت مطابق کتاب شریف من لا یحضره الفقیه است و گفته اند که بجای این ضجعه یعنی پهلو خوابیدن سجده کند
سجده نیز کافیست و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که شبی در مسجد الحرام نماز شب گذارده بعد از
فراغ بجای ضجعه سجده نمود دیگر از نوافل یومیه هشت رکعتست نافله ظهر و آنرا صلاة الاوابین مینامند
یعنی نماز بازگشت کنندگان بخدا و وقت ادای آن بنا بر مشهور از اول زوالست که تا وقتی که سایه
شاخص که بعد از زوال حادث و رفته رفته زاید میگردد بقدر دو سبع قامت آن شاخص شود
و بعضی گفته اند که وقت ادای آن باقیست چندانکه وقت فضیلت نماز ظهر تنگ نشده و آن وقت فضیلت
عبارتست از اینکه سایه زاید شاخص بقدر بلندی شاخص شود و کیفیت آن بر وجه کاملا اینست

که در رکعت

که در رکعت نخستین بهفت تکبیر معلومه با ادعیه مقرره آنها چنانکه در نمازهای واجبه است مبادرت
نماید بعد از استعاذه سوره فاتحه و قل هو الله احد خواند و در رکعت دوم فاتحه و قل یا ایها الکافرون
تلاوت نماید و عکس این نیز مرویست و بعد از هر دو رکعت سلام دهد و تکبیر مقرر و تسبیح فاطمه زهرا
علیها السلام گفته این دعا خواند که اللهم انی ضعیف فقو فی رضاک ضعفی وخذ الی الخیر بناصیتی
واجعل الایمان منتهی رضائی وبارک لی فیما قسمت لی وبلغنی برحمتک کل الذی ارجو منک
واجعل لی وُدّاً وسروراً للمؤمنین وعهداً عندک محصل معنی آنکه ای معبود من بدرستی که من
ضعیفم پس قوت گردان در رضای خود ضعف مرا و بگیر موی پیشانی مرا و بکش بجانب خیر و بگردان
ایمان را منتهای رضای من یعنی آنرا مقصد اصلی من کن و برکت ده مرا در آنچه قسمت کرده
برای من و برسان مرا برحمت خود بهمه آنچه امید دارم از تو و بعد از رکعت ششم اذان ظهر گفته بعد از آن
دو رکعت دیگر گذارد و شیخ طوسی رحمه الله در مصباح بعد از هر دو رکعت دعای علیحده نیز ذکر نموده
و قلم تحمل طراز جهت التزام وعده ایجاز بایراد آنها نپرداخته بدعاء مذکور اکتفا نمود هشت رکعت
نافله عصر است و وقت ادای آن بنا بر مشهور بعد از فراغ از نماز ظهر است تا وقتی که سایه شاخص بقدر
چهار سبع بلندی شاخص شود و بعضی وقت آنرا باقی میدانند چندانکه وقت فضیلت فریضه عصر تنگ
نشده و آن وقت فضیلت عبارت از اینست که سایه شاخص دو برابر بلندی آن شود و کیفیت آن اینکه
هر دو رکعت را بتکبیری و سلامی گذارد و در هر رکعت فاتحه و هر سوره که خواهد خواند و بعد از دو رکعت نخستین گوید
اللهم انه لا اله الا انت الحی القیوم العلی العظیم الحلیم الکریم الخالق الرازق المحیی الممیت
المبدئ المعید البدیع لک الحمد ولک الکرم ولک المن ولک الحول ولک الجود ولک
الامر وحدک لا شریک لک یا واحد یا احد یا صمد یا من لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد

ولم يتخذ صاحبة ولا ولداً صلّ على محمّد وآل محمّد وافعل بي كذا وكذا حاصل مضمون اینکه ای
ای معبود من بدرستی که نیست هیچ معبود بر حقی غیر تو که زنده و بامور خلایق قیام کننده بلند مرتبه بزرگوار
بردباری صاحب کرمی آفریننده روزی دهنده زنده کننده میراننده از نیستی محض هستی دهنده
و بعد از فنا دیگر باره بوجود آرنده و بی مثال و نمونه رقم صنع نگارنده ترا است کرم ترا است منت
و ترا است توانائی ترا است ربوبیت و ترا است فرمان تنها میدانم ترا در خدائی نیست شریکی ترا ای یگانه
در صفات ای یگانه در ذات ای مقصد بندگان در حاجتها ای آنکس که نزاییده و نزاییده شده
و نبوده احدی کفو و مثل او و نگرفته زنی و نه فرزندی رحمت کن بر محمّد و آل او و فلان حاجت
فلان و فلان حاجت مرا روا کن و حوایج خود را بموقف عرض در آورده انجاح آنها از آن درگاه
عالم پناه مسئلت نماید و در مصباح دعای دیگر نیز در مقام مذکور است و جهت رعایت اختصار
مذکور نشد و بعد از آن دو رکعت دیگر گزارده گوید اللّهمّ ربّ السّموات السّبع وربّ
الارضين السّبع وما فيهنّ وما بينهنّ وربّ العرش العظيم ربّ جبرئيل و
ميكائيل واسرافيل وعزرائيل وربّ السّبع المثاني والقرآن العظيم وربّ
محمّد صلّى الله عليه وآله خاتم النّبيّين صلّ على محمّد وآل محمّد واسألك بسمك
الاعظم الّذي تقوم به السّماء والارض وبه تحيي الموتى وترزق الاحياء وتفرق
بين المتفرّق وبه احصيت عدد الرّمال وعدد الآجال ووزن الجبال
وكيل البحار اسألك يا من هو كذلك ان تصلّي على محمّد وآل محمّد وان
تفعل بي كذا وكذا اين دعا را دعای نجاح میگویند از این جهت که طلب حوایج
از برکت آن بانجاح مقرون میگردد و ملخص معنی آن اینست که ای معبود من که خداوند هفت

آسمان و خداوند

آسمان و خداوند هفت زمینی و آنچه در آنها و آنچه در میانه آنهاست و خداوند تخت عظیم پروردگار
خداوند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و خداوند سوره فاتحه و قرآن عظیم و خداوند محمّد صلّی
الله علیه و آله که آخرین پیغمبرانست رحمت کن بر محمّد و آل محمّد و درخواست میکنم از تو بنام بزرگتر تو
که بر پایست بآن آسمان و زمین با مستقیم میگردانی آن آسمان و زمین را و بآن زنده میکنی مرده
کانرا و روزی میدهی زنده کانرا و پراکنده کامرا فکنی میانه جماعت و جمع میکنی میان پراکنده
و بآن نام شمرده عدد ریگها و عدد وقتها و وزن کوهها و پیمانه دریاها را در خواست میکنم
از تو ای آنکسی که چنینی اینکه رحمت کنی بر محمّد و آل محمّد و برآری فلان حاجت و فلان مطلب
مرا یعنی در اینوقت از آن درگاه آنچه خواهد گدای و آنحضرت طلب حاجت روا نماید و بعد از آن
دو رکعت دیگر گزارده گوید اللّهمّ انّي ادعوك بما دعاك به عبدك ذو النّون اذ ذهب مغاضباً فظنّ ان
لن نقدر عليه فنادى في الظّلمات ان لا اله الّا انت سبحانك انّي كنت من الظّالمين فاستجبت
له ونجّيته من الغمّ فانّه دعاك وهو عبدك وانا ادعوك وانا عبدك وسألك وهو عبدك وانا
اسألك وانا عبدك ان تصلّي على محمّد وآل محمّد وان تستجيب لي كما استجبت له وادعوك بما دعاك
به عبدك ايّوب اذ مسّه الضّرّ فدعاك انّي مسّني الضّرّ وانت ارحم الرّاحمين فاستجبت له وكشفت
ما به من ضرّ وآتيته اهله ومثلهم معهم رحمة منك فانّه دعاك وهو عبدك وانا ادعوك
وانا عبدك وسألك وهو عبدك وانا اسألك وانا عبدك ان تصلّي على محمّد وآل محمّد وان تفرّج
عنّي كما فرّجت عنه وان تستجيب لي كما استجبت له وادعوك بما دعاك به يوسف اذ فرّقت
بينه وبين اهله واذ هو في السّجن فانّه دعاك وهو عبدك وانا ادعوك وانا عبدك وسألك
وهو عبدك وانا اسألك وانا عبدك ان تصلّي على محمّد وآل محمّد وان تفرّج عنّي كما فرّجت

عند وان تستجیب ایای کما استجبت له وصل علی محمد وآل محمد وافعل بی کذا وکذا ملخص معنی اینکه
ای معبود من بدرستی که من میخوانم ترا بآنچه خواند ترا بآن بنده تو ذوالنون که حضرت یونس باشد چون رفت بیغضب
ازمیان قوم خود در حالتیکه خشمناک بود بر ایشان پس گمان برد اینکه تنگ نخواهی گرفت بر وی بتحقیق مبتلا نخواهی
ساخت او را بنابر قول مفسرین با اینکه یقین داشت که تنگ نخواهی گردانید بر وی رزق را و هر چار در روزی
با و نخواهی رسانید چنانکه در عیون اخبار الرضا از آنحضرت منقولست پس ندا کرد در تاریکیها که تاریکی شکم ماهی
و تاریکی دریا و تاریکی شب باشد یا تاریکی شکم چند ماهی که همه را فرو برده بودند اینکه نیست معبودی بسزا غیر تو تسبیح
میکنم ترا از نقایص و عیوب منزه میدانم ترا بدرستیکه من بودم از ستمکاران بر نفس خود که بیجا از میان قوم بیرون
آمدم پس مستجاب گردانیدی برای او دعا او را و نجات دادی او را از غم پس بدرستی که ذوالنون خواند ترا و او بنده
تو بود و من میخوانم ترا و من هم بنده توام و سؤال کرد او از تو و او بنده تو بود و من نیز سؤال میکنم از تو
و من نیز بنده توام اینکه رحمت کنی بر محمد و آل محمد و اینکه مستجاب گردانی برای من دعای مرا چنانکه مستجاب
گردانیدی برای او و میخوانم ترا بآنچه خواند ترا بآن بنده تو ایوب چون رسید با و رنج و سختی پس خواند
ترا که بدرستیکه رسید مرا رنج و تو رحم کننده ترین رحم کنندگانی پس مستجاب کردی برای او و کشف
و زایل کردی آنچه با و رسیده بود از رنج و رد کردی باو اهلش را و مانند اهلش را با ایشان بجهة رحمت
از جانب تو یعنی فرزندانش را که مرده بودند زنده ساختی باو رسانیدی و فرزندان دیگر نیز مانند
ایشان باو عطا فرمودی چنانکه در کریمه و وهبنا له اهله ومثلهم معهم رحمة منا نقل کرده اند
پس بدرستی که او خواند ترا و او بنده تو بود و من هم میخوانم ترا و من بنده توام و طلب نمود از تو
و او بنده تو بود و من نیز طلب و من بنده توام اینکه رحمت کنی بر محمد و آل محمد و اینکه فرج دهی
و دفع کنی از من چنانکه فرج دادی و دفع کردی از او و اینکه مستجاب گردانی برای من چنانکه مستجاب گردانیدی

برای او

برای او و میخوانم ترا بآنچه خواند ترا بآن یوسف چون جدا افکندی میان و میان اهلش و چون او در
زندان بود پس بدرستیکه او خواند ترا و او بنده تو بود و من میخوانم ترا و من هم بنده توام و درخواست
کرد از تو و او بنده تو بود و من درخواست میکنم از تو و من بنده توام اینکه رحمت کنی بر او و بر آل او
و اینکه فرج دهی از من چنانکه فرج دادی از او و اینکه مستجاب کنی برای من چنانکه مستجاب کردی برای او
و رحمت کنی بر محمد و آل محمد و فلان حاجت مرا بر آور یعنی حوایج دو جهانی خود را بر گیرد
انظهار نماید حصول آنها را از آن درگاه مسئلت نماید آنگاه دو رکعت دیگر را گذارده باین دعای
شریف متکلم گردد یا من اظهر الجمیل وستر القبیح یا من لم یؤاخذ بالجریرة ولم یهتک الستر یا عظیم العفو
یا حسن التجاوز یا واسع المغفرة یا باسط الیدین بالرحمة یا صاحب کل نجوی ومنتهی کل شکوی
یا کریم الصفح یا عظیم المن یا مبتدیا بالنعم قبل استحقاقها یا رباه یا سیداه یا غایة رغبتاه اسالک بک
وبمحمد وعلی وفاطمة والحسن والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن
موسی الرضا ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن علی والحجة القائم المهدی الائمة الهادیة علیهم السلام ان تصلی
علی محمد وآل محمد واسالک یا الله ان لا تشوه خلقی بالنار وان تفعل بی ما انت اهله حاصل معنی اینکه ای
آنکسی که ظاهر ساخت فعل نیک بنده گان را و پوشید فعل زشت ایشانرا در تاویل این فقره پر امید تمام فویدار
مهر سپهر سروری حضرت اشرف جعفری علیه السلام این مضمون مرویست که هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه او را مثالی
و شبیهیست در عرش پس چون آن مؤمن مشغول شود برکوع و سجود و مانند آنها مثال او نیز چنان میکند پس
در انوقت فرشتگان آنرا دیده صلوات میفرستند و استغفار میکنند برای او و چون مشغول شود آن بنده بگناهی
خدا تعالی پرده بر مثال او میپوشاند که فرشتگان بر آن مطلع نشوند و حاصل معنی تتمه دعا اینکه ای آنکسی
که گرفت ذکر نکرد بگناه یعنی در عقوبت آن تعجیل ننموده که شاید بنده از آن توبه کند و ندرید پرده کسی را

ای بزرگی که عفو گناهان بزرگ را می‌بخشی وای شکوه تجاوز که از معاصی بنده‌گان خوب در میگذری ای واسع
آمرزش که سیئات خلق در آن میگنجد ای پوشش کننده و کشف بنده دلتها برحمت ای صاحب هر سری یعنی هر کسی که
رازی با کسی گوید تو همراهی و برآن آگاهی وای منتهای هر شکایتی یعنی هر که شکوه داشته باشد چون از دیگران
مأیوس گردد بتو گوید و تدارک آن از تو جوید ای آنکه از روی کرم و بزرگواری از عصیان بنده‌گان رو نگرفته
از امطور عذار سرو نادیده میبخشی ای بزرگ نعمت ای ابتدا کننده و مبادرت نماینده بدادن نعمتها
بیش از آنکه کسی مستحق و شایسته آن گردد ای خداوند من وای آقای من ای نهایت ارادت من سؤال
میکنم از تو بحق تو و بحق محمد صلعم و فاطمه و حسن و حسین تا حضرت مهدی که پیشوای راه نمایند علیهم السلام
اینکه رحمت کنی بر محمد و آل محمد و سؤال مینمایم از تو ای معبود برحق اینکه زشت نگردانی صورت و اندام مرا
باتش و اینکه کنی با من آنچه تو سزاوار آنی یعنی با من معمول داری آنچه لایق تو است از ملاطفت و احسان
نه آنچه لایق منست از مؤاخذه و خذلان و چون این دعا خواند مامولات هر جهة خود را آنچه خواهد
بعرض رساند دیگر از جمله نوافل یومیه چهار رکعت نافله شامست که از غایت اهتمام چنین نافلهٔ صبح در سفر
نیز مراعی آن باید بود و تقصیر در آن نباید نمود چنانکه در کافی و تهذیب نیز از حضرت امام همام ابا عبد الله
علیه السلام مرویست که اربع رکعات بعد المغرب لا تدعهن فی حضر و لا سفر حاصل معنی اینکه
چهار رکعت بعد از شام است وا مگذار آنها را در حضر و نه در سفر و در روایتی دیگر چنین است که لا تدع
اربع رکعات بعد المغرب فی سفر و لا حضر وان طلبتک الخیل یعنی وا مگذار چهار رکعت بعد از نماز
شام در سفر و نه در حضر اگر چه سواران یعنی دشمنان در طلب تو باشند و نیز در آن هر دو کتاب شریف
از ابا الحارث منقولست که از آنحضرت یعنی قبلهٔ خاص و عام حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم از آن
چهار رکعتی که بعد از نماز شام است در سفر که تعجیل میفرماید مر ترا دار و از آنجهت ممکن نیست مرا گذاردن

آن را کنم

۱۱۷

آن بر زمین آیا میتوانم گذارد و آنرا در محمل که کجاوه یا مانند آن باشد پس فرمودند آنحضرت آری
بگذار آنرا در محمل و اول وقت ادای این نماز بعد از فراغ از نماز شامست و آخر آن بنا بر مشهور
وقت زوال سرخیست از جانب مغرب و علامت محاطب شده در منتهی برین مطلب دعوی اتفاق
نموده و شیخ سعید شهید رحمه الله در دروس امتداد وقت ادای آنرا بقدر امتداد وقت ادای
نماز شام محتمل و موجه فرموده و کیفیت این نماز بر وجه کمال اینست که بعد از فراغ از فریضه شام
و تسبیح زهرا علیها السلام و تعقیبات بآن قیام نماید و در مفتاح تقدیم آنرا بر تعقیب و سجدهٔ
شکر افضل شمرده و مستحب است که پیش از آنکه حرف زند شروع در آن کند چه در فقیه و تهذیب مرویست
از حضرت صادق علیه السلام ما نشورست که من صلی المغرب ثم عقب و لم یتکلم حتی یصلی رکعتین
کتب له فی علیین فان صلی اربعا کتبت له حجة مبرورة خلاصه معنی اینکه هر که نماز شام گذارد
و بعد از آن تعقیب خواند و تکلم نکند تا آنکه دو رکعت نماز گذارد نوشته شود آن دو رکعت
برای او در علیین که لوحیست از زبرجد سبز در زیر عرش او آویخته و اعمال نیکان در آن مرقوم است
یا عبارت از سدرة المنتهی است یا مکانیست در آسمان هفتم که ارواح مؤمنان در آن میباشند
و بنا بر اینکه اسم مکان باشد حذف مضاف شده خواهد بود و مراد این خواهد بود که نوشته میشود
برای او در کتابی که در علیین است چنانکه علی در تفسیر در کریمه ان کتاب الابرار لفی علیین
و ما ادراک ما علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون تقریر فرموده اند یا اینکه فی علیین
متعلق باشد بکتب یعنی نوشته میشود این دو رکعت برای او در عالم بالا یا در آن مکان معین
که فرشتگان و مقربان بر آن شاهد گردند بر هر تقدیر پس اگر چهار رکعت نماز گذارد نوشته شود
برای او حج مقبول از ظاهر عبارت این حدیث چنین مستفاد میگردد که تکلم نکردن مستمر باشد تا اینکه

بجا میع چهار رکعت گذارده شود چنانکه شهید ثانی رحمه الله نیز چنین فهمیده و در شرح نفلیه بدین گونه
تفسیر فرموده است و بنا بر این تکلم نکردن در مابین این چهار رکعت نیز مندوب و ترک آن مکروه خواهد بود
و مؤید اینست ظاهر حدیثی که در کافی از ابی الفوارس مرویست که نهانا ابو عبد الله علیه السلام ان
اتکلم بین اربع الرکعات التی بعد المغرب یعنی نهی کرد مرا حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام از اینکه
تکلم کنم در میان چهار رکعتی که بعد از نماز شام است از این دو حدیث کراهت تکلم در میان این چهار رکعت
نیز در نظر اعیان بر ظاهر و ایان مینماید و معارضی نیز بنظر این تتبع در نمی آید نمیدانم چرا این مسئله
در میان فقهای اعلام مشهور و بر السنه اقلام ایشان مذکور نیست و عجب تر اینکه علامه حلی طاب
مرقده در منتهی و شهید اول نور مرقده در ذکری از این حدیث ثانی نیز بر کراهت تکلم میان فریضه
مغرب و نافله آن استدلال فرموده اند بالجمله چون شروع میکند در رکعت اول از این هفت تکبیر با ادعیه
مقرره افتتاح نموده بعد از استعاذه و فاتحه قل هو الله احد و در رکعت ثانیه بعد از فاتحه قل یا ایها
الکافرون خواند چه در کافی و تهذیب هر دو از امام همام حضرت ابی عبد الله علیه السلام ماثور
و در فقیه نیز با تصریح بروایت از آنحضرت مذکور است که لا تدع ان تقرا بقل هو الله احد و قل یا ایها
الکافرون فی سبع مواطن یعنی وامگذار و فوت مکن قرائت قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون
را در هفت جا و بعد از آن آن هفت جا را نام برده و از آنجمله دو رکعت پیش از صبح و دو رکعت
بعد از شام را شمرده و در کافی و تهذیب هر دو بعد از حدیث مذکور فرموده اند که و فی روایة اخری
انه یبدء فی هذا کله بقل هو الله احد و فی الرکعة الثانیة بقل یا ایها الکافرون الا فی الرکعتین
قبل الفجر فانه یبدء بقل یا ایها الکافرون ثم یقرء فی الرکعة الثانیة بقل هو الله احد و در تهذیب
بجای یبدء اولا یقرء است حاصل معنی اینکه در جمیع این هفت موضع در رکعت اول قل هو الله احد

و در ثانیه نیز

و در ثانیه قل یا ایها الکافرون خوانده میشود مگر در دو رکعت نافله صبح که در آن ترتیب قرائت
این بر عکس اینست که در رکعت اولی قل یا ایها الکافرون و در ثانیه قل هو الله احد خوانده میشود و مجمل از ترتیب
ذکری حدیث اول و تصریح و حصری که در حدیث ثانیست چنین مستفاد میگردد که ترتیب قرائت این دو سوره
که در دو رکعت نافله مغرب بر این وجه باشد که مذکور شد و لیکن شیخ طوسی طاب ثراه در مصباح و شیخ بهاء
الدین محمد رحمه الله در مفتاح بر عکس این فرموده اند و میتواند بود که آن نیز از خبر دیگر که الحال بنظر نمیرسد
مستنبط باشد نه ناشی از اشتباه و غلط والله اعلم و در این دو کتاب یعنی مصباح و مفتاح طریق دیگر
نیز مذکور است که در رکعت اولی بعد از فاتحه قل هو الله احد سه بار و در ثانیه انا انزلناه یکبار قرائت نماید
و چون ازین دو رکعت فارغ گشته سلام دهد گوید اللهم انک تری و لا تری و انت بالمنظر الا
علی و ان الیک الرجعی و المنتهی و ان لک الممات و المحیا و ان لک الآخرة و الاولی اللهم انا نعوذ
بک من ان نذل و نخزی و ان نأتی ما عنه تنهی اللهم انی اسألک ان تصلی علی محمد و آل محمد و اسألک
الجنة برحمتک و استعیذ بک من النار بقدرتک و اسألک من الحور العین بعزتک و اجعل رزقی
عندک برحمتک و اجعل خیر عملی عند اقتراب اجلی و اطل فی طاعتک و ما یقرب منک و یحظی عندک و یزلف
لدیک عمری و احسن فی جمیع احوالی و اموری و تطول بمعرفتی و لا تکلنی الی احد من خلقک بمعونتی
و تفضل علی بقضاء جمیع حوائجی للدنیا و الآخرة و ابدأ بوالدی و ولدی و جمیع اخوانی المؤمنین فی جمیع
ما سألتک لنفسی برحمتک یا ارحم الراحمین حاصل مضمون اینکه ای معبود من بدرستی که تو می بینی ایشانرا
و کسی ترا نمی بیند و تو بر ایشان مشرف و بر احوال ایشان مطلعی و بدرستی که بسوی تست بازگشت و انجام ایشان
و مرویست که حضرت امام همام جعفر بن محمد صادق را علیه السلام پرسیدند از معنی آیه و ان الی ربک
المنتهی که در سورة و النجم است فرمود که اذا انتهی الکلام الی الله فامسکوا یعنی چون سخن بحقیقت ذات

الهی وکیفیه او رسیدن باز البسته ودران کفتکو منمایید وبدرستیکه بهشت واراده است مردن وزیستن
خلایق وبدرستیکه ملک است آخرت ودنیا حاصل اینکه جلکی از آن تو ودر تحت حکم فرمان تست وپس ای
معبود من بدرستیکه ما بنده کان پناه میکیریم بتو از اینکه ذلیل وخوار شویم واز اینکه ارتکاب نماییم
چیزی را که از آن نهی میفرمایی ای معبود من بدرستیکه من درخواست میکنم از تو اینکه رحمت کنی
بر محمد وآل محمد وسوال میکنیم از تو بهشت را برحمت تو وپناه میجوییم بتو از آتش بقدرت تو ومسئلت مینماییم
از تو که عطا فرمایی بمن از حوران خوش چشم بعزت تو وبکردان فراخ ترین روزی مرا در وقت پیری من
ونیکوکن کردار مرا وقت نزدیکی اجل من ودراز ساز در طاعت خود ودر آنچه نزدیک میکند بتو
ونیک بخت میکرداند نزد تو وسبب قرب میشود بسوی تو عمر مرا ونیکوکن در همه احوال من
وکارهای من اعانت مرا یا شناسایی ودانش مرا ووامکذار مرا بهیچ یک از خلقت وتفضل
کن بر من بروا کردن همه حاجتهای من برای دنیا وآخرت وابتدا کن بر پدر ومادر من وفرزندان
من وجمیع برادران مؤمن من در همه آنچه سؤال کردم از تو برای خود ای رحم کننده ترین
رحم کننده کان وبعد از آن دو رکعت دیگر را کذارد باینطریق که در اول بعد از فاتحه اول
سوره حدید را تا وهو علیم بذات الصدور قراءت نماید وآن اینست بسم الله الرحمن الرحیم
سبح لله ما فی السماوات والارض وهو العزیز الحکیم له ملک السماوات والارض یحیی ویمیت
وهو علی کل شیء قدیر هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم
هو الذی خلق السماوات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یعلم ما یلج
فی الارض وما یخرج منها وما ینزل من السماء وما یعرج فیها وهو معکم اینما کنتم
والله بما تعملون بصیر له ملک السماوات والارض والی الله ترجع الامور یولج اللیل فی النهار

ویولج النهار

ویولج النهار فی اللیل وهو علیم بذات الصدور ودر رکعت ثانیه بعد از فاتحه آخر سوره حشر را تلاوت
کند که بدلالت اخبار نبویه صلی الله علیه وآله مشتمل بر اسم اعظم است از آنجمله اینکه از آن والا نسب
صلی الله علیه وآله منقولست که من جبرئیل را از اسم اعظم پرسیدم جواب داد که علیک بآخر سورة
الحشر فاکثر قراءته یعنی بر تو باد بآخر سوره حشر پس بسیار قراءت کن آنرا بار دیگر سوال کردم
همین جواب داد ونوبت سیم پرسیدم نیز همین جواب شنیدم وهم از آن سرور صلی الله علیه وآله در خبرست
که اسم الله الاعظم فی ست آیات فی آخر الحشر یعنی اسم اعظم الهی در شش آیه است که در آخر سوره
حشرست ودر فضل این آیات هم از آن اشرف بریات صلی الله علیه وآله مرویست که هر که اواخر سوره حشر را
شب یا روز بخواند ودران روز میرد حق سبحانه وتعالی بر او بهشت را واجب کرداند ونیز از آنحضرت صلی الله علیه وآله
ماثورست که هر که صبح سه بار بکوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم وسه آیه از آخر سوره حشر خواند
حق سبحانه هفتاد هزار فرشته بر او موکل کرداند تا او را نکاه دارند از جمیع آفات وصلوات بر او فرستند
تا شب واکر در آن روز میرد شهید مرده باشد واکر آنرا بهمین طریق شبانکاه خواند نیز همین فضیلت یابد
وآن آیات کثیرة البرکات که درین نماز خوانده میشود اینست لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته
خاشعا متصدعا من خشیة الله وتلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون هو الله الذی لا
اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس السلام المؤمن
المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی
یسبح له ما فی السماوات والارض وهو العزیز الحکیم ودر سجده آخرین این دو رکعت هفت بار کوید
خصوص در شبهای جمعه اللهم انی اسألک بوجهک الکریم واسمک العظیم وملکک القدیم ان تصلی علی محمد وآل محمد
وان تغفر لی ذنبی العظیم انه لا یغفر العظیم الا العظیم حاصل معنی اینکه ای معبود من بدرستیکه من

سؤال میکنم از تو بحق قدر تو که عالی است واسم تو که بزرگوار است و پادشاهی تو که بی ابتدا است اینکه رحمت
کنی بر محمد و آل محمد و اینکه آمرزی برای من گناه مرا که بزرگست چه بدرستی که نمی آمرزد گناه بزرگ را مگر بزرگ
و شیخ بزرگوار شیخ طوسی رحمه الله در مصباح طریقی دیگر در این دو رکعت ذکر فرموده است و آن اینست
که در رکعت اولی بعد از فاتحه چهار آیه از میان سورهٔ بقره از و الهکم اله واحد تا لآیات لقوم یعقلون
و در ثانیه بعد از فاتحه آیة الکرسی و آخر سورهٔ بقره و پانزده بار قل هو الله احد قراءت نماید و دیگر از جمله نوافل
یومیه دو رکعت وتیره است که در عداد نیم و یک رکعت فرض و سنّت شبانه روزی چون اصل وضع
آن نشسته است یک رکعت شمرده میشود اگرچه ایستاده نیز میتوان گذارد چه از حضرت اقدس صادق
علیه السلام در حدیثی که شمار نوافل یومیه فرموده اند منقول است که و رکعتان بعد عشاء الآخرة کان ابی
یصلیهما وهو قاعد و انا اصلیهما و انا قائم یعنی از جمله نوافل یومیه دو رکعت است بعد از نماز خفتن پدرم
آنرا نشسته میگذارد و من ایستاده میگذارم و در افضلیت این دو طریق علما را اختلاف است و حدیث سلیمان بن
خالد که از همان حضرت علیه السلام روایت نموده صریحست در اینکه ایستاده افضل است و آن اینست که و رکعتان
بعد العشاء الآخرة تقرء فیهما مائة آیة قائماً او قاعداً والقیام افضل یعنی از نوافل دو رکعتست
بعد از نماز خفتن میخوانی در آن دو رکعت صد آیه ایستاده یا نشسته و ایستادن بهتر است و این دو رکعت چون یک رکعت حساب میشود
از او تیره برای همین نام کرده اند چه وتر بمعنی طاق است و تصغیر آن محکی است از این جهة باشد که نسبت بیک رکعت آخر نماز شب مختصر است
و وقت ادای این نماز بعد از فراغ از نماز خفتن است و ممتد است بقدر امتداد وقت ادای خفتن که بنا بر مشهور نصف شب است
یعنی تا نصف شب هر وقت که نماز خفتن را گذارد وتیره را بعد از آن به نیت ادا میتواند گذارد و کیفیت آن بر وجه کامل اینکه
افتتاح آن بهفت تکبیر با ادعیه معروفه نماید و در هر دو رکعت صد آیه تلاوت فرماید چنانکه مذکور شد و طریق دیگر اینکه الملکه

درکعت

در رکعت اولی بعد از فاتحه سورهٔ تبارک الذی بیده الملک یا سورهٔ اذا وقعت و در ثانیه بعد از فاتحه سورهٔ قل
هو الله احد خواند و بعد از سلام مطالب خود را بزبان سؤال در درگاه کریم متعال بموقف عرض رساند دیگر از جمله نوافل یومیه
مذکوره یازده رکعت نافلهٔ شب است که بنده را در سفر طلب سرمایه خرید نجات است و مرده دلان را در ظلمات شب
سرچشمه آب حیات دلکش باغیست اشجار رکوعش با ثمار برکات بارور و دلفروز چراغی در تاریکی شبها بسر منزل
قرب الهی راهبر آب وضویش بر رو و از خواب غفلت دیده دلکش و آزار بیخوابیش در فراش خاک خواب راحت
فراهم است و خیزش در طریق جست جوی راحلهٔ کعبه وصول و نشست و خواستش در بارگاه کبریا هم پسندیده و مقبول
مزلمان چون چلیپای زلف دلارا فیض شب امانیست و قطرهٔ اشک روانش از دریای رحمت همگران گوهری یگانه
زبان استغفارش در دست طلب مفتاحیست در مغفرت کش و کف دعائش بدیده امید مرآت صورت مدعا نما
هر ناله بر دردش از آتش سوز دل زبانه ایست خرمن عصیان سوز و هر آه سردش از کارخانه توفیق شمع کافوری شبستان
لحد افروز هر رکعت تحنیتش رشتهٔ متصل نعمت بندگی را رشتهٔ دنیا است و تکبیرش سر برگ و بار دعای
عرش سا هر رنگ در آن قایم مقام شجرهٔ طوبی و دو رکعت شفعش بر عارض دلبران حسن اعمال دو ابروی پیوسته دلفروز
و وترش در گلشن فیض یگانه نهالی از گلبن طاعت برجسته و خامهٔ خوش تقریر در گلشن فیض کلام در ادای حق انعام بر وجه
تمام محتاج و بگذارش چند مطلب است باب اول در فضیلت این نماز و بیداری شب فصل اول در فضل و شرف
این نماز همین بس که جناب الهی حبیب خود حضرت رسالت پناهی را صلی الله علیه و آله بآن امر نموده و بگذارش
آن وی را بمقام محمود وعده فرموده است که وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا
آیه شریفه در سورهٔ مبارکه بنی اسرائیل است و خلاصه معنی اینکه و بعضی از شب پس بیدار شو بقرآن یعنی نماز شب در حالتی که زاید
بر صلوات مفروضه است برای تو تا بدارد ترا خداوند تو در مقامی ستوده که مقام شفاعت باشد و آن عالیمقام در آن
بر جمله خلایق مشرف بود چنانکه همه او را بینند یا عبارت از عرش باشد که خداوند ذوالمنن وی را از غایت قدر و شرف

دران اجلاس فرماید یا کرسی در پیش عرش گذارند و آن حضرت بر آن نشینند یا مراد وسیله است که موضع بست در بهشت علی

اختلاف الاقوال و در فقیه گفته که نماز شب بر امر حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و اله فرض گردید و بر غیر او سنت و نافله

است و بعضی گفته اند که اولا بر آنحضرت فرض بود و ثانیا سنت گردید و بر هر تقدیر آن صدر کبیر و بدر منیر شبها

در اقامت این نماز بحدی ایستادگی مینمود و منابع بندگی را بقدم اهتمام بدینگونه می پیمود که بر یکپا و بعضی گفته اند که بر دو انگشت

پا بپای ایستاد برای اینکه رنج و مشقت افزون و بمزید فضل و ثواب مقرون گردد تا اینکه آن شرف ناس را از انچه بنا بالای

مبارک ماس گردید پس کریمه طه ما أنزلنا عليك القرآن لتشقى در شان آنسرور اهل تقی نزول یافت و حاصل معنی

آن بر قولی اینکه ای محمد فرو نفرستادیم ما بر تو قرآن را برای اینکه تو در رنج افتی و از قلت منام و کثرت قیام بدین غایت مشقت

کشی و هم خالق اجسام و صور جل شانه در سوره شریفه زمر زمره عابدان نماز شب گذار و باز یافتگان خلوت شبهای تار

را ستوده و در شان این گروه عالی شان فرموده است که أمن هو قانت آناء الليل ساجدا او قائما يحذر الاخرة و يرجو

رحمة ربه یعنی مضمون بنا بر قول مفسرین اینکه آیا آن شان کفور که اوصاف او قبل ازین آیه مذکور شده بهتر است یا کسی

او قنوت خواننده است در ساعتهای شبها در حالتی که سجده کننده و ایستاده است یعنی در حالت نماز که گاهی سجود میکند

و گاهی قیام میترسد از عذاب آخرت و امید میدارد در رحمت خداوند خود را مرویست که مراد متهجد است که در نماز شب

قنوت میخواند و شیخ صدوق رحمه الله در فقیه گفته که این آیه در شان جناب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام نزول نموده

و حضرت حق عز علا ان امام همام را درین بقیام نماز شب و مراسم طاعت گذاری بحدی بود که در شبی که از ایلة الهریر

گویند از جهت که مبارزان شیر صولت در آن شب قیامت دهشت از هر سو بر دیر هم میخروشیدند و میخستند و شیران

بچنگ و دندان اعضای هم را میکندند و میخستند در آن شب صعبترین اوقات جنگ صفین بود که از هم و ملالت شدید

آزاد و مردانه از دلها چون برگ بید از بیم میلرزید و از تند سیلاب خون دلیران کارزار را قدم ثبات و قرار نمیلغزید

گویند که در آن شب سی و شش هزار کس از طرفین بقتل رسیده بودند و از جمله پانصد و سی نفر از آن قوم ابتر تنها بشمشیر

اسدالله الغالب روانه مقر سقر گردیده بودند مجملا در چنین شبی نماز شب از آن سالار دین فوت نگشت و در چنان

معرکه هوش بر دار زهره گداز یکشب بر ادراک فضل و ثواب این نماز برو نگذشت و نیز جناب سبحانی تعالی شانه

در سوره مبارکه فتح در مقام مدح جمعی از مؤمنان و شرح بعض از اوصاف حمیده ایشان فرموده که سيماهم في وجوههم من

اثر السجود یعنی علامت ایشان در رویهای ایشان است از اثر آن در کتاب شریف فقیه مذکور است که عبدالله ابن

سنان بحر بیکران علم و عرفان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را ازین آیه پرسید فرمودند که هو السهر في الصلوة

مراد اینکه این آیه در مدح نماز شب گذاران است که اثر بی خوابی و بیداری ایشان در رویهای ایشان ظاهر است و آن ممکن است

که عبارت از زردی و شکستگی رنگ باشد چنانکه در توصیف مؤمنان کاملین گفته اند که يحسبهم الجاهل مرضى

و ما بهم مرض یعنی تغییر چهره و شکستگی رنگهای ایشان چنان باشد که چون نادان از حقیقت حال بی خبری

ایشان را ببیند گمان کند که بیمارند و حال اینکه بیمار نباشند و آزار جسمانی نداشته باشند و شاید زردی

چهره که باعث سرخ روئی آنجهان شود و چندان شکسته رنگی که بی شکستها بآن درست گردد و الفقر سرخ

روی از غم چهره او کاهی گردند است تابنده که گردن خدا را یاد است هر گردنست یا عبارت از نور و بهاء

باشد که این مردم صاحب سعادت را از فیض بیداری شب و برکت عبادت از چهره تابان میباشد

چنانکه در فقیه از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که من كثر صلوته بالليل حسن وجهه بالنهار

حاصل اینکه کسی بسیار نماز گذارد در شب نیکو میشود روی او در روز و در عیون اخبار الرضا آورده

که از حضرت سید الساجدین علی بن الحسین علیهم السلام پرسیدند که چه وجه دارد اینکه کسی که شب بعبادت

بر میخیزد خوشروترین مردمانست فرمودند که لانهم خلوا بالله فکساهم الله من نوره یعنی برای

اینکه شب خیزان خلوت گزیده اند با حق تعالی و پوشانیده است ایشان را حق تعالی کسوه از نور خود ملخصا

پایی که در رتبه سر از غبار راه او ذره گردد آفتاب از سجدهٔ درگاه او نیز خداوند بیچون و بیداری
مجلس دیده های درون در سورهٔ با برکات ذاریات مؤمنان را که اکثر شب بیدار و سحرگاهان مشغول
استغفار میباشند نوازش نموده و در شان ایشان فرموده است که کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون
و بالاسحار هم یستغفرون خلاصه مضمون اینکه آن متقیان که قبل از این آیه شریفه مذکور شده که
در ریاض جنان و کنار چشمه های آن مقام ایشان باشد بودند که اندکی زمانها از شب میخوابیدند یعنی اکثر
شب بیدار بودند و بندگی حضرت پروردگار میبودند تا با نیمه که کم شبی از شبها از ایشان فوت میشد
و بر نمیخواستند و در سحرها طلب آمرزش مینمودند گفته اند یعنی با این بیداری و عبادت باز آن مطلب و مغرور
نمیگردیدند و همچنان از شرم تقصیر و بیم گناه خود را بپناه استغفار میکشیدند و مرویست که این در شان
جماعتی است که سحر در نماز وتر هفتاد بار استغفار مینمایند و بعضی از مفسرین از ابن عباس روا
یت کرده اند که این در شان اهلبیت علی و فاطمه و حسن و حسین نزول یافته و بعد از آن گفته و کان
علی علیه السلام یصلی ثلثی اللیل الا آخرین و ینام الثلث الاول فاذا کان السحر جلس للاستغفار
والدعاء و کان ورده فی کل لیلة سبعین رکعة یختم بها القرآن یعنی طریقهٔ جناب مستطاب
امیرالمؤمنین علیه السلام این بود که ثلث اول شب میخوابید و در دو ثلث دیگر بتهجد و نماز مشغول
میگردید و سحرگاه باستغفار و دعا میپرداخت و هر شب هفتاد رکعت نماز میگذارد که در آنها ختم
قرآن مینمود و تتمه از شرح طریق عبادت و شب بیداری آن حریق آتش خوف و پرهیزگاری آنست
که ضرار بن ضمره لیثی که یکی از اصحاب الخلافت بود در حضور معویه ذکر نموده با این تقریب که روزی او را به
مجلس آن ملعون طلاو اتفاق ورود افتاد و بعد از آنکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درجه شهادت
یافته و آفتاب انور روح مطهرش ساحت جهان دیگر پرتو سعادت تافته بود معویه چون اختصاص

اورا نه

او را نه ولایت پناه و آمد و شد و برابان درگاه میدانست خطاب باو کرده گفت صف لی علیا
یعنی وصف کن برای من علی را و صفات خصال او را جهت من شرح نما ضرار از آن تکلیف ابا و از آن
توصیف استعفا نمود معویه قبول نکرده در آن باب او را معاف نداشت ضرار ناچار تیغ زبان
مدحت بیان از نیام خموشی آخته بعنان حسن یقین و صلابت در دین تبرز فت و از فضایل
و مناقب حضرت علی ابن ابی طالب و حالات و مقامات آن ولایت نشان عالی مراتب بعضی چند
پرداخت و از الجمله اینست که گفت اشهد بالله لقد رایته فی بعض مواقفه و قد ارخی
اللیل سدوله و غارت نجومه و هو قائم فی محرابه قابض علی لحیته یتململ تململ السلیم
و یبکی بکاء الحزین و کانی الآن اسمعه و هو یقول ربنا ربنا فیتضرع الیه ثم یقول
للدنیا یا دنیاه یا دنیاه ابی تعرضت ام الی تشوقت هیهات هیهات غری غیری
لا حاجة لی فیک قد ابنتک ثلثا لا رجعة لی فیها فعمرک قصیر و خطرک یسیر و املک
حقیر آه آه من قلة الزاد و بعد السفر و وحشة الطریق و عظم المورد خلاصه مضمون این
فقرات حیات دل افزای زنگ غفلت زدا اینکه خدا را بگواهی میطلبم که هر آینه بتحقیق که دیدم آنحضرت
در بعضی از مواضع که در آن بعبادت قیام مینمود و بتحقیق که شب پرده های خود را افکنده و ستارگان
در سیاهی فرو رفته یعنی در دل شب که ظلمت عالم را فرو گرفته بود و آن ولایت مآب در محراب خود ایستاده
بر محاسن مبارک خود چسبیده مانند کسی که مارش گزیده باشد بیتابانه و اضطراب مینمود و با دل حزین
و خاطر غمناک اشک از پردهٔ دیدگان پاک میپالود و گویا من الحال میشنودم که میفرمود ربنا ربنا یعنی
جناب الهی را میخواند و تضرع و زاری میکرد و بعد از آن خطاب بدنیا نموده میفرمود ای دنیا ای دنیا
آیا متعرض من شده که مرا از راه بری یا مشتاق من گردیده که مرا بدام آوری دور است دور است

دیگر یرا قریب ده مرتبه جنبه در تو نیست بتحقیق که سه طلاق ترا دادم که دیگر مرا برجوع نیست
و بازگشتی دران نیست پس مدت بقای تو کوتاه و قدر تو اندک و آرزوی تو حقیر است آه آه از کمی
توشه و دوری سفر و وحشت راه و عظیم بودن منزل یعنی حساب که آه سطوت به تمامت بآن دلالت
از تنگنا راین اطوار هوش پرداز و از استماع این کلمات خاره گداز گریان شد چنانکه اشک از چشمش
فرو ریخت و آنرا باستین پاک کرد و حضار آن مجلس همگی گریستند بعد از آن معاویه گفت کان
والله ابو الحسن کذالک فکیف صبرک عنه یا ضرار یعنی بخدا قسم که ابو الحسن چنین بود که وصف کردی پس چگونه است
صبر و شکیبائی تو از او یعنی از جدائی او و چه حال داری و بی تو چگونه میگذرد ای ضرار گفت حال کسی که فرزندش
را در کنارش سر بریده باشند که اشکش نمی ایستد و حرارتش ساکن نمیگردد پس ضرار گریان برخاست و بیرون
رفت و بجای نیز از کیفیت سوز و زاری آن مهر سپهر بزرگواری در دل شبها که ذکر آن خفتگان فراش غفلت
را از نشئه انتباه گلاب آگاهی بر چهره افشانده از کابوس گرانخانه و که بیابان مانده دور گردان محمل
آشنائی را ببسط قرب خوانده بر مسند سعادت سجاده بنده کمینت نزد آنست که در امالی شیخ صدوق
طاب ثراه مذکور است که عروة بن زبیر گفت که در مسجد رسول صلی الله علیه و آله نشسته بودیم و مذاکره اعمال
اهل بدر و بیعت رضوان مینمودیم ابو درداء گفت آیا اخبار نکنم و راه ننمایم شما را بکسی که در مال از مردمان
کمتر و از ورع از همه بیشتر و در اجتهاد و کوشش در عبادت از همه سختر بود گفتند کیست او گفت علی بن
ابیطالب القوم چون از اهل عدوان و خلاف و عاری از حلیه انصاف بودند روی از وی تافته اذعان این
سخن ننمودند مردی از انصار گفت ای عویم سخنی گفتی که هیچکس با تو در آن موافقت نکرد ابو درداء
گفت ای قوم من آنچه دیده ام میگویم و هر کس از شما باید آنچه دیده است گوید مشاهده کردم علی بن ابیطالب را
در درختستان نی که منسوب به بنی نجار است که از موالی و کسان خود کناره گرفته و پنهان در پس برگ درختان

خدا خود را

خرما خود را نهفته پس او را نیافتم و گفتم که بمنزل خود رفته خواهد بود ناگاه آواز حزینی شنیدم که میگفت الهی
کم من موبقة حلمت عنی فقابلتها بنعمتک و کم من جریرة تکرمت عن کشفها بکرمک الهی ان طال
فی عصیانک عمری و عظم فی الصحف ذنبی فما انا مؤمل غیر غفرانک و لا انا براج غیر رضوانک حاصل
مضمون این کلمات جانسوز خشیت اندوز اینکه الهی بسا گناه که تحمل کردی با حلم ورزیدی دوری از آن نمودی
از من و در برابر آن نعمت دادی و بسا گناه که کرم نموده پرده از روی آن نکشیدی الهی اگر دور و دراز شد
در زمان فرمان تو عمر من و عظیم گردید در نوشتجات اعمال گناه من پس نیستم من آرزومند غیر آمرزش
ترا و نیستم امیدوار غیر خوشنودی ترا پس مشغول آن آواز شدم و بر اثر آن رفتم علی بن ابیطالب
علیه السلام بود خود را از وی نهفته و حرکت خود را مخفی داشتم پس در آن دل شب تار رکعتی چند نماز
گذارد و بعد از آن بدعا و گریه پرداخت و از جمله آنچه در مناجات گفت این بود که الهی افکر فی عفوک فتهون
علی خطیئتی ثم اذکر العظیم من اخذک فتعظم علی بلیتی حاصل معنی اینکه ای معبود من فکر میکنم در عفو تو
پس سهل میشود بر من گناه من بعد از آن یاد مینمایم گرفت بزرگ عظیم ترا پس عظیم میگردد بر من بلای
من بعد از آن گفت آه ان انا قرات فی الصحف سیئة انا ناسیها و انت محصیها فتقول خذوه
فیاله من مأخوذ لا تنجیه عشیرته و لا تنفعه قبیلته یرحمه الملا اذا اذن فیه بالنداء خلاصه مضمون
این فقرات هوش ربا و جمل دل گداز بر سبیل اجمال اینکه آه اگر من خوانم در صحایف اعمال گناهی که من
آنرا فراموش کرده باشم و تو آنرا شمرده و بحساب در آورده باشی پس گوئی که بگیرید این را یعنی فرشتگان
عذاب را بگیرند مثل من فرمان دهی پس چه گرفتاری که خویشان و عشیره اش او را نتوانند رهانید و قوم
و قبیلتش نفعی باو نتوانند رسانید رحم کنند بر او جماعت یعنی اهل محشر چون در حق او ندا رسد
که بگیرید او را بعد از آن گفت آه من نار تنضج الاکباد و الکلی آه من نار نزاعة للشوی آه من

غمرة من ملتهبات لهبات ملتهبات لظی حاصل معنی اینکه آه از آتشی که منیر در جگر ما گردد یا ولا آه از آتشی
که نهایت پرکننده است پوست سر را یا برکننده است دست و پا و سر آدمی را آه از تشنگی که از زبانه آتش افروخته
بهم میرسد ابودردا گفت بعد از آن آواز گریه اش ضعیف و پست شد پس دیگر آوازش نشنیدم گفتم که چون
بسیار بیداری کشیده خواب بر او غلبه کرده خواهد بود برای نماز صبح بیدارش کنم پیشش رفتم دیدم که مثل چوب
بود که انداخته باشد یعنی اعضای مبارکش خشک گشته و اصلا حرکتی از او ظاهر نمیشد پس حرکتش دادم حرکت نکرد
و اعضای مبارکش را فراهم آوردم فراهم نیامد گفتم انا لله و انا الیه راجعون بخدا که علی بن ابی طالب
وفات کرد پس شتابان بمنزل وی آمدم که خبر وفات او را برسانم حضرت فاطمه گفت یا ابا دردا حال و قصه
او چه بود آنچه دیده بودم گفتم فرمود این حالت بخدا قسم بیهوشی است که او را از خوف الهی عارض میکرد در پس آب
آوردند و بر روی او افشاندند بهوش آمد نگاه بمن کرد و من میگریستم فرمود از چیست گریه تو ای ابودردا
گفتم از آنچه می بینم که تو بر سر خود می آوری و ریاضتی که خود را میفرمائی فرمود یا ابا الدردا فکیف لو رأیتنی
ودعی الی الحساب وایقن اهل الجرائم بالعذاب واحتوشتنی ملائکة غلاظ وزبانیة فظاظ فوقفت بین یدی الملک الجبار
قد اسلمنی الاحباء ورحمنی اهل الدنیا لکنت اشد رحمة لی بین یدی من لا یخفی علیه خافیة خلاصه مضمون این کلمات جلالگداز
طاقت پرداز اینکه ای ابا دردا پس چگونه خواهد بود اگر ببینی مرا در حالی که خوانده باشند مرا بحساب و یقین حاصل شده باشد
اهل جرایم را بعذاب و در میان گرفته باشند مرا ملائکه غلاظ یعنی درشت خویان درشت گویان و زبانیه فظاظ یعنی فرشتهای
که دوزخیان را بدوزخ رانند و نرمی و مساهله ندانند پس ایستاده باشم نزد پادشاه جبار بتحقیق که مرا فروگذاشته و دست از اعانت
من برداشته باشند دوستان و رحم بر من کنند اهل دنیا در آن وقت هر آینه بیشتر بر من رحم خواهی آمد ترا در پیش کسی که پنهان نیست
بر او هیچ پنهان نیست بر او هیچ پنهانی پس ابودردا گفت بخدا قسم که ندیدم این را از هیچ یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و نیز
معبود عالمیان و مسجود آدمیان جل جلاله در سوره شریفه الم السجده فرموده است که تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا وطمعا

حاصل

حاصل معنی اینکه دوری میکنند پهلوهای ایشان از خوابگاهها میخوانند خداوند خود را از خوف عذاب و بطمع ثواب از ذو الاحباب
عالمیان مآب نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که این آیه در شأن متهجدان و شب خیزان است یعنی مؤمنان که شبها پهلو از بستر
استراحت تهی سازند و شمع صفت در ظلمت لیالی از زاری سوز و صحیفه نالی باد ادراک سعادت شبخیزی کردن امیدواری
می افرازند در ارشاد القلوب از مقری لطف انک هدایت بیدار کن خفتگان فراش غفلت اعنی حضرت اقدس رسالت صلی الله
علیه و آله منقول است که اذا جمع الله الاولین والآخرین نادی مناد لیقم الذین کانت تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم
خوفا وطمعا فیقومون وهم قلیلون ثم یحاسب الله الناس من بعدهم محصل منقول اینکه چون جمع کند خدای تعالی خلق اولین و آخرین
یعنی در روز محشر ندا کند منادی که باید برخیزند یعنی از میان این جمع آنکسانی که بودند که دوری میکردند پهلوهای ایشان از
خوابگاهها میخواندند خداوند خود را از خوف و طمع چنانکه در آیه شریفه بود پس برمیخیزند و ایشان اندک جماعتی خواهند
بود پس الله تعالی حساب مردمان خواهد نمود بعد از ایشان یعنی مراد این باشد که این فرقه سعادت قرین را از جمیع جدا کرده
بجانب بهشت روانه بهشت برین سازند و بعد از آن بحساب سایر خلایق پردازند و هم در آن کتاب از آن عالیجناب مرویست
که اذا قام العبد من مضجعه والنعاس فی عینیه لیرضی ربه بصلوة لیلة باهی الله به الملائکة فیقول اما ترون عبدی هذا قام من مضجعه
وترک لذیذ منامه الی ما لم افرضه علیه اشهدوا انی قد غفرت له ملخص معنی اینکه چون برخیزد بنده از خوابگاه خود و چشمهای
او خواب آلوده باشد برای اینکه خداوند خود را خوشنود گرداند بنماز شب مباهات کند خدای تعالی باو بر فرشتگان
پس گوید ای ملائکه ببینید این بنده مرا که برخواسته از خوابگاه خود و واگذاشته خواب لذیذ خود را برای آنچه من بر او فرض
نکرده بودم یعنی برخواسته بنماز شب گواه باشید بدرستی که من بتحقیق که آمرزیدم او را الحاصل تعب بیداری در طلب شبخیزی مستتبع
چنین اثرهای و شبخیز نالهای پر شور و دعاهای سحرگاهی منتج چنین ثمرات و ادراک این سعادت جاویدانه بازار گرانی ذوق کسانی
میسر نمیگردد تا از ذوق بندگی شوری در سر نباشد از خواب شیرین چشم نمیتوان گشود و تا در شب راه مرگ و تلخی گور نخواهد در نظر
نبود از جامه خواب گرم پهلو خالی نمیتوان نمود تا آتشی شوری در جان نگیرد سپند آسا پی تا باز از بستر گرم نمیتوان جست و تنها

فارغ خوار بی پهلو بخلد شعله صفت بر سر زانو تلاش عالم بالا میتوان نشست کالای رسته کاری بی سرمایه دردی نتوان خرید
و بر اوج مرتبه مقربان بی پر و بال شوق نتوان پرید ابیت کی کرا نشستی در دجان غفلت آتش بود ۱۸ بخشت چون نمک بر زخم
سازد خواب شیرین را ۱۸ ره عشق است بالین غم مهار ست نتوان شد ۱۸ که بر آتش ز آن نبود هم بر بالای چو بیش بود ۱۸ گدا باید ز ابتاج
بادشاهی سر فرو ناید ۱۸ چه نسبت بی نشانی با سر شوریده بالین را ۱۸ بیک کام اختلاط شور شیرین است کی آید ۱۸ شور عشق نتوان
جمع کردن خواب شیرین را ۱۸ تن پروران که بفرمان سلطان نفس و هوا بکنج خواب چار پهلو کشیده شده اند کی ره بسعادت
میتوانند برد و تیره بختانی که از گرانجانی سر بر مخلاب نکبت خواب فرو رفته اند در پس شسته ردیان کربهای صبحگاهی که سعید
میتوانند دید کوردلانی که از خواب غفلت گل بر روزن دیده زده اند از چشم بر رحمت الهی میتوانند داشت و بجا صلاتی
که بستر بی شکر خواب چشم از فرای گوناگون چنین ثواب پوشیده اند کی نهال طاعتی در کنار جویبار سعیده دم میتوانند کاشت ۱۸
تن آسانی نهادت بالین زمین بر ترسی ۱۸ نکار چشم من در خواب بی بر دری بیداری ۱۸ و بر عالم غیب و شهادت و بخشنده
توفیق عبادت جل شأنه در سوره مبارکه مزمل بعد از آنکه حضرت شرف نبوی را صلی الله علیه و آله بقیام لیل امر کرده فرموده است
که ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ و اقوم قیلا مراد از ناشئة اللیل بقولی ساعات تمام شب است و بقول دیگر ساعات تهجد است
و بر روایتی قیام در آخر شب است برای نماز شب و بنا بر این مصدر خواهد بود چون عافیه از نشأ بمعنی نهض
و مؤید این است اینکه گفته اند که ناشئه بلغت حبشه بمعنی قیام لیل است و بر روایتی مراد از آن ناشئه نفسی است
یعنی کسی که شب از جامه خواب برای عبادت خیزد و بر هر تقدیر ملخص مضمون اینکه ساعت شب یا بر خاستن
شب یا نفسی که شب بعبادت بر خیزد سخت تر است از روی ثبات قدم یا بحسب گرانی و مشقت از عبادت روز
و جمعی وطأ بکسر واو خوانده اند که بمعنی مواطاة باشد یعنی سخت تر است از روی موافقت دل و زبان یا باطن
با ظاهر چه در شب دلها از اندیشه معاش فارغ و حواس جمع میباشند و با حضور قلب و خضوع
و خشوع ببندگی قیام میتوانند نمود و درست تر و ثابت تر است از روی مقال که قرائت قرآن باشد

هم در شب اوراد ها که موقوف خوانی است ساکن میباشند که بهتر متوجه آن میتوان شد و چنانکه زبان از حلاوت
تلاوت آن کامیاب میشود دل نیز از فیض تأمل در معانی آن بهره مند میتواند گردید مجملا شب وقتی است
دست و پا از حرکات و ترددات دنیای بی بقا استراحت کرده و چشم و گوش از دید نهاد و شنید نهای کلفت
کلفت فزا بگوشه فراغت در خزیده اعضای ظاهر از بیکار مشاغل بیحاصل در راحت و سرای خاطر از
آمد و رفت اندیشه های باطل خلوت جمال مستوره حسن عمل از چشم بد نامحرمان در نقاب ظلمت نهان
و چراغ دلفروز اخلاص نیت از تند باد ریا و سمعت در فانوس در پرده خفا در امان ابواب حاجت گذاران
بر روی ناله و زاری باز دست دعا و استغفار بر کرم خداوند آمرزگار دراز بیگانگان اغراض از خلوتخانه
درون بیرون و زبان کامجوئی در عرض مطالب دو جهانی ماذون دست تقاضای کرم کریمان چراغ خلق
عالم را اکبر او وسعت فضل و عطا عذر عالم عالم جرم و خطا را پذیرا دیده عفو براه انتظار توبه کاران دل گشای
و کمیع قبول کرتی بر زنک قوافل فرائض و نوافل ابنیا را مطلوب هم جهان باچراغ فیض هر سو در جست و جوی طلبکار
و نوید بر امید هل من سائل در سواد اعظم شب هر طرف جار بر جار در امالی بشیخ صدوق طاب ثراه از جراغ
افروز سوز دلهای شب و شبگیر آموز سالکان طریق طلب حضرت نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که
ان الله تعالی ینزل ملکا الی السماء الدنیا کل لیلة فی الثلث الاخیر و لیلة الجمعة فی اول اللیل فیامره
فینادی هل من سائل فاعطیه هل من تائب فاتوب علیه هل من مستغفر فاغفر له یا طالب الخیر
اقبل یا طالب الشر اقصر فلا یزال ینادی بهذا حتی یطلع الفجر فاذا طلع الفجر عاد الی محله من ملکوت السماء
حاصل معنی اینکه بدرستیکه الله تعالی فرو میفرستد فرشته را با سماء دنیا هر شب در ثلث آخر شب جمعه در اول شب
پس بفرمان الهی ندا میکند که آیا سائلی هست تا او را عطا کنم آیا توبه کننده هست تا توبه او را بپذیرم و گناهانش
را عفو فرمایم آیا آمرزش خواهنده تا مرادرا آمرزم ای جویای خیر متوجه شو و بیا ای جویای شر خود را از آن

بازدار و ترک آن نماید پس پیوسته باین کلام ندا میکند تا اینکه صبح دمد و چون صبح دمید بجای خود از ملکوت
آسمان باز میگردد و نیز در کتاب شریف آمالی از مهر سپهر مجد و معالی حضرت صادق علیه السلام منقولست
که در میان تحفه ذکر جناب سبحانی بموسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام نهانی گفته اینست که یا ابن عمران
کذب من زعم انه یحبنی فاذا جنه اللیل نام عنی الی آخر الحدیث حاصل مضمون اینکه دروغ گفت
کسی که گمان کرد که مرا دوست میدارد پس چون شب درآمد مرا گذاشت و خوابید آیا نه هر عاشق دوست
خلوت حبیب خود را یا ابن عمران من مطلعم بر دوستان خود چون شب درآمد میگردانم چشمهای
ایشان را در دلهای ایشان یعنی دلهای ایشان را روشن و بینا میسازم و عقوبت خود را در پیش
چشمهای دل ایشان مصور میگردانم خطاب میکنند با من از روی مشاهده و سخن میگویند با من
از روی حضور یعنی بچشم دل بر امثال دیده و حاضرانه با من مکالمه مینمایند یا ابن عمران ببخش بمن
از دلت خشوع و تذلل و از بدنت خضوع و فروتنی و از چشمهایت اشک در تاریکیهای شب و دعا کن
و بخوان مرا که بدرستی که تو مییابی مرا بخود نزدیک و دعای ترا اجابت کننده و یکی از طالبان سر منزل
نجات شبها در مناجات و عرض حاجات میگفت الهی غارت النجوم و نامت العیون و غلقت
الملوک ابوابهم و بابک مفتوح یعنی ای معبود من فرو رفتند ستارگان و خفتند چشمها و بستند پادشاهان
درهای خود را و درگاه تو گشاده است یعنی هر که را حاجتی و مطلبی باشد عرض آن بحضرت تو در این وقت
ممکن است و مانعی از آن نیست المؤلف نیست خواب دگر چشم مرا زنهار برخیز ۵ مدت عمر شدت
عمر من به پا برخیز ۵ گشته در کرنش حکیم خسته دلان ۵ تو هم بکوی بدرد خود دوا برخیز ۵
و در مجموعه ورام از حضرت سید الانام صلی الله علیه و آله منقولست که ان العبد اذا تخلی بسیده
فی جوف اللیل المظلم و ناجاه اثبت الله النور فی قلبه و اذا قال یا رب یا رب ناداه الجلیل

جل جلاله

جل جلاله لبیک عبدی سلنی اعطک و توکل علی اکفک ثم یقول جل جلاله لملائکته انظروا الی عبدی
قد تخلی بی فی جوف اللیل المظلم و البطالون لاهون و الغافلون نیام اشهدوا انی قد غفرت له
تحصیل معنی اینکه بدرستی که بنده چون خلوت گزیند با مولای خود در دل شب تار و مناجات نماید
با او روی اندخدای تعالی نور در دلش یعنی دلش را روشن گرداند و چون یا رب یا رب گوید خداوند
بزرگوار جل جلاله باو ندا فرماید که لبیک ای بنده من طلب کن از من تا عطا نمایم و کار خود را
بمن گذار تا ترا کفایت فرمایم بعد از آن خدای جل جلاله گوید ای فرشتگان من نظر کنید بنده من
بتحقیق که خلوت گرفته برای من در دل شب تاریک و بطالت پیشگان بلهو و لعب مشغولند
و غافلان خفته اند گواه باشید بدرستی که من بتحقیق آمرزیدم او را المؤلف دلا از خواب بگشا
چشم و سر کش آه یا ربها ۵ که نبود خلوت در بسته چون ظلمت شبها ۵ به بیداری توان دیدن
رخ کام دو عالم را ۵ گشا دیده از خواب است فتح الباب مطلبها ۵ مس فرص قمر از روی زر خورشید
میگردد ۵ چه اکسیری سیه رو بهتر است از ظلمت شبها ۵ ننوشته تا شراب بی خمار فیض بیداری
ترا دادند چشم مست زیلک دیده کان لبها ۵ ز خواب مرگ غفلت چشم بگشا تا مگر یکدم ۵ توانی
دید فکر روز مرگ خود در این شبها ۵ بر هوشمندان بیدار دل ظاهر است که آدمی را جهت تهیه سفر آخرت
و تحصیل سعادات جاودانه وقتی غیر این پنج روزه زندگانی نیست و نصف آن روز نیست که باید
در آن کارهای دنیای خود را سازد و بسر انجام ضروریات معاش بپردازد چه بنای هستی آدمی
بر احتیاج و ارتکاب بعضی امور ناچار و اعمال اجباری چون خرید و فروخت و دید و وادید و تنخ
تخم و شخم و باغ و بوستان پاس و لوازم آشنایی با یاران و دوستان و رسیدن باحوال منسوبان
در بیرون و خانه و زد و خورد با متعلقان ابنای زمانه و امثال اینها و وسعت روز با همین قدر